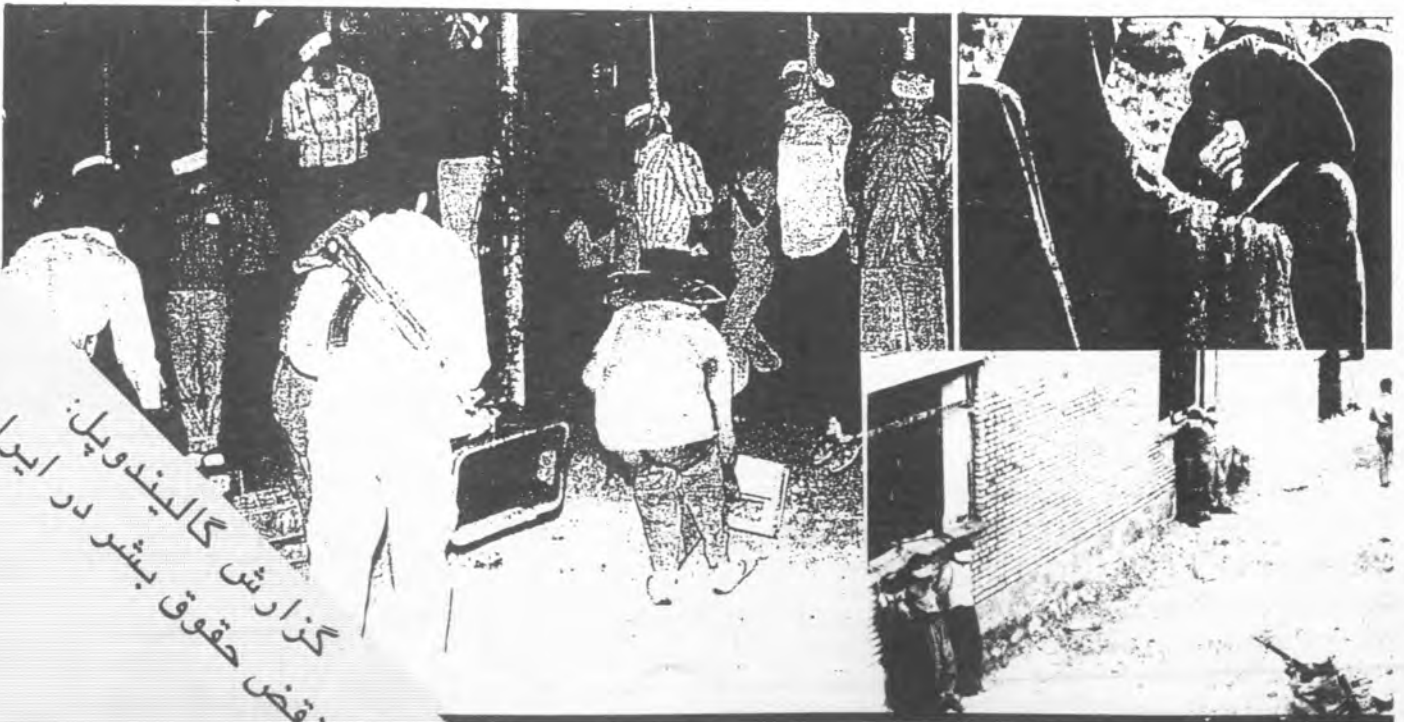


# راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

- \* مصاحبه راه آزادی با شاپور بختیار
- \* پاسخ د. روشنایی به شجاع الدین شفا
- \* «ام الفساد» تئوری حکومتی ولایت فقیه
- \* وقتی يك آخوند به حل معضلات اجتماعی می پردازد (روایت رفسنجانی از ازدواج موقت)
- \* به یاد اردشیر آوانسیان



گزارش گالیندوپل:  
نقض حقوق بشر در ایران

**برگزاری پلنوم وسیع حزب  
دمکراتیک مردم ایران**

پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران با شرکت  
اعضاء اصلی، مشاور و نمایندگان واحدهای حزبی  
در آذرماه ۱۳۶۹ برگزار شد. بخش عمده کار پلنوم  
وسیع به مسائل حزبی و روابط خارجی و نیز  
سیاست های حزب در قبال جبهه جمهوری خواهان  
و اتحاد عمل نیروهای چپ اختصاص داشت.  
در شماره آینده راه آزادی گزارش پلنوم وسیع به  
الملاح خوانندگان خواهد رسید.

**اطلاعیه برگزاری پلنوم  
پاییزی کمیته مرکزی حزب  
دمکرات کردستان ایران**

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران طی  
اطلاعیه ای اعلام کرد که پلنوم پاییزی کمیته  
مرکزی این حزب از تاریخ ۱۲ تا ۲۱ آبان ماه  
برگزار شده است. در این اطلاعیه می خوانیم:

پلنوم بنا بر سنت معمول با یاد شهیدان راه  
آزادی بخصوص شهیدان حزب در فاصله بین این  
پلنوم و پلنوم قبلی کار خود را آغاز کرد و در  
بخش نخست به استماع گزارش مسئولان کمیته  
ها و بخش های حزبی پرداخت. واقع بینی و  
صراحتی که در تقدیم این گزارش ها و  
گفتگو پیرامون این گزارش ها بکار رفت، موجب  
شد که وضعیت عمومی حزب از جنبه های  
گونگون با دقت کافی روشن گردد و مورد  
ارزیابی قرار گیرد.

پلنوم سپس به بررسی اوضاع سیاسی جهان،  
و بویژه منطقه بحرانی خاور میانه و وضع رژیم  
آخوندی ایران پرداخت و سعی کرد که خطوط  
اصلی و مهم فعالیت حزب را در رابطه با وضع  
کنونی و دور نمای آینده تا حد امکان ترسیم نماید.  
بخش سوم دستور کار پلنوم به بحث در باره  
تهیه مقدمات کنگره نهم حزب که بنا بر اساسنامه  
بایستی در سال جاری برگزار گردد اختصاص  
داشت، پلنوم در این مورد نیز تصمیمات لازم را  
اتخاذ نمود و رهنمود های کافی به کمیته آماده  
کردن کنگره داد.

سر انجام پلنوم پس از بحث در باره بعضی  
از مهم ترین مسائل جاری حزب و تصمیم گیری  
های لازم، و نیز تعیین دستور کار آینده به کار  
خود پایان داد و شرکت کنندگان در آن با ایمان به  
پیروزی جهت اجرای تصمیمات پلنوم و انجام  
وظایف خویش به محل های کار و فعالیت خود  
بازگشتند.

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران  
بیست و سوم آبانماه ۱۳۶۹

**در این شماره میخوانید**

**ایران**

- ۲ فقر و تنگدستی بیداد می کند!
- ۴ استمرار نقض حقوق بشر در ایران
- ۷ «ام الفساد» تئوری حکومتی ولایت فقیه
- ۱۲ حل معضلات اجتماعی بروایت خردگرایان

**مصاحبه**

- ۸ دوساعت گفتگوی بی پرده با شاپور بختیار

**جهان**

- ۱۷ بحران خلیج فارس
- ۱۸ لهستان: بازار گرم عوامفریبی ...
- ۱۹ اسرائیل در انزوای بین المللی

**دیدگاهها**

- ۱۳ کدام مرد و کدام تاریخ؟
- ۲۰ انتخابات آزاد به چه معنا؟
- ۲۴ طرح مباحث کهنه ...
- ۲۴ انصاف در بیئتش....

**اجتماعی**

- ۲۶ چرا از هم جدا شدیم؟

**صفری و خاوری همچنان قلع  
و قمع می کنند!**

۶ تن از اعضای هیئت اجرائیه کمیته مرکزی  
حزب توده ایران طی اطلاعیه ای به تاریخ آذرماه  
۶۹، آخرین اقدام مستبدانه و دیکتاتور منشانه  
صفری و خاوری در کنار گذاشتن ناراضیان مرکزیت  
را محکوم کرده اند و اعضای حزب را به تلاش  
در راه تشکیل کنگره سوم فراخوانده اند. در این  
اطلاعیه ضمن اشاره به اقدامات خودسرانه صدر  
(خاوری) و معاون صدر (صفری) آمده است: «پی  
باوری به کار و خرد جمعی تا بدانجا ادامه یافت که  
وفقاً خود را مجاز دانستند فعالیت حزب در داخل  
کشور را کماکان بعنوان عرصه کار فردی  
تلقی کنند. ارگان مرکزی حزب را از زیر نظارت  
هیئت اجرائی کاملاً خارج سازند...» در بخش  
دیگری از اطلاعیه می خوانیم: «سرانجام در نشست  
نوبتی هیئت اجرائی در تاریخ ۱۷ آذرماه ۶۹ رفیق  
مسئول کمیسیون ایدئولوژی ضمن قرائت  
نوشته ای سرپا اتهام خواستار واگذاری وظایف  
و اختیارات هیئت اجرائی به یک هیئت ۵ نفری  
از میان هیئت اجرائی شد. وی ضرورت  
اظهار نظر ورای گیری پیرامون این طرح را  
منتفی دانست و پس از موظف دانستن صدر هیئت  
اجرائی به اجرای آن جلسه را ترک گفت.»  
لازم به تذکر است که از سال ۱۳۶۵ تاکنون این  
ششمین بار است که اعضای هیئت سیاسی،  
اجرائی یا کمیته مرکزی حزب توده ایران بطور  
جمعی یافردی علیه گروه ۲ نفره صفری-خاوری-  
لاهرودی دست به شورش می زنند.

حق اشتراك يك ساله:  
برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی  
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:  
معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به  
حساب بانکی زیر واریز نمایند:

RAHE ERANI  
AACHENER BANK EG  
(BLZ 390 601 80)  
KONTO N° : 90985  
AACHEN - WEST GERMANY

RAHE AZADI

N°:7

January 1991

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD  
B.P. 23  
F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را  
که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج  
نمیکند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید  
مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی  
و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم  
ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب  
دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه  
کنید:

RIVERO, B.P. 47  
F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

فرهاد رفت، قصه شیرین او بماند.  
بایاد تیشه ای که دل بیستون شکست

روز ۱۵ آذر ماه ۱۳۶۹، قلب پر از امید ومهر، یکی از چهره های برجسته جنبش دانشجویی سال های هفتاد کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، رفیق فرهاد سمنار ناکهان از تپش ایستاد، وهمه دوستان و یاران خود را در اندوهی گران فروبرد.

مرگ نابهنگام رفیق فرهاد سمنار، برای یاران ودوستانش یاورنکردنی بود. فرهاد حاصل نسلی بود که درتکاپوی ساختن جهانی شریف وکمال، به هردری می زد. او ازهیچ کوششی در راه تحقق آرمان والای آزادی وسوسیالیسم فروگذار نکرد و تا واپسین روزهای زندگی پربار خویش لحظه ای ازکار وكوشش باز نایستاد. رفیق فرهاد سمنار، فعالیت سیاسی خود را ازسال ۱۹۶۲ درخارج ازکشور درکنفدراسیون جهانی محصلین ودانشجویان ایرانی آغاز نمود وچند بار به دبیری کنفدراسیون جهانی انتخاب شد.

فرهاد پس از سال ها پیکار علیه دیکتاتوری محمد رضاشاهی، درآستانه انقلاب ایران، روز ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۷، با قلبی پر از امید به بهروزی وسعدت مردمش، برای ادامه پیکار در راه آزادی، استقلال وعدالت اجتماعی، به همراه یاران و همرزمانش به میهن بازگشت. ازنخستین روزهای ورود به ایران لحظه ای از تلاش درجهت وحدت نیروهای چپ دمکرات باز نایستاد، وسرانجام پس از تشکیل سازمان اتحاد چپ وعضویت درهیات اجراییه آن سازمان، کوشش خستگی ناپذیر دربرپائی جبهه دمکراتیک ملی ایران به عمل آورده، وبا تأسیس آن جبهه وعضویت درشورایعالی جبهه دمکراتیک ملی، به پیکار بی امان خود علیه استبداد که این بار در ردای مذهب ظاهر شده بود، ادامه داد.

رفیق فرهاد سمنار، از اواخر سال ۱۳۶۰ دراثر تهاجم وحشیانه استبداد مذهبی به زندگی مخفی روی آورد و در پائیز ۱۳۶۲ ناگزیر به چلای وطن ومهاجرت، باشور وشوق همیشگی به مبارزه ادامه داد، ودر امید او به پیروزی مردم وبازگشت به میهن تا واپسین لحظات حیاتش کوچکترین خللی راه نیافت. فرهاد ویارانش درعرصه عملی ونظری درجهت وحدت سیاسی نیروهای پراکنده چپ آزادیخواه، با هدف ایجاد يك سازمان بزرگ چپ درایران، با آرمان والای دمکراسی وسوسیالیسم، پیگیرانه تلاش ورزیدند.

روز ۱۸ آذر ماه قرار بود، نشست مشترک نیروهای چپ دمکرات، با حضور فرهاد ویارانش درشهر فرانکفورت برگزار وبه کار خود ادامه دهد. اما بامرگ نابهنگام فرهاد این نشست به احترام و یاد آن رفیق از دست رفته، موقتاً به تعویق افتاد. درآینده، یقیناً یاران وهمرزمان فرهاد راه و آرمان او را دنبال خواهند کرد، وبه آرزوی دیرینه او جامعه عمل خواهند پوشاند.

وچنین باد.  
بدین وسیله، ما این ضایعه دردناک را به همسر وسایر اعضای خانواده او وهمه یاران ودوستانش ازهمیم دل تسلیت می گوئیم وباپیگیری راه او یادش را گرامی می داریم.

## فقر و تنگدستی بیداد می کند!

در عدم گسترش چشمگیر جنبش های اعتراضی و یا محدود ماندن آنها مؤثر بوده اند. اما باز گسترش بحران از یکسو و نیز آشفتنگی وسیع در دستگاه حاکمه و عدم وجود يك دورنمای امید بخش برای حل مسائل، روحیه پرخاشجویانه و اعتراضی به شکل علنی و جمعی در مردم افزایش یافته است.

گسترش این روحیه در جامعه می تواند « ثبات » رژیم و اجرای « برنامه های اقتصادی » آنرا بطور جدی با مخاطره رو به رو سازد. تنگ دستی و فلاکت توده های مردم زمینه ساز حرکات عصبی، خدوبه خودی و غیر قابل مهار می شود. هر تلاش که دولت بناگذیر در زمینه کاهش فشار پلیسی انجام می دهد، این « تناقض » را هم به دنبال دارد که حرکات اجتماعی اعتراضی از این دست را تشدید کند.

عمق بحران اقتصادی و گستردگی عقب ماندگی ها و ویرانی های ده سال گذشته از يك سو و سیاست هایی که اینك توسط دولت پیکار گرفته می شوند از سوی دیگر هیچ چشم انداز کوتاه مدتی برای حل مشکلات، فائق آمدن بر کمبود ها و مهار گرانی نمی گشاید. جنگ قدرت، فساد گسترده دستگاه دولتی بویژه در رأس هرم قدرت، ندانم کاری ها و عدم توانایی در مدیریت رژیم را در مقابله با بحران اقتصادی ناتوان ساخته است. در چنین شرایطی می توان باز هم شاهد آن بود که شکاف میان فقر و ثروت ژرف تر گردد و باز هم گروه های جدیدی به زیر خط فقر رانده شوند و تنگدستی و فلاکت شمار بیشتری از محرومان جامعه را در بر گیرد.

تجربه کشورهای امریکای لاتین حتی در شرایط دمکراسی های نوپا در سال های گذشته و تجربه کنونی کشورهای اروپای شرقی نشان می دهد که فقر و بدبختی توده های به تنگ آمده را گاه به واکنش هایی وا می دارد که حتی به زیان تحول مثبت در جامعه است. این مسئله را از هم اکنون باید اپوزیسیون در ایران که برای دمکراسی و حقوق بشر و استقرار يك جمهوری مبتنی بر این اصول مبارزه می کند، در نظر داشته باشد. تلفیق مبارزه برای دمکراسی و مبارزه برای بهبود زندگی مردم از این جنبه دارای اهمیت اساسی است. دمکراسی بدون عدالت اجتماعی، دمکراسی بدون توجه به شرایط زندگی مردم، برای توده ها قابل درک نخواهد بود.

اپوزیسیون دمکرات ایران باید به این مسئله از هم اکنون توجه لازم مبذول دارد. باید در مبارزات اعتراضی روزمره مردم فعالانه شرکت کرد، به این مبارزات سمع و سواد و به مردم به تنگ آمده اهمیت تلفیق این مبارزات اعتراضی با مبارزه برای دمکراسی و حقوق بشر را نشان داد.

جنبش اعتراضی معلمان و دانش آموزان در چندین شهر ایران در فضای سیاسی کنونی کشورمان را باید يك حائث مهم تلقی کرد.

هرچند مرگ يك معلم زیر عمل جراحی هنگام فروش کلیه خود به ۷۰۰ هزار تومان برای تأمین هزینه عروسی دخترش که انگیزه اولیه این اعتصاب و یا تهدید به اعتصاب بود، به خودی خود حادثه دلخراش و تکان دهنده به شمار می رود، اما وضعیت دردناک و غیر قابل تحمل زندگی مردم زمینه ساز اصلی این حرکت است. ۷۰۰ هزار کادر آموزشی مدارس ایران در کنار بیش از دو میلیون حقوق بگیر دیگر بخش دولتی و به همین میزان در بخش خصوصی، امروز محرومترین اقشار جامعه ما را تشکیل می دهند که بار اصلی گرانی، قحطی و بحران اقتصادی را بدوش می کشند.

دامنه این اعتراضات بدانجا کشید که رفسنجانی مجبور شد در نماز جمعه ۹ آذر ضمن اشاره به این حرکت معلمان و کارمندان بخواهد: « اجازه ندهند این مسئله تبدیل به يك جریان سیاسی شود. زیرا هرکس می تواند به نفع آنها شعار بدهد و این بزبان کارمندان تمام می شود. » واکنش سریع دولت و افزایش حقوق کارمندان نشان می دهد که رژیم از این حرکت و حرکات مشابه که می توانند به يك انفجار اجتماعی منجر شوند، هراس فراوان دارد. بویژه آنکه این حرکات اعتراضی در محیط های آموزشی می تواند آتش به انبار باروت ۱۵ میلیون جوان ناراضی بزند که از مجموعه سیاست های رژیم در مدارس و دانشگاه ها و محلات و جامعه به تنگ آمده اند.

واقعیت اینست که در طول ۱۱ سال گذشته حقوق بگیران که با خانواده های خود حدود ۲۵ میلیون نفر از جمعیت کشور را شامل می شوند، قربانیان اصلی بحران اقتصادی هم بشمار می روند. کفایت میزان رشد قیمت ها را در این دوره با افزایش حقوق کارمندان و کارگران مقایسه کنیم تا به میزان واقعی فشار بحران بر زندگی روزمره اینان پی ببریم. برای مثال حقوق کارمندان و معلمان و کارگران در بهترین حالت در ده سال گذشته به ده برابر افزایش پیدا کرده است، در حالیکه بطور متوسط قیمت کالاها بین ۶ تا ۱۵ برابر شده است. قیمت اجاره يك خانه دو اتاقه در اکثر شهرهای بزرگ بیشتر از حقوق ماهانه متوسط مزد بگیران است. نتایج سرشماری سال ۱۳۶۵ و نیز نمونه گیری های مرکز آمار ایران نشان می دهد که حدود ۲۲ میلیون نفر در ایران زیر خط فقر زندگی می کنند و شرایط مسکن ۲۱ میلیون نفر نامساعد است.

طی یازده سال گذشته عوامل متعددی مانند شرایط جامعه بیرون آمده از يك انقلاب مردمی، جنگ و نیز تحمیل يك رژیم سرکوبگر و بی رحم،

# استمرار نقض حقوق بشر در ایران را، سازمان ملل و سازمان عفو بین المللی، محکوم می کنند

در هفته های گذشته، بدنبال دومین گزارش پرفسور گالیندو پوهل فرستاده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و گزارش تکان دهنده سازمان پر اعتبار عفو بین الملل، کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل، قطعنامه ای « در باره وضع حقوق بشر در ایران » صادر کرد. بار دیگر مساله نقض خشن حقوق بشر و فقدان آزادی بیان و عقیده در ایران، در صدر اخبار و تفسیر های روزنامه ها و خبرگزاری جهان قرار گرفت.

این ماوقع، به شدت رژیم جمهوری اسلامی و دست اندر کاران اصلی آن را استهپاچه و نگران ساخت. صدور اعلامیه سریع وزارت امور خارجه و سخنرانی های تند و تیز و توجیه گرایانه ای خامنه ای و رفسنجانی و یزدی، یعنی عالی ترین مقامات جمهوری اسلامی که عموماً به چنان « معتدل » معروفند و هواخواه گسترش روابط و کنار آمدن با دنیای « استکباری » اند، نشانگر آنست. نوشته حاضر، بررسی این مجموعه و نکات عمده زیر را در بر می گیرد:

- ۱ - چکیده ای از اطلاعات و موضع گیری های اصلی این دو گزارش،
- ۲ - قطعنامه کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد،
- ۳ - عکس العمل مقامات ایرانی و تحلیل آنها،
- ۴ - بررسی اقدامات و اثرات گزارش های گالیندو پوهل در رابطه با نقض حقوق بشر در ایران،

۵ - موضع و وظایف نیروهای ایرانی طرفداردموکراسی درقبال آن با توجه به محدودیت صفحه های راه آزادی، در مقاله حاضر فقط به قسمت ۱ می پردازیم و سایر قسمتها، موضوع مقاله دیگری خواهد بود.

## ۱- چکیده ای از اطلاعات و موضع گیریهای اصلی دو گزارش

آقای گالیندو پوهل برای بار دوم از ۱۶ تا ۲۴ مهرماه ۱۳۶۹ به تهران سفر کرد و گزارش جامع ۹۶ صفحه ای از وضع حقوق بشر در ایران به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل تقدیم کرد. سفر دوم وی نسبت به سفر اول، از نظر زمانی کوتاه تر و کم سر و صداتر، اما از نظر استنتاجات و ارائه توصیه ها به سازمان ملل، پر بارتر بود. اینبار رژیم موانع و محدودیت های بیشتری در کار او بوجود آورد. گالیندو پوهل گزارش می دهد: « بررسی موقعیت ده زندانی که به جاسوسی یا اتهامات مشابه متهم شده بودند امکان پذیر نشد. زیرا دولت جمهوری اسلامی اجازه نداد با آن زندانیان مصاحبه شود. نماینده ویژه تاسف خود را از اینکه به او اجازه داده نشده با این زندانیان ملاقات نماید، ابراز می دارد... نماینده ویژه، همچنین نتوانسته است از زندان گوهر دشت که در نظر داشت در آن با چهار زندانی ملاقات و گفت و گو نماید، دیدار کند. تنها چند ساعت پیش از آغاز برنامه ای که برای دیدار از زندان گوهر دشت تعیین شده بود، دولت به نماینده ویژه اطلاع داد که نمی تواند از آن زندان دیدن کند... »

مقامات دولتی همچنین با تقاضای او برای ملاقات با آیت الله زنجانی مخالفت کردند. علی رغم آن، وی موفق شد از طریق خصوصی این ملاقات را انجام دهد.

در مجموع به ۲۲ نفر از زندانیان که آقای گالیندو پوهل در دو نوبت تقاضای ملاقات کرده بود، به این عذر که بازجویی آنها هنوز تمام نشده است، « دانستان اجازه ملاقات نداده است ». از جمله این زندانیان، افراد زیر را می توان بر شمرد:

عبدالعلی بازرگان، حسن بنی اسدی، شمس شهشهایی، محمد توسلی، داود میرحسینی، خسرو منصوریان، امیر انتظام و روزه کوپر. گالیندو پوهل ملاقات ها و مذاکرات متعددی با مقامات رسمی قضائی و دولتی صورت داد. و نیز توانست از راههای خصوصی با شهروندان عادی و تعدادی از هنرمندان و نویسندگان ملاقات کند و شهادت های آنها را جمع آوری کرده و در گزارش منعکس سازد. وی توانست با تعدادی از شهود در دفتر خود و یا در هتل استقلال و یا در منازل خصوصی دیدار کند. ملاقات او با تعدادی از امضاء کنندگان نامه ۹۰ نفر در زندان اوین و صحبت های او به ویژه با کسانی که « اعترافات تلویزیونی » کرده بودند، پرده آذر و گوئی های گردانندگان رژیم برداشت. برای بار دوم با کیانوری و نیز مریم فیروز ملاقات کرد. اینک گوشه هایی از گزارش وی را که به موارد نقض حقوق بشر و به این دیدار ها و گفت و گوها و موضع گیری هایش مربوط می شود، می آوریم. تاکید این نکته ضرورت دارد که گزارش اخیر مکتبی گزارش قبلی است که در راه ارانی شماره ۲۲ منعکس شده است. لذا مطالب گزارش اول تکرار نمی شود و گالیندو پوهل به مطالب تازه و نکات دیگری می پردازد.

در گزارش به « مورد مهم ترین حق بشری یعنی « حق حیات » تاکید می شود و شمار بالایی اعدام ها که همچنان بر قرار است مورد انتقاد قرار می گیرد. و « در مورد نبود وکیل مدافع در محاکمات دادگاه های انقلاب » و بر ضرورت « علنی بودن محاکمات » علی رغم وعده های دولت برای رعایت آن اصرار می ورزد. گالیندو پوهل تاکید می کند که « امکان انجام محاکمه علنی در زندان وجود ندارد ». زیرا « حضور در جلسه دادگاه برای مردم به موانع مربوط به حفظ امنیت زندان برخورد می کند... در حالیکه در محاکمات علنی، باید خبرنگاران مطبوعات و مردم، هرگاه که بخواهند و به هرترتیبی که بخواهند، بتوانند حضور بیابند... »

## ۲- اعترافات و تلویزیونی

گالیندو پوهل در گزارش خود به « اعترافات تلویزیونی » توجه ویژه ای میذول می دارد و از مطالبات خود نتیجه می گیرد که « اعترافات تلویزیونی، تردید بسیار برانگیخته و به نظر می رسد که این اعترافات با مقدمه چینی قبلی انجام گرفته و اصالت ندارد. این اقدام، نه تنها به اجرای عدالت کمکی نمی کند، بلکه دستگاههای قضائی را بی اعتبار می کند و نقش آنها را مبهم می سازد. زیرا معلوم می شود این دستگاه ها به خدمت اهدافی غیر از اجرای عدالت گرفته می شوند... »

نامه سرگشاده ۹۰ نفری و « اعترافات » تلویزیونی منتسب به آنها جای ویژه ای دارد. می نویسد: « در اوایل ژوئن ۱۹۹۰، نمود عضو پیشین نخستین دولت انقلابی و اشخاص برجسته طیف وسیعی از اصناف و حرفه های مختلف، نامه سرگشاده ای امضاء کردند که متن آن در سراسر دنیا پخش شد و در آن دولت خواسته بودند قانون اساسی را رعایت کند. نماینده ویژه توانست با بعضی از امضاء کنندگان نامه مذکور در زندان اوین مصاحبه کند (که بسیاری از آنان از اعضای نهضت آزادی و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران بودند). »



حقوق بشر سازمان ملل، بیان مشابیهی دارد. از سوی دیگر، مسأله وضع حقوق بشردر ایران، از ۱۹۸۵ به اینسو همیشه در دستور روز آن قرار داشته است و تازگی ندارد.

**دیدار با کیانوری و مریم فیروز**

آقای گالیندو پوهل قبل از سفر به ایران در نامه مورخ ۱۵ ژوئن ۱۹۹۰، در باره وضع نورالدین کیانوری، دبیر اول سابق حزب توده از مقامات ایرانی سؤالاتی نموده و مطرح کرده بود که بنا به اطلاعات دریافتی "به فاصله کمی پس از خروج فرستاده ویژه از تهران، آقای کیانوری به زندان انفرادی منتقل شده و اجازه ملاقات با کسی به او داده نمی شود". نوشته بود که "به فرستاده ویژه همچنین اطلاع داده شده که همسر آقای کیانوری، خانم مریم فیروز علی رغم سن بالا و سلامت ناگوار نیز به بازداشتگاه انفرادی منتقل شده است".

در بازدید از زندان اوین، گالیندو پوهل موفق شد، بر خلاف سفر اول، اینبار بدون حضور مأمورین ایرانی یا نورالدین کیانوری و مریم فیروز و نیز تعدادی از دیگر زندانیان سیاسی ملاقات و صحبت بکند. در گزارش چنین آمده است: "نماینده ویژه، نخست آقای کیانوری دبیرکل سابق حزب توده را که در نخستین سفر، ادعاهای جدی در زمینه شکنجه پیش کشیده بود، پذیرفت و همسر او خانم مریم فیروز را نیز ملاقات کرد. در مورد هر دو نفر اخباری رسیده بود که پس از نخستین سفر نماینده ویژه تحت فشار قرار گرفته بودند. آقای کیانوری گفت که اجازه دیدار هفتگی یک ساعت با دختر و همسرش را به یک مکالمه تلفنی ماهانه با همسر و دیداری دو هفته یکبار با دخترش تقلیل داده اند. ولی بر خلاف آنچه ادعا شده بود او را به سلول انفرادی نفرستاده اند و از سه هفته پیش نیز ترتیب ملاقات های سابق دوباره برقرار گشته است. کیانوری، از نظر جسمانی در شرایط بهتری از ژانویه ۱۹۹۰ بنظر می رسید. او همچنین تقاضا کرده است که همسرش بتواند در خارج از زندان زیر عمل جراحی قرار گیرد. ولی تاکنون به درخواست او جواب مثبت نداده اند. خانم مریم فیروز به انواع شکنجه هایی اشاره کرد که در آغاز دستگیری اش بر او اعمال گردیده است، این شکنجه ها به از دست دادن شنوایی یکی از گوش ها انجامیده و ضرب و شتم وی مشکل فرور بردن غذا و مشکلات عدیده دیگری در پی داشته است. او خواهد کرد ایستاده به صحبت های خود ادامه دهد، زیرا در حالت نشسته دچار درد می شد. علاوه بر این، نداشتن هم صحبت در حالت روانی او تاثیر گذاشته است. او همچنین افزود که در این هشت سال و بویژه در سه سال گذشته، تعدادی از افراد زندان با او رفتار محبت آمیز داشته اند".

آقای گالیندو پوهل، اضافه بر آنها، با افراد زیر در دفتر زندان اوین بدون حضور مأمورین ایرانی، به اختصار صحبت می کند: جمشید امیری بیگوند، بهمن آگاهی، هوشنگ احمدی بیگوند، جان پاتیس (تبعه امریکا)، نورعلی تابنده، علی اردلان، فرهاد بهبهانی، حسین شاه حسینی بدیع الله سجانی، سکیته صداقت، عزت الله سبحانی و خسرو منصوریان.

**و هم نویسندگان و مطبوعات**

در بخش مهم دیگری از گزارش، به وضع روزنامه نگاران، مطبوعات و نویسندگان و هنرمندان که از آزادی بیان و قلم محرومند، می پردازد و وضعیت موجود را مورد انتقاد قرار می دهد: "از گفت و گو با روزنامه نویسان و نویسندگان، نماینده ویژه توانست اطلاعاتی در باره محدودیت هایی که بر مطبوعات و انتشار کتاب و آفرینش های هنری تحمیل می شود، به دست آورد. در مطبوعات، دشواری ها با توزیع کاغذ آغاز می شود که در دست دولت است... گفت و گو با نویسندگان و هنرمندان نشان داد که آزادی هنری پایمال می شود... نویسندگان و هنرمندان خواستار فضای آزادی برای ابراز عقاید خود از راه هنر هستند و می گویند که مقررات جاری، از آزادی بیان آنها، هم در انبیاات و هم در هنر، جلوگیری می کند".

آقای گالیندو پوهل در گزارش خود تصویر نگران کننده ای از جو ترور حاکم بر کشور و بیم و وحشتی که چون شبح، شهروندان عادی کشور را فرا گرفته است، ترسیم می کند: "نماینده ویژه به طور خصوصی در خانه های خصوصی با کسانی که هیچ ارتباطی با دولت نداشتند و یک زندگانی عادی را می گذراندند و هیچ نوع گرفتاری با پلیس یا مقامات قضائی نداشتند، ملاقات کرد. با این حال، این افراد

آنها ادعا کردند که امضای نامه فوق، تنها دلیل بازداشت شان بوده و اتهام جاسوسی در موردشان، دروغ است. یکی از زندانی هائی که با او مصاحبه شد و در تلویزیون ظاهر شده و اعتراف کرده بود، پذیرفت که در سفری به خارج از کشور، با دوستانش ملاقات کرده بود. او افزود که در خلال بازجویی ها، تأیید کرده که نقطه نظر سازمانی که به آن تعلق دارد، با مواضع خیرگزاری های خاجی تطبیق می کند. اما گفت که نه به جاسوسی بست زده، نه در بازجویی پذیرفته که جاسوسی کرده است... بعضی از زندانیان توانسته اند از بازجویی هایشان به این نتیجه برسند که اتهامشان بر دو اساس استوار بوده است: ۱- که خیرگزاری های خارجی متن نامه آنها را پیش از آن که در ایران منتشر شود، پخش کرده اند، و ۲- متن نامه با مواضع معمول دو فرستنده رادیویی خارج از کشور هماهنگ بوده است. هیچ يك از زندانیان نپذیرفتند که گناهکارند و یکی از آنها گفت که در زندان به شدت کتک خورده است. محاکمه این افراد آزمایشی خواهد بود برای قضاوت در باره میزان اجرای مقررات در محاکمات قضائی".

در جای دیگر از گزارش آمده است که "نماینده ویژه سپس با آقایان اردلان، بهبهانی، منصوریان، سبحانی، شاه حسینی و تابنده که نامه سرگشاده آقای بازرگان نخست وزیر پیشین را امضاء کرده بودند، ملاقات کرد. آنها اظهار کردند که در ماه ژوئن ۱۹۹۰، بیست روز پس از انتشار نامه سرگشاده دستگیر شده اند و از آن هنگام در سلول انفرادی در زندان اوین و توحید (زندان سابق کمیته) بسر می برند... در پاره ای از مراحل، بازجویان ادعا کردند که گروه امضاء کنندگان نامه سرگشاده با سازمان های جاسوسی خارجی همکاری داشته اند و امضاء کنندگان، با پخش این نامه در خارج از کشور ملعبه دست دشمن بوده اند".

آقای اردلان، رئیس هیات اجرایی جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت این ادعا را "که جمعیت کوشیده است به آلترناتیو در برابر حکومت حاضر تبدیل شود و یا هرگز فعالیت داشته است که بتوان آن را به جاسوسی تعبیر کرد، به شدت تکذیب نمود... آقای بهبهانی گفت که مقامات دولتی از اینکه نامه سرگشاده به رسانه های گروهی خارجی رسیده است ناراحت بودند و در این رابطه او به علت سفری که ۹ ماه پیش از دستگیری به آمریکا کرده بود و دیداری که با یکی از دوستانش در آنجا داشت، مورد بازجویی قرار گرفته است. بهبهانی تأکید کرد که او نه متهم به جاسوسی شده و نه به جاسوسی اعتراف کرده است، هنگامی که وی در ۶ اوت ۱۹۹۰ در برنامه تلویزیونی شرکت کرد، تنها پذیرفت که متوجه شده است موضع گیری گروه امضاء کنندگان همخوان با سیاست دولتهای خارجی و از این رو اشتباه بوده است..."

آقای گالیندو پوهل بر اساس گفت و گوها و مصاحبه های خود، یقین حاصل می کند که این زندانیان "مخالفان و زندانیان عقیدتی" اند. اینان "زندانی بخاطر ضمیر و وجدان خود" می باشند و می گوید این واقعه نشان می دهد که "آزادی بیان و حق امضاء اعلامیه در حقیقت زیر پا گذاشته شده است".

**در باره مجاهدین خلق**

در مقایسه با گزارش قبلی، لحن گزارش دوم نسبت به سازمان مجاهدین خلق، بطور چشمگیری متفاوت و آشکارا ملاطفت آمیز است. جای برجسته ای به واقعه ترور کاظم رجوی که نمایندگی «شورای مقاومت ملی» را در برابر دستگاههای مختلف سازمان ملل به عهده داشت، داده شده است. فرستاده ویژه "از جانب خود و همکارانش مراتب تسلیت و همچنین تألم عمیق خود را ابراز می دارد و همچنین استفاده از خشونت کور بجای مذاکره و تبادل افکار و عقاید را به شدت محکوم می سازد". و با زبان دیپلماتیک دست خونین رژیم را در این جنایت نشان می دهد. سازمان مجاهدین خلق نیز، با وجود کارزار تبلیغاتی شدیدی که علیه وی قبل از مسافرت و در جریان اقامت او در تهران به راه انداخته بود، از گزارش دوم گالیندو پوهل استقبال کرده و قطعنامه کمیته سوم سازمان ملل را علی رغم آنکه در انتقاد از جمهوری اسلامی و نقض حقوق بشر در ایران، بسیار ملایم است، مثبت تلقی می کند. بنا به گزارش آسوشیتد پرس، صالح رجوی (برادر مسعود) اظهار داشته است: "هرچند که این قطعنامه کمال مطلوب نیست، ولی گذشتن آن موضوع مهمی است. آنچه اهمیت دارد اینست که ادامه نظارت سازمان ملل متحد در مورد وضع حقوق بشردر ایران، در آن قید شده است". حال آنکه لحن قطعنامه ۷/۹ مورخ ۱۹۹۰ مورخ ۷ مارس کمیسیون

تنها هنگامی حاضر شدند با نماینده ویژه سخن بگویند که احتیاطاً، اطمینان های متعددی دریافت کردند که اسامی آنها محفوظ بماند. آنان گفتند اگر معلوم شود اطلاعاتی در باره وضع مملکت داده اند، بیم دارند مورد انتقام جوئی قرار گیرند. بیم آنان از گروه های نامنظم، مأموران کمیته ها و پاسداران است که از روشهای هراس انگیز و ساکت کننده استفاده می کنند.

**نتیجه گیری و توصیه ها**

فرستاده ویژه سازمان ملل از مشاهدات و بررسی ها و گفتگوهای خود چنین نتیجه می گیرد: " از موارد معینی که به اثبات رسیده اند، چنین استنتاج می شود که رسیدگی به موارد دیگر هم همین نتیجه را خواهد داد که مفهوم آن، ادامه نقض حقوق بشر در ایران است. گالیندو-پوهل می افزاید: " کمیت عظیم و گوناگون اتهامات و شکایات مربوط به نقض حقوق بشر که از منابع مختلف و متفاوت دریافت شده است، پایه و اساس حقیقی این ادعاست که نقض و تخلف از حقوق بشر، بطور مستمر در ایران ادامه دارد و اقدامات دولت برای جبران و جلوگیری از این تخلفات، برای پایان دادن به آنها کافی نبوده است. " گالیندو-پوهل خاطر نشان می کند: " ما اطلاع کافی در دست نداریم که در باره وجه مشترک این تخلفات قضاوت کنیم. این امر، علت ترس شهروندان عادی از حرف زدن را توجیه می کند و همچنین توجیه می کند که آنها هنگامی که حرف می زنند، می کوشند هویت خود را پنهان کنند و توضیح عدم اطمینانی است که مردم عادی و مقامات رژیم هنگام بیان عقاید خود و حتی هنگام دست زدن به اقدامات مختلف احساس می کنند. این عدم اطمینان، آنان را به شدت محتاط ساخته است. " گالیندو-پوهل توصیه می کند " همه مشاهدات، مارا به همان نتیجه گیری سوق می دهد: - که نظارت بین المللی توسط سازمان های وابسته به سازمان ملل در مورد تمکین جمهوری اسلامی ایران به رعایت حقوق بشر، و به عهدنامه های بین المللی در این باره ادامه پیدا کند. باید تلاش شود که اصول حقوق بشر به صورت صحیح و یکسان در ایران اجرا گردد. باید ایجاد فضائی از اطمینان و امنیت قضائی سیاسی که در آن مردم بتوانند از حقوق فری خود - بدون آنکه گرفتار عواقب ناخوشایند شوند - برخوردار گردند، در ایران تشویق شود. "

**گزارش سازمان عفو بین الملل**

یک هفته بعد از انتشار گزارش گالیندو-پوهل، گزارش سازمان بسیار معتبر جهانی، سازمان عفو بین الملل در باره نقض حقوق بشر در ایران، در مقر سازمان در لندن منتشر شد که تأیید تردید ناپذیر بر گزارش فرستاده سازمان ملل و مکمل آنست. گزارش ۶۳ صفحه ای این سازمان یک نوره سه ساله از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰ را در بر می گیرد. از آنجا که قصد ما نشان دادن داوری ها و نتایج مطالعات و بررسی های سازمانهای بین المللی در رابطه با نقض حقوق بشر و فقدان آزادی ها در ایرانست، لذا باوجود محدودیت صفحات نشریه، چکیده بسیار کوتاه این گزارش را به اطلاع خوانندگان خود می رسانیم.

در گزارش روی فقدان سازمان های مستقل دفاع از حقوق بشر، و نبود کانون وکلای مستقل تأکید شده و خاطر نشان می کند که " حقوق دانان ایرانی در زمره اولین کسانی بودند که به عنوان زندانی عقیدتی به بند کشیده شده و مجبور شدند با تشدید اختناق سیاسی در سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱، جلای وطن کنند. " و افکار عمومی جهانیان را به این نکته جلب می کند که " از اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد، مخالفان سیاسی رژیم بی رحمی سرکوب شده اند. گروه های چپ، سلطنت طلب و بزرگترین گروه سیاسی مخالف، یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران، بخش اعظم فعالیت خود را در دهه یاد شده، در خارج از کشور ادامه داده اند. فقدان آزادی در زمینه بیان عقاید سیاسی در ایران، دامنه حمایت مردم از این گروه ها را مشکل می کند. اختناق که ضمناً شامل زندانی کردن و اعدام هزاران نفر از متهمین به مخالفت با دولت بوده است، ظاهراً به امحاء شالوده سیاسی مخالفان رژیم در داخل کشور انجامیده است. " فصل اول گزارش، مختص مجازات اعدام در ایران است. در این بخش، آمار های رسمی کسانی را که به دلیل ارتکاب جرائم کیفری از

سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۰ اعدام شده اند، صورت می دهد و به متوسط ۱۰ اعدام در ماه می رسد. عفو بین المللی « درسال ۱۹۸۹، بیش از ۱۵۰۰ مورد اعلام شده اعدام در مورد مجرمین جنائی را ثبت کرد. که بیش از ۱۰۰۰ مورد آن با قاچاق مواد مخدر مرتبط بوده است. »

**کمیسیون مرگ**

در مورد مجازات اعدام مخالفان سیاسی در گزارش قید شده است: " به عکس اعدام مجرمین جنائی ... اعدام های سیاسی معمولاً در خلا انجام می گیرد. به همین دلیل رقم اعدام های سیاسی در ایران مورد توافق همگان نیست. عفو بین الملل اسامی بیش از ۲۰۰۰ زندانی را ثبت کرده که قربانی موج اعدامهای مخفیانه ای هستند که از ژوئیه ۱۹۸۸ تا ژانویه ۱۹۹۰ به راه افتاد. " سازمان عفو بین الملل از کمیسیون بنام « کمیسیون مرگ » نام می برد که قتل بیش از ۲۵۰۰ نفر از زندانیان سیاسی در عرض چند ماه، بدست آنان انجام گرفت. « کمیسیون مرگ » هفته ای در سه توبت در زندان گوهر دشت و کمیسیون مشابهی در زندان اوین به بازجویی زندانیان سیاسی می پرداختند. شاهد عینی که همراه با ۵ نفر زندانی دیگر برای بازجویی به « کمیسیون مرگ » فراخوانده شده بود، حکایت می کند: " از هر ۶ نفر سؤال شد آیا نماز می گزارند یا قرآن می خوانند؟ پاسخ آنها منفی بود. سپس پرسیده شد آیا پدرانشان قرآن می خوانده اند؟ چهار نفر گفتند بله و دوفتر گفتند نه! اعضای کمیسیون پس از مقداری بحث به این نتیجه رسیدند که کسانی که در خانواده مذهبی بار نیامده اند، گناهشان کمتر از آنهاست که در خانواده مذهبی بزرگ شده اند. سر انجام آن دوفتر که پدرانشان اهل عبادت نبودند جان بدر بردند و چهار نفر که پدرانشان قرآن می خواندند اعدام شدند! "

گزارش عفو بین الملل به شیوه های اعدام می پردازد: " اکثریت قریب به اتفاق احکام اعدام در مورد جرائم جنائی از طریق به دار آویختن و در انتظار عمومی اجرا می شود ... روش های دیگری نیز در اعدام افراد به کار گرفته می شود که شیوع کمتری دارد. از جمله سنگسار کردن و یا گردن زدن محکوم و یا وادار کردن او به سقوط از بلندی است ... سنگسار در ملاء عام انجام می گیرد و اطرافیان را به شرکت در سنگسار کردن محکوم، تشویق می کنند. "

گزارش از اعدام عده زیادی از ایرانیان به خاطر عقاید مذهبی سخن می گوید: " در اوایل دهه ۱۹۸۰ حدود ۲۰۰۰ نفر بهائی اعدام شده اند. سازمان عفو بین الملل سیاست اعدام مخالفان سیاسی و عقیدتی، یا مجرمین جنائی را که وسیعاً در جمهوری اسلامی به کار گرفته می شود، به شدت محکوم می کند. زیرا " به عقیده عفو بین الملل، اعدام شدیدترین نوع شکنجه و مجازات بیرحمانه ی غیر انسانی و تحقیر آمیز و نقض حق حیات انسان است. حتی که در اعلامیه حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی به وی اهدا شده است. روش هایی که خصوصاً برای افزایش درد و عذاب محکومین به اعدام ابداع شده، زخمی کردن و سایر انواع مجازات های جسمی که مقدم بر اعدام اشخاص بر آنان تحمیل می شود از جمله سنگسار کردن قربانی در حالتی که وی به تدریج بمیرد، همه وهمه شکنجه آشکار است و هر مورد صراحتاً در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی ممنوع اعلام شده است. "

در بخش دیگری از گزارش، به تفصیل به شرح کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۹۸۸ می پردازد و آن را به شدت محکوم می کند. و به رنج و تالماتی که خانواده های زندانیان سیاسی، چه در دوران زندانی بودن عزیزانشان، چه در طول ماه ها نگرانی و عذاب روحی ناشی از لغو ملاقات ها و چه پس از کشتار بیرحمانه شان، متحمل شده اند، می پردازد و شهادت های تکان دهنده ای نقل می کند. سپس ترور مخالفان رژیم در خارج از کشور را محکوم می کند و مورد به مورد شرح می دهد.

سازمان عفو بین الملل به جهانیان اخطار می کند که " تخطی به حقوق بشر در ایران سالهاست در حد افراطی آن ادامه دارد. این سازمان با تکیه بر شواهد انکار ناپذیر عقیده دارد که حقوق بشر در ایران، به وفور نقض می شود و دولت این کشور می باید به جای ادعای خشک و خالی احترام به حقوق بشر، بدون فوت وقت نسبت به اقدام بزند و حمایت کامل خود را از حقوق اساسی انسانی کلیه شهروندان ایرانی تضمین کند. "

# «ام الفساد»

## تئوری حکومتی ولایت فقیه

انتخابات مجلس خبرگان و حوادث متعاقب آن، هرچند برای طیف های جناح راست حاکمیت جمهوری اسلامی، تحکیم بلامنازع قدرت را بدنبال داشت و آنها توانستند با برکناری جناح رقیب از مهمترین مرکز تصمیم گیری سیاسی مواضع خود را محکم کنند و تمام کرسی های مجلس خبرگان را به خود اختصاص دهند، اما در طیف نیروهای «تندرو» واقعیت تکان دهنده ای بود که آنها را تا اندازه ای نه چنان زیاد به تفکر واداشت. که این می تواند جوانه ای در جهت باز اندیشی نسبت به عملکرد و باورهای بیغایت غیرانسانی آنها در گذشته و حال باشد. عملکرد و باورهایی که به نابودی واضمحلال سرمایه های مادی و معنوی بسیار در جامعه گردید. عملکرد و باورهایی که به یکی از سیاه ترین دیکتاتوری های قرون وسطایی در ایران منجر شد.

اصغر زاده که چارو جنگالهای خامنه ای، و محافظه کاران سنتی نتوانست او را از میدان بدر کند و او آشکارا در مقابل خامنه ای به مثابه «ولایت مطلقه فقیه» ایستاد طی سخنرانی در مجلس شورای اسلامی که که رهتوس مطالب آن به قرار ذیل است گفت:

۱- عزم مردم و اراده همگانی در دوره غیبت معصوم نه تنها اصالت دارد که می توان گفت ولایت منهای پذیرش و حاکمیت ملت صورت تحقق و جنبه فعلیت نمی پذیرد.

۲- حق حاکمیت مردم، حق حاکمیت بر سرنوشت خردشان حق الهی است که قابل خدشه و تردید نمی باشد.

۳- حق حاکمیت مردم بر سرنوشتشان چیزی است که بصورت قدرت ملی، حق حاکمیت و با آزادی کامل به ولی و سرپرست جامعه تفویض می شود.

۴- اهداف جمهوری اسلامی ایران، جمهوری بودن حکومت و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آرام عمومی و دین و مذهب اسلامیت نظام است.

۵- در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود.

«سخنرانی اصغر زاده کیهان ۲۱ آبان»  
از سوی دیگر، سه تن از عناصر «جناح تند رو» طی نامه ای سرگشاده به خامنه ای ضمن انتقاد کردن از او به موارد ذیل اشاره کردند:

۱- برای جلوگیری از تبدیل شدن ولایت فقیه به دیکتاتوری قرون وسطایی و حکومت بنی عباسی لازم دیدیم تا مهر سکوت را بشکنیم.

۲- خدای ناکرده انتقادات فردا به انفعال یا انتقام تبدیل می شود، عدالت اقتضا می کند برای جلوگیری از جنگ داخلی چه بصورت سرد یا گرم، از به نفع گیری در اختلاف جناحین خود داری شود.

۳- اصول انقلاب ریشه در مجاهدت ها و نهضت های گذشته ایران دارد و در انحصار جناح خاصی نیست متأسفانه همه ما جدای از اینکه کدام جناحی هستیم در مقابل تحریف گذشته

تاریخی انقلاب و حذف بسیاری از ترکش خوردگان و حتی بدنام کردن نزدیک ترین یاران حضرت امام یعنی طالقانی و منتظری مقصریم و این انتقاد را شجاعانه از خود داریم و در همد توبه هستیم، انشاء الله این توبه بایافتن علل اشتباهات گذشته قبول درگاه حق شود.

۴- هر دو جناح باید بیندیشند که چرا بقول آقای الویری ۲۰ میلیون رأی رازنست داده اند.

نامه سرگشاده به خامنه ای  
«انقلاب اسلامی در هجرت»

طرح موارد فوق در بین طیف نیروهای «تند رو» البته که تازگی دارد. تند رو ها که روزگاری پیش آنچنان مست اسطوره «روح الله» بودند و چنان بر مرکب قدرت سوار، که مجال لحظه ای اندیشیدن راجع به مسائل اجتماع را به خود روا نمی داشتند، اکنون با واقعیت های جدی که پیشرو دارند، مجبور شده اند از مرکب غرور پایین آیند و پرده اوهام، تخیل و جهالت خویش را تا اندازه ای البته نه بسیار ازم بدرند.

اما آنچه که ایشان باید بدانند، اینست که حق حاکمیت مردم، قدرت ملی و اراده همگانی مواردی هستند که دقیقاً با تصویب اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی در مجلس خبرگان اول در سال ۵۸ که از قضا همفکران آنان در تصویب آن نقش بسزایی داشتند، نقض شد و ایدامری که گویا تازه اتفاق افتاده است نمی باشد. واقعیت اینست که حق حاکمیت مردم، در همان هنگامیکه آیت الله خمینی با طرح مجلس خبرگان در مقابل مجلس مؤسسان مانع از حضور همه جانبه کلیه نیروهای سیاسی - اجتماعی در تصویب یک قانون اساسی دموکراتیک شد، عملاً مورد بی توجهی آشکار قرار گرفت و پایمال شد. حاکمیت فقهای امروز، دقیقاً ادامه منطقی سنگ بنایی است که خمینی در تابستان سال ۵۸ قرارداد و امثال آقای اصغر زاده و همفکرانشان بیش از هر نیروی دیگر بر آن پا فشردند و اصرار کردند. آقای اصغر زاده امروز از حق حاکمیت مردم، قدرت ملی و اراده همگانی برای اداره جامعه صحبت می کند، بدون اینکه در عمق تفکر و بیانش از «ولایت حکم شارع مقدس» ببرد. او می گوید:

«ولایت حکم شارع مقدس بر ولایت هر کس به خودش مقدم است»

معلوم نیست پس چگونه می توان به اراده همگانی رسید. اصغر زاده و سایر نیروهایی که در طیف نیروهای مذهبی جامعه قرار دارند اگر می خواهند به طور واقعی به اراده همگانی برسند، امری که در ظرف دوازده سال گذشته با زور سرنیزه، زندان، اعدام، شکنجه، از مردم سلب شده است، می بایست بیش از هر چیز در میانی فکری خود، و سپس در تغییر جدی «قانون اساسی» بکوشند. تجربه نزدیک به ۱۲ سال مبارزه نیروهای سیاسی ایران، مؤید این نظر است که قانون اساسی جمهوری اسلامی، فاقد

ظرفیت های لازم برای تأمین حاکمیت مردم و تحقق اراده همگانی است. این قانون از آنجا که درست مغایر با چارچوبهای مورد قبول همگان در دوران جنبش عمومی مردم در سال ۵۷ و درست مخالف با قول و قرارهایی که نیروهای ملی و انقلابی، با آیت الله خمینی در پاریس گذاشتند، تهیه و به تصویب رسید، اساساً فاقد هرگونه «قانونیت» است. لذا در چارچوب یک قانون «اساسی» با این مختصات و با آماجهای آشکار ایدئولوژیک و قرون وسطایی، حق حاکمیت مردم و اراده همگانی عملاً غیر ممکن است.

اما نویسندگان نامه سرگشاده به خامنه ای نیز باید بدانند که چنین انتقادات سطحی، هیچ یک از مشکلات گریبانگیر جامعه ایران را حل نمی کند. اگر آنچنان که در نامه نوشته شده است، اینان واقعاً در پی یافتن اشتباهات گذشته اند، باید ریشه اشتباه و انحراف را در افکار و عقاید شخص آیت الله خمینی بیابند. در حقیقت «ام الفساد» در تئوری حکومتی ولایت فقیه است. ام الفساد در قوانین فقهی به جا مانده از چهارصد سال گذشته است که در چارچوب «فقه صاحب جواهری» حاکم بر حوزه های دینی ایران و بر تفکر و اندیشه نیروهای مذهبی ایران است. درک مذهبی ویژه ای که در ضدیت جدی با «اومانیسم» است، ریشه تمامی نابسامانیها، کژفکرها و انحرافات و اشتباهاتی است که ظرف این مدت انجام گرفته است. آنچه «انقلاب اسلامی» و مجموعه نیروهای دخیل در آن، به تحریف آن پرداختند، یک موضوع، یا یک حادثه نبود، بلکه تمامی تاریخ یکصدساله و نهضتها و جنبش های صده اخیر از صدر مشروطیت تا زمان حال است. آنکه آیت الله طالقانی و منتظری و دهها شخصیت ملی دیگر تلاش کرد در بین اذهان مردم بدنام کند و هزاران شخصیت گمنام و جوان صاحب آرمان و اندیشه را یا در گوشه های زندان ها به پیری زود رسی مبتلا کرد و یا دسته دسته به جوخه های اعدام سپرد، بیش از هر کس آیت الله خمینی و تفکر حاکم بر مجموعه نیروهای دخیل در حاکمیت جمهوری اسلامی بود.

انتقاد نویسندگان نامه سرگشاده اگر می خواهد راهگشا باشد و نیروهای اجتماعی معینی را در طیف نیروهای مذهبی، از بن بست نجات دهد باید به عمق برود و ریشه های نابسامانیها را بیابد. باید به نقد مبانی اندیشه ای - فکری مجموعه نیروهای دخیل در حاکمیت جمهوری اسلامی برسد. خامنه ای و دیگر فقهای ریز و درشت حاکم بر ایران، تربیت شدگان فرهنگ و معارف اسلامی در حوزه های قرون وسطایی ایران هستند که هنوز با مسائل و معضلات دنیای امروز و با مفاهیمی چون «اومانیسم»، «تجدد» «خرد انسانی» دموکراسی که ستونهای اصلی حق حاکمیت ملی، اراده همگانی هستند، بیگانه اند. آنان دنیا را هنوز از روزن محمد باقر مجلسی، جواهر، شیخ طوسی، علامه حلی و... یا در بهترین شکل آن، «ملا صدرا» و ابن سینا و فارابی می بینند و یا از روزن تنگ قدرت و طی کردن چند صباحی بیشتر در حاکمیت به هر قیمتی.

## دو ساعت گفتگوی بی پرده با شاپور بختیار

مقدمه:

آقای دکتر بختیار، همانگونه که می دانید نشریه راه آزادی، در چارچوب سیاست عمومی خود برای انعکاس بی پرده، همه جانبه و روشن مسائل مربوط به اپوزیسیون ایران، از شما برای انجام این مصاحبه دعوت به عمل آورده است. تا کنون در مصاحبه های خود با شخصیت های سیاسی و اجتماعی، ما همواره کوشش کرده ایم همه مسائل را با صراحت طرح کنیم و پاسخ مصاحبه شوندگان را به قضاوت خوانندگان بگذاریم.

از همین رو در مصاحبه های ما همیشه این جنبه از برخورد به مسائل، جای اصلی را اشغال می کند. ما در واقع صرف نظر از مواضع سیاسی افراد و شخصیت ها با آنها به گفتگو می نشینیم، آنها را در برابر سؤالاتی قرار می دهیم که در افکار عمومی و در میان اپوزیسیون، پیرامون آنها مطرح است. در این مصاحبه هم تلاش می کنیم همه مسائلی که در رابطه با شما در میان اپوزیسیون وجود دارد و یا در افکار عمومی گفته می شود و یا مخالفین شما عنوان می کنند را به صورت سؤال مطرح کنیم، این با خوانندگان ماست که در باره پاسخ های شما داوری کنند.

### اوضاع ایران و جمهوری اسلامی

راه آزادی: نظر شما در باره تحولات اخیر در حاکمیت و در گیری های درون آن چیست و تحول رژیم را در چه سمتی می بینید؟

ش. بختیار: جمهوری اسلامی از ابتدا بنیاد گذاری اش بر اساس يك منطق و دکتترین نبود و همه چیز به میل و اراده خمینی بود. حالا هم به میل و اراده سه - چهار گروه دیگر هست که یکیشون زورش امروز زیادتره یکی زورش فردا زیادتر می شود و این تضاد ها ذاتی این رژیم است. در زمان خمینی با وجود يك « قانون اساسی » مجبور شدند « شورای تشخیص مصلحت » را درست کنند و یا خمینی می گفت اگر لازم باشد مردم نماز نخوانند، خوب نخوانند. این تضاد نشانه فکر مغشوش آدمی است که می خواهد به هر قیمتی حرفش را به کرسی بنشاند. یا شما این قانون اساسی را که خودتان همه کارش را کرده اید قبول می کنید، در آن صورت باید احترام بگذارید، یا اینکه قبول نمی کنید، در این صورت نمی توانید بگویید قانون اساسی را هرکس اجراء نکند مژاخذ می شود. این وضعیت در هم، در همان مملکت نیمه لائیک و وضعیتی که ایران در ادوار مختلف داشت، سابقه ندارد. البته متأسفم بگویم که در پنجاه سال گذشته، در کشور ما بیش از حد اعتدال تظاهر به اسلام و تظاهر به مسجد سازی و به آخوند بازی شد. در زمان محمد رضاشاه این وضعیت بیشتر به چشم می خورد.

اما بعد از مرگ خمینی، سران رژیم باید دو جهت را مد نظر داشته باشند. یکی اینکه خمینی به هردلیل اعتباری پیدا کرده بود که قسمتی از آن ناشی از خطاهای رژیم گذشته بود. يك قسمتی هم مربوط به آن بود که خمینی شخصیت قوی داشت که آخوند های دیگر از آن برخوردار نبودند. درست است که این مرد یکی از مضر ترین، ضد ایرانی ترین، ضد فرهنگ ایرانی ترین فردی است که تاریخ ما پیاد دارد، ولی در عین حال باید گفت که وی شخصیتی داشت که هیچکدام از بازماندگان او ندارند. حالا گرداندگان امور از يك طرف مجبورند حتی

برای حفظ ظاهر حرمت او را حفظ کنند و از طرف دیگر بخاطر نیاز های اقتصادی و مالی دریچه ای به غرب باز کنند. به عبارت دیگر آنها هم باید خودشان را از خمینی جدا کنند، در عین اینکه نشان می دهند پیرو او هستند. بقول تاریخ نویس ها که می گویند:

" Epoco Touristo, Epoco artista "

اینطوریم، گاه آنطوریم. این فقط برای این است که بر مسند صدارت، وزارت و رهبری قرار بگیرند. حالا تقسیم شده اند به معتدل ها و تند رو ها! در زمان خمینی اینطور نبود. شخصیت او مافوق این دو گروه بود. خمینی با هوش تر از این بود که نداند کربوبی ها و این آقای رئیس جمهور فعلی رقتجانی و امثال او از نظر مادی آدم های فاسدی هستند. ولی حرمت امامزاده با متولی است. اگر می خواست بگوید که داخل این ها هم آدم های فاسد هستند، تمام بنیاد ولایت فقیه و فقها و روحانیت، و غیره از هم پاشیده می شدند. حالا که خمینی نیست هرکسی می گوید امام این را فرمودند و دیگری میگوید نخیر شما درست نفهمیدید. در زمان محمد رضاشاه هم يك برهه زمانی کوتاهی بود در جریان انتخابات. علم می گفت من درکم از گفته های اعلیحضرت بیشتر و بهتر است و اقبال می گفت نه خیر آقا شما به اندازه من نمی فهمید، من آشنائیم بیشتر از شماست و گفته های او را طور دیگری تفسیر می کرد. حکایت آن و آن است که طلبه ها توی سر و کله هم می زنند.

راه آزادی: به هر حال شما چشم انداز را چه می بینید؟ جمهوری اسلامی به کدام سو می رود؟

ش. بختیار: من چشم انداز سیاست جمهوری اسلامی را تیره و تار می بینم. این سیاست ها نه ایران را نجات می دهند و نه به سمت يك چهارچوب دموکراتیک و ملی حرکت می کنند. این يك ارزیابی بر پایه برخورد بیطرفانه و با در نظر گرفتن واقعیات و اطلاعات موجود است. با آخوندها در ایران نمی توان يك کشور مترقی و منطبق با حقوق بشر و دموکراسی به وجود آورد، این با حضور آخوند ها سازگار نیست. البته نمی توانم بگویم که چه و چه می

شود زیرا همه عناصر لازم را برای چنین پیش بینی در اختیار ندارم و در نتیجه ارزیابی من از حد فرضیات فراتر نمی رود.

### شعار انتخابات آزاد

راه آزادی: حالا شما با چنین ارزیابی از وضعیت رژیم چگونه شعار انتخابات آزاد را به میان می کشید. آیا رژیمی با این ویژگی ها می تواند تن به چنین انتخاباتی بدهد؟

ش. بختیار: من در باره این رژیم دارای هیچ توهمی نیستم. نگاه کنید به آخرین گزارش آقای گالیندو پل در رابطه با سفرش به ایران. تا آنجا که من خوانده ام درباره وضعیت حقوق بشر مسئله بسیار روشن است. اینها نمی توانند آزادی به ایران بدهند. برای اینکه آزادی یعنی دموکراسی، یعنی عدم دخالت در زندگی مردم و... من از طرح این شعار دو هدف داشتم: هدف اول من این بود که اگر شما مدعی رعایت آزادی ها و تمام اصول اخلاقی هستید، خوب بگذارید مردم حرفشان را بزنند و رأی خود را بدهند. منظورم البته این نبود که رئیس جمهور یا پادشاه، یا مجلس مؤسسان انتخاب کنید. به هر حال آدم بایستی در مبارزه تاکتیک داشته باشد. من اطمینان دارم که اینها نمی توانند آزادی بدهند. زیرا دادن آزادی برابر از بین بردن خودشان و آتش زدن به خودشان است. حتی این در شرایط پذیرفتن ولایت فقیه و چهارچوب آن ممکن نیست. همانطور که بازرگان خواست در این چهارچوب کار کند و نتوانست. من هیچوقت شعارم این نیست که در حال حاضر در ایران انتخابات بشود. گو اینکه معتقدم تا انتخابات آزاد نشود ما به هیچ جا نمی رسیم. تازه وقتی هم که بشود هزار اشکال خواهیم داشت. نباید تصور کرد که فردا جامعه ما جامعه سوئد می شود و یا قشرهای روشنفکر و دموکراتیک دست به دست هم می دهند و حب و بغض های کوچک را کنار می گذارند. متأسفانه من تجربه تلخ خودم را دارم و بعد از سی سال معتقدم نستیابی به اینها خیلی خیلی بعید است. اما به هر حال باید رژیم را به يك ترتیبی خلع سلاح کرد. باید اینها را در صحنه بین المللی اقیاء کرد. من در مجلس



استراسپورگ هم مطرح کردم که اگر اینها راست میگویند، بیایند تحت نظر سازمان ملل انتخابات بکنند. البته بدیهی است چنانعالی، بنده و یا گروه های دیگر باید بنشینیم و بگوییم که در چه کادری این انتخابات باید انجام گیرد و چه چیزهایی را قبول داریم. اما تا وقتی ولایت فقیه هست دیگر آزادی معنی ندارد. ولایت فقیه از فکرم و شما و فلسفه کانت سرچشمه نمی گیرد. ولایت فقیه الهام خدائی است که به یک پیغمبر یا امامی می شود. از این رو عملی شدن این شعار در شرایط کنونی غیر ممکن است. اما حد اقل ما می توانیم محش را بگیریم که خوب آقایان اعلام کنند که به آزادی های مندرج در حقوق بشر احترام می گذارند و مردم آزادانه نمایندگان خود را تعیین می کنند ...

راه آزادی: اینک می پردازیم به بخش دوم سؤالات که به نهضت مقاومت ملی مربوط است. سؤال اول اینستکه نهضت مقاومت ملی در اسناد خود نسبت به شکل نظام موضع نمی گیرد و تصمیم گیری درباره آن را از وظایف مجلس مؤسسان منتخب مردم می داند. موضع شخص شما چیست؟

ش. بختیار: من بارها گفته ام اگر محمد رضاشاه و یا رضاشاه قانون اساسی ۱۹۰۶ را با تمام نواقصی که دارد، اجرا می کردند، ما چهار فتنه خمینی نمی شدیم. بطوریکه مرحوم دکتر مصدق هم حتی بعد از دادگاه کذا و کذا و بعد از تمام جنایتها، پستی ها و بیشرمی هایی که نسبت به او روا داشت، هیچوقت صحبت از جمهوری برای ایران نکرد. باید قبول کنید با وجودیکه بنده عبد و عبید هیچکس نیستم و استقلال و آزادی فکرم را حفظ می کنم در شرایط سال ۱۳۵۷ بر روی نکته تاکید کردم: یکی اینکه اگر ملت ایران آزادانه و با آگاهی نسبت به شکل رژیم اظهار نظر بکند، من تابع آن نظرم. با این قید که خود فکر می کردم که در شرایط کنونی و جغرافیایی ایران بهتر می بود اقوام ایرانی به یک سیمانی یا نشان وحدتی متکی باشند. ضمن آنکه باید فکر کنم از ۱/۵ سال پیش دیگر دنیا، آن دنیای سابق نیست. با این حال من نه اصرار و نه تعصب به این موضوع دارم. فقط معتقدم که این رژیم چه جمهوری باشد و چه سلطنتی، باید به حقوق اکثریت احترام بگذارد و حق نظارت و اظهار نظر کردن و آزادی ها را به مردم ایران بدهد. پس برای این که دور هم جمع شویم، اصل موضوع نه شکل رژیم بلکه محتوای آنست که باید سه تا اصل داشته باشد دمکراسی، ترقی اجتماعی و لائیسیت به معنای جدایی مذهب از دولت. هرکس این سه اصل را بپذیرد، گفت و گو با آن خیلی آسان می شود. اگر این محتوا را قبول کنیم، شکل می تواند رژیمی مانند انگلستان یا اسپانیا باشد و یا کشورهای با حکومت جمهوری، البته منهای جمهوری اسلامی فعلی و پنج - شش تایی دیگر که از هر نوع دیکتاتوری بدترند. این را من عرض می کنم در روزنامه تان منعکس یکنید، همانطور که در ده سال کارنامه جمهوری اسلامی، آمده است و در مقدمه اش من نوشته

ام، رژیم سابق به علت فساد، تبعیض و چه و چه بد بود. ولی رژیم کنونی به مراتب بدتر است. جمهوری خواهان و افرادی مانند آقای نزیه و یا دیگران که اصلا عاشق جمهوریند، معتقدند ایران وقتی موفق می شود که یک رژیم جمهوری داشته باشد، ولی بنده معتقدم که ایران وقتی موفق می شود (تازه این شروط لازم است ولی کافی نیست) که در آن دمکراسی حاکم باشد. غیر از دموکراسی من هیچ نسخه ای برای ایران که سهل است برای هیچ مملکتی ندارم. همه می بینیم که ممالکی فقط به سعادت نسبی کم و بیش رسیده اند که دمکراسی را رعایت کرده اند. مردم باید حق داشته باشند، تضمین داشته باشند، ایمان داشته باشند که کسی مزاحم گفتارشان و کردارشان نیست، با تفنگ به آنها جواب داده نمی شود.

### مسئله سلطنت رضا پهلوی

راه آزادی: نیرو های چپ، دموکرات و ملی ایران در تمام دوران سلطنت سلسله پهلوی به خاطر دفاع از آزادی و حقوق بشر و یا حقوق محرومان جامعه بطور منظم سرکوب شده و هزاران کشته و قربانی داده اند و تعداد بی شماری از مبارزان راه آزادی، زندان دیده و محرومیت کشیده اند. سرنوشت غمبار دکتر مصدق، دکتر فاطمی و دیگران هنوز از خاطره ها نرفته است. از این رو نیرو های چپ و دموکرات به نیرو ها و شخصیت هایی که خواستار رجعت همان خاندان به ایران هستند حساسیت فراوان دارند. بر این زمینه است که برخی اقدامات و مواضع شما سؤال بر انگیز و ابهام آراست. علاقه مندی در این رابطه چند سؤال طرح کنیم: اول چرا شما که طی دوران طولانی علیه تجاوزات محمد رضاشاه به آزادی و حاکمیت مردم مبارزه کرده و بارها به فرمان وی به زندان افتاده بودید، در لحظاتی که توفان خشم مردم داشت بساط او را در هم می پیچید، حاضر شدید فرمان نخست وزیری او را بپذیرفته و از مجلس ساواک ساخته و شاه فرموده، رأی اعتماد بگیرید؟

ش. بختیار: مسئله یک آدم مسئول و یا یک سیاستمدار فقط این نیست که فلان فامیل و فلان کس رفتارش با یک طبقه ای، با یک مردمی، با یک عده ای چگونه بوده است. و الا من دوران هایی گذراندم که مجبور بودم اسم خود را که ده ده هم ندارد و مال هفتاد و اندی سال پیش است که پدرم روی من گذاشته، روی کاغذ نویسم برای اینکه شاپور غلامرضا، عبدالرضا و حسن و رضا و حسین آمده بودند. نمی خواهم این مثل را بگویم چون هیچوقت هم قبلا به کسی نگفته بودم: حالا که مطرح کردید به آن اشاره می کنم. من ستم دیده و غارت شده رژیم رضاخانی ام. پدرم را او کشت. خان بابا خان را او کشت. سردار اسعد را او کشت. علیمردان

خان را او کشت. تمام اینها هست: شاید کمتر کسی اینهمه ناراحتی کشیده باشد. گو اینکه بعضی از این آدم ها گناهکار بودند: البته به این معنا گناهکار بودند که در ابتدای آمدن رضاخان مثل خیلی ها خیال می کردند که او واقعا نجات دهنده است. دور نرویم: همین فامیل اسکندری، شاهزاده سلیمان میرزا و سایرین.

ولی آدمی که احساس ملی و مسئولیت می کند، و جوان ناآگاه نیست و سالها برای آزادی مبارزه کرده است، تشخیص می دهد که علیرغم همه این معایب بهتر است بود و این آدم را مجبور به اجرای چیز هایی بکند که سالها خواستار آن بوده است. گرفتن فرمان از دست سلطانی که مشروطه را پایمال کرده، نه دفعه اوله و نه دفعه آخر. در تاریخ نود ساله مشروطیت، از زمان مظفرالدین شاه به این طرف، مستوفی المعالک، دکتر مصدق و به درجات کوچکتر عده دیگری هم خواستند به مملکت خدمت بکنند. برنامه کار من این بود که این پادشاه باید عملا از پادشاهیش استعفا بدهد. فقط اسمش باشد، اسمش هم فقط از نظر پسیکولوژیک بود که باور داشتم. کافی بود خمینی فقط یک سال بیاید و نشان دهد چه حیوان سبخی است: آن وقت مردم ایران می توانستند انتخاب کنند.

برنامه کار من چه بود؟ من می خواستم همه قدرت در دست دولت باشد و شاه فقط یک سمبل باشد: من از دوستان خودم مثل آقای خلیل الله مقدم خواستم بروند در میتینگ های همه گروه ها، از جبهه ملی، حزب توده و گروه های دیگر، و خواست ها و قطعنامه های اینها را برای من جمع کنند تا من برنامه دولت را بر پایه این خواست ها، یعنی خواست های مردم در طول این ۲۵ سال تنظیم کنم. برنامه هفت هشت ماده ای را که من به مجلس دادم در حقیقت برنامه جبهه ملی بود با اضافاتی از سایر گروه های چپ و پیشرو. من این رامی خواستم در مدت کوتاهی اجرا کنم و کردم.

شاید سن من زیاد بود ولی نه به اندازه سنجابی که به آنجا بفرستند که او رفت: من می دانستم که با آخوند، و آنجایی که مذهب با حکومت توأم شود، از دموکراسی خبری نخواهد بود. از این جهت ایستادم و گفتم: یک دیکتاتوری چکمه داشتیم، این یک دیکتاتوری نعلین خواهد بود. این دیگر در تاریخ ایران ثبت است. هرقدر هم افرادی که نمی خواهم اسمشان را بیارم بی انصاف باشند، این حد انصاف را خواهند داشت که تأیید کنند که من این را گفتم و به موقع گفتم: وقتی که کسی جرأت گفتنش را نداشت، یا مسحور در مقابل آخوندها بود و یا مرعوب در برابر چاقوکش ها. من آنچه را که به صلاح ملت و مملکت می دانستم انجام دادم و از احساسات خودم گذشتم. خیال می کنید مصدق زجر رضاشاه را نکشیده بود؟

### مسئله سرنوشت سلطنت

راه آزادی: آیا اینک پس از یازده سال باز هم فکر می کنید مشروطه و شاه سیمانی

است که می تواند مردم ایران را به هم ارتباط دهد ؟ آیا این موضع شما منجر به بازگشت خاندان پهلوی و اطرافیان آن با تفکر استبدادی و ضد دموکراتیک به حکومت نمی شود ؟ چگونه نیرویی مانند شما که خود را طرفدار دموکراسی و حاکمیت مردم می داند، می تواند خواستار بازگشت نیروهایی شود که خواب « مشت آهنین » و « امنیت رضاشاهی » را می بینند ؟ در ایران صحبت از سلطنت مجرد نیست، ما با سلطنت مشخص خاندان پهلوی مواجهیم ، نگرانی نیروهای دموکرات، ابواب جمعی رضا پهلوی است که آنها اساساً تفکری استبدادی دارند .

ش . بختیار : سؤال بسیار بجایی است ؛ آدم باید به این مسئله با بیطرفی و تعمق فکر کند و پاسخ بدهد . اینکه گفتید اطرافیان شاهزاده رضا پهلوی افراد مستبد هستند، در واقع بد تر از اینند . فاسد هم هستند . ممکن است آدمی قتلر باشد ولی باتقوی هم باشد . همه اینها با من دشمنند . لغت شاه الهی را من ده سال پیش برای اولین بار به زبان آوردم . ده سال پیش وقتی صحبت از حزب الله شد، من گفتم شاه الله هم داریم . ایشان روزی به من گفت این لغت را دوستان شما از کجا آورده اند، من گفتم دوستان بته در نیآورده اند، خود من در آورده ام . من معتقد هستم شاه الهی ها چیزی را که اصلانی خواهند مشروطیت است . آن چیزی را که کمتر از مشروطه می خواهند خودقانون اساسی است . آنها جیبشان را می خواهند . آنها زورگویی می خواهند . من هیچوقت نگفتم که ملت ایران باید، یا من توصیه می کنم که به خاندان پهلوی رأی بدهد . من نمی خواهم چیزی بشود برخلاف میل باطنی مردم . ملت ایران هرچه که بگوید باید تابع باشیم، نظر اکثریت محترم است . خیلی از جمهوری خواهانی که من می شناسم به حق و از روی اخلاص به همان دلایلی که شما گفتید با بازگشت خاندان پهلوی مخالفند و این درست است .

راه آزادی : ولی شما از ابتدا با رضا پهلوی ...

ش . بختیار : من این شاهزاده را ندیده بودم تا سفرم به مصر . من به دعوت مرحوم سادات به مصر رفته بودم . پیش از ظهری بود، لب رویخانه نیل ، من با مرحوم سادات بودم . در بین صحبت ها به من گفت شما این رضا پهلوی را که جوان است، بچه است، هفده ساله است، زیر بال و پرش را بگیری . من خیلی از دور شما را می شناختم . ولی حرف هایی که زدید و کارهایی که کردید و شجاعت شما در برابر این آخوند ها و کارهایی که کردید خیلی خوشم آمد و از این جهت دعوت کردم بیایید اینجا . من تشکر کردم ، و گفتم حرفی ندارم . بعد هم گفت شما اینجا در ویلائی که برایتان در نظر گرفته شده است بمانید، ایشان و مادرشان می آیند پیش شما . گفتم حرفی ندارم . من ماندم و ایشان آمدند و صحبت کردیم . اولین حرفی، بعد از تعارفات

عادی که کردیم، من گفتم اگر شما روزی به ایران بروید و یا یک رژیم سلطنت در ایران برپا شود، بدانید که، در هر صورت شما بیش از هرکس مدیون خمینی هستید . برای اینکه او چنان مدلی را آورد و آنجا پیاده کرد که مردم می گویند صد رحمت به رژیم قبلی با همه کثافت کاری هایش .

باور کنید این عقیده مخلصانه من است . اینهایی که در خارج چند گروهند . یا سیاسی اند و یا از نظام وظیفه فرار کرده اند . سیاسی هایی از قبل اینجا بودند از مخالفین شاه . جبهه ملی، فدائی، حزب توده، مائو نیست، کومله و غیره . راستی ها هم اکثرشان افرادی فاسد هستند و دزدی کرده اند . از ترس جان و یا تعقیب به خاطر دزدی آمدند بیرون . افرادی که اطرافیان این شاهزاده را تشکیل می دهند، باز هم تکرار می کنم، اکثرأً در گذشته هم بارها گفته ام، از کثیف ترین عناصری هستند که من دیده ام . اما شما این هایی را که در خارجند، را مقیاس نگیرید . در ایران يك عده به علت نادانی، يك عده به خاطر مقایسه بد و بدتر طرفدار باز گشت سلطنت هستند و عده ای هم به خاطر سنت ها در این مملکت که به هرحال اثر دارد شما سلاطین خوب هم تك و توك داشتید . البته مسلماً جمهوری کامل تر از سلطنت است و آدمی که اعقل است، امسئل است، عالم تروفندا کار تراست باید فرمانده مملکت باشد، البته با رعایت همه موازین دموکراسی . اگر دموکراسی در ایران باشد، ما يك رفرا ندمی بکنیم، بدون اینکه واقعاً خیلی مایه بگذاریم، اشخاصی که آلودگی نه شاهی دارند نه خمینی، اونها بیایند و در میدان بگویند به چه دلیل این سلطنت را نمی خواهیم ، با این حال خیال نکنید فقط ۵ در صد مردم طرفدار سلطنت هستند . این اشتباه است . پته اینهایی که اینجا هستند را خیلی راحت می توان بروی آب انداخت . ولی در ایران وضع متفاوت است . این فکری است که بعضی ها می کنند برای اینکه ملاکشان هوشنگ نهاوندی است ، ملاکشان هوشنگ انصاری است ، ملاکشان عقیلی پور یا این تیب ها هستند . نه اون مردم فقیر حقیر این طرف و آن طرف ایران . مقدار زیادی هستند که مایلند و می خواهند که سلطنت در ایران باشد .

راه آزادی : اتفاقاً خطر سوار شدن بر همین موج و احساسات برای تحمیل دیکتاتوری است ...  
ش . بختیار : تحمیل نه نه نه

#### سلطنت یا جمهوری

راه آزادی : آنچه که مهم است اندیشه برپایی يك حکومت مستبد توسط مردم داران این حرکت است . شما آیا مقالات اینها را در کیهان لندن می خوانید یا نه ؟

ش . بختیار : اولین روزنامه ای که از بالا تا پائین عکس خمینی را گذاشت همین کیهان مصباح زاده بود .

راه آزادی : به هرحال مسئله نظام را باید برای مردم روشن کرد . باید به مردم گفت که چرا جمهوری از نظر ما همانطور که خودتان هم يك لحظه پیش گفتید، شکل مناسب تر حکومتی است .

ش . بختیار : خاندان پهلوی را بگذارید کنار . جمهوری ویا مشروطه سلطنتی به خودی خود نه بهشت می آورند و نه جهنم . آنچه که اصل است دموکراسی است . يك پادشاه مسلوب الاختیار و سمیولیک، ضررش از ضیاء الحق ها، قذافی ها و تمام اینها کمتر است . اگر قرار باشد بین محمد رضاشاه و قذافی من یکی را انتخاب کنم، این فرد حتماً محمد رضاشاه خواهد بود .

راه آزادی : آیا شما يك جمهوری میتنی بر دموکراسی در ایران را بر رژیم مشروطه سلطنتی ترجیح می دهید ؟

ش . بختیار : من با يك رژیم جمهوری که دموکراسی در آن بطور کامل رعایت شود، موافقم، به شرطی که ملت ایران آن را آزادانه بپذیرد .

راه آزادی : به هرحال برای ما هم رأی مردم تعیین کننده است، اما شما به عنوان يك شخصیت سیاسی ایران اگر قرار باشد بین يك جمهوری میتنی بر دموکراسی و یارژیم سلطنتی که نامزدش هم بطور مشخص رضا پهلوی باشد، کدام را ترجیح می دهید ؟

ش . بختیار : نه شما رضا پهلوی را باید از مشروطه جدا کنید .

راه آزادی : اینها را نمی توان از هم جدا کرد . در ایران کسانی که طرفدار سلطنت هستند، نامزدشان جز رضا پهلوی کسی نیست .

ش . بختیار : شما يك کریمخان زند بیاورید، چرا می خواهید فقط او را بیاورید . يك عباس میرزا بیاورید، يك احمد شاه بیاورید . خلاصه يك دموکرات ملى گرا .

راه آزادی : اگر قرار باشد سلسله پهلوی و رضا پهلوی را کنار گذاشت و به خاطر حفظ نهاد سلطنت دنبال يك شاه عادل گشت، خوب چرا دنبال يك رئیس جمهور عادل و دموکرات نمی گردید، تا از رأی مردم هم پر خوردار باشد ؟ چرا شما در این صورت از خواست جمهوری پشتیبانی نمی کنید ؟

ش . بختیار : من باز تکرار می کنم، بین ما دموکراتها جدائی پیش نیاید . باید این دعوی جمهوری و سلطنت را کنار گذاشت . این مسئله ای است که در داخل ایران و خارج ما را تقسیم می کند . در خارج همه می دانیم طرفداران سلطنت اکثرأً فاسدند . اما نمی توانم به شما بگویم که در داخل ایران هم وضع اینگونه است .

راه آزادی: پس در حقیقت شما موضع نهضت مقاومت ملی ایران را در باره شکل آتی حکومت قبول دارید؟

ش. بختیار: بله کاملاً قبول دارم.

راه آزادی: اما درگذشته همیشه اینطوری نبوده است. مثلاً شما با امینی در تاریخ ۲۸ تیرماه ۱۳۶۲ بیان نامه معروفی را امضاء کردید که در آن ضمن پذیرش قانون اساسی ۱۹۰۶ ایران، رژیم سلطنت مشروطه را با «تاکید بر اصل غیر قابل انکار حاکمیت ملی و تبعیت از آرای مردم» مورد تأیید قرار دادید. آیا این در تناقض با گفته های شما نیست؟

ش. بختیار: من در آنجا گفتم رأی مردم هرچه باشد من تابع آن هستم.

راه آزادی: ولی شما هم زمان رژیم سلطنت مشروطه را پذیرفته اید، چیزی که مغایر با منشور نهضت هم هست؟

ش. بختیار: من پیش از اینهم گفتم، من در آن شرایط تشخیص دادم، بین این رژیم و رژیم خمینی، اگر قرار باشد به یازده سال پیش برگردیم، من حتی نخست وزیری مانند فروغی را ترجیح می دادم. در مورد جمهوری هم، البته شما حق دارید برای آن تبلیغ کنید. ولی من پیشنهاد اینست که ملت ایران برای مبارزه هر چقدر بیشتر دورهم جمع شوند، بهتر است. بهترین راه اینست که مسئله شکل نظام را کنار بگذاریم و به ملت ایران واگذار کنیم. اجازه بدهیم نه دکتور بختیار قیّم مردم ایران باشد، نه جناب عالی و نه کس دیگر.

#### قانون اساسی ۱۹۰۶

راه آزادی: گذشته از مسئله شکل نظام چرا شما از قانون اساسی مشروطه دفاع می کنید و روی آن تأکید دارید.

ش. بختیار: سؤال خوبیست، دولت موقت تا تصویب قانون اساسی جدید باید بر مبنای قانونی و حقوقی مشخصی استوار باشد. مثل جمهوری پنجم از سوی دوگل. یا اینکه می گوئیم آقا جمهوری که هست و قوانینی که مخالفش هستیم عوض می کنیم. من معتقدم قانون ۱۹۰۶ که در زمان مظفّرالدین شاه نوشته شده، یک قانون اساسی بسیار متروقی است. در خاور میانه ببینید از ترکیه بگیرید، افغانستان بگیرید، تزار را بگیرید، باید انصاف داد کسانی که در آن شرایط این کار را کردند، با فداکاری و روشن بینی کردند. البته هر قانون اساسی کم و بیش نقص دارد و می شود آنرا اصلاح کرد. در کشورهای دیگر هم همین طور بوده است. مثلاً در آلمان قانون اساسی بیسمارک بود. بعد قانون اساسی جمهوری وایمار در ۱۹۱۹ جانشین آن شد. سپس قانون رایش هیتلری بود. بعد از جنگ

جهانی دوم قانون اساسی جدیدی تصویب شد. در قانون اساسی مشروطه هم نقص است. مثلاً آن القاب مانند «موهبتی الهی» که به وسیله ملت به شاه داده می شود. اینها تعارف برای مظفّرالدین شاه هستند. ولی وقتی اصل ۴۶ قانون اساسی می گوید که تمام قوا ناشی از ملت است، این آب پاکی به روی دست همه می ریزد. عیب بزرگتر قانون اساسی مسئله همان ۵ آخوندی است که تقریباً شبیه ولایت فقیه است، هرچند در عمل هیچ وقت رعایت نشد. به هرحال در آینده اگر مجلس مؤسسان خواست قانون جدیدی وضع کند، می توان همه مواد کهنه شده و نادرست قانون گذشته را کنار گذاشت و آن را مطابق نیاز روز در آورد. قانون اساسی مشروطه به نظر من به مراتب بهتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی است. هرچند همان موادش را هم آخوند ها اجرا نمی کنند. اگر شاه و یا پدرش به ویژه در ۲۵ سال آخر تا این حد قانون اساسی را زیر پا گذاشته بودند، خیلی چیزها عوض می شد. من در تهران در برابر ۱۵۰ مخبر داخلی و خارجی گفتم این قانون اساسی را همانگونه که هست قبول می کنم منهای آنچه را که محمد رضا شاه به آن اضافه کرده است. به هرحال این قانونی است که می توان آن را مدرنیزه کرد. این قانون در زمان خودش بسیار خوب بوده است. می شود بهترش کرد و در آن مصاحبه هم گفتم، این قانون آن چنان است که می توانیم همین فردا هم اگر ملت ایران بخواهد جمهوری اعلام کنیم. البته اگر موادی که محمد رضا شاه به آن اضافه کرده است برداریم. وقتی در قانون اساسی تأکید شده است که تمام قوا ناشی از ملت است، همانگونه که سلطنت از قاجاریه به پهلوی منتقل شد، می توان گفت حالا که ملت چنین اراده ای داشته که سلطنت را از کسی بگیرد و به کس دیگر بدهد همان اراده می تواند سلطنت را به جمهوری تبدیل کند.

راه آزادی: البته موضوع به این سادگی ها نیست. این قانون در موارد متعدد اشاره به شاه و سلطنت دارد. فصل ۱، فصل ۱۰، فصل ۱۱، در فصل ۱۱: در حقیقت نمایندگان باید به «علیحضرت شاهنشاه محبوب عادل» است که سوگند بخورند و به اساس سلطنت نباید خیانت کنند. فصل ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ و فصول ۴۳ تا ۵۱ تماماً مربوط به مجلس سناست که در حقیقت در آنجا شاه یک نقش ویژه ای بر عهده دارد. بعد در متمم قانون اساسی در اصل ۲۷ مسئله شاه مطرح است. بعد اصول ۳۵ تا ۵۷ مربوط به حقوق سلطنت است. وقتی صحبت از قانون اساسی می کنید، یا باید این قانون را با همه ماده هایش در نظر بگیرید و یا اگر این ماده ها را بردارید قانون اساسی می شود بی یال و دم و اشکم.

ش. بختیار: من تعصبی ندارم.

راه آزادی: این را هم باید توجه داشته باشید که از سوی محمد رضا شاه حد اقل سه بار به قانون اساسی تجاوز شده است و هر بار بعد از هجوم به آزادیخواهان و سرکوب جنبش اعتراضی مردم. یکبار در سال ۱۳۲۸، بار دیگر در سال ۱۳۳۶ و یک بار هم در سال ۱۳۴۶. اضافه بر همه این نقایص، همانطور که خودتان اشاره کردید، اصل ۲ متمم قانون اساسی است و مسئله حق وتوی ۵ روحانی است که در حقیقت شورای نگهبان کنونی چیزی جز احیای عریض و طویل اصل ۲ متمم قانون اساسی گذشته نیست و شما که از اصل لایسیتی دفاع می کنید، چگونه طرفدار قانونی هستید که یک پایه اش نفی لایسیتی است. پای دیگرش در واقع نظام سلطنتی است؟ آیا دفاع از این قانون اساسی به نوعی دو باره وارد کردن سلطنت نیست؟

ش. بختیار: نه! عرض کردم اگر ملت بخواهد.

راه آزادی: فکر نمی کنید اساساً مسئله قانون اساسی ۱۹۰۶ کنار گذاشته شود. منتها کاربولت موقت بر اساس قوانین مدنی موجود به اضافه مقرراتی که می توان برای این دوره کوتاه تدوین کرد قرار گیرد.

ش. بختیار: نمی دانم چیزی که من در باره دولت موقت نوشته ام خوانده اید یا خیر. در این نوشته که البته صحبت از جمهوری و مشروطه در میان نیست پیشنهاد کرده ام که گروهی بیایند و مقرراتی تدوین کنند و البته از قانون اساسی هم الهام بگیرند.

راه آزادی: البته این مسئله ای نیست. می شود از همه قوانین، حتی از قانون اساسی جمهوری اسلامی هم نکات مثبت آنرا حفظ کرد. این قانون اساسی موقت برای دوران گذار خواهد بود. این بر عهده نمایندگان مردم است که قانون اساسی آینده را در کنار شکل نظام تعیین کنند.

ش. بختیار: من هیچ اشکالی در این موضوع نمی بینم، تعصبی هم البته نمی توان داشت. (ناتمام)

رفیق عزیز فرامرز از آمریکا: دو ترجمه شما درباره ایران از روزنامه نیویورک تایمز مطلب مربوط به نیکاراگوئه و نیز مقاله «اگر پسر سرباز من کشته شود...» بدست ما رسید. از همکاری شما با نشریه بسیار سپاسگزاریم. باز هم پرایمان مطلب ارسال کنید. دوست عزیز بابک از ترکیه نامه شما رسید. از ترجمه شما به نشریه تشکر می کنیم.

کعک مالی رسیده

معادل ۵۰۰ فرانک

فرو

## حل معضلات اجتماعی بروایت خرد گرایان

ماجرای بحث های « شیرین » رئیس جمهور در نماز جمعه، پیرامون شیک پوشی حزب الهی ها و بویژه « اشباع نیاز های فطری » آنها از طریق صیغه کردن، دیگر موضوعی نیست که کسی از آن بی خبرمانده باشد. نه فقط خبرگزاری های جهان، این سخنان را به شیوه خوششان، بشارت دهنده « آزادی جنسی » در حکومت آخوند ها ارزیابی کردند، بلکه در داخل کشور نیز وسیعاً بازتاب یافت و مورد بحث و جدل قرار گرفت. پوشیده نیست که رفسنجان، بمثابه رهبر جنایی که « سازندگی » را هدف اعلام شده خود قرار داده است و تضعیف و حذف حزب الهی های جناح رقیب را در دستور دارد، حملات اخیر را نیز به همین منظور انجام داده است. وی در این خطبه های پر سر و صدای نماز جمعه با نکوهش ژولیدگی متداول میان حزب الهی ها، به تقدیس « حس زینت طلبی و زیبایی » پرداخت و با استناد به قرآن مدعی شد که « قیافه یک مسلمان » باید از « لحاظ لباس » زیباترین قیافه در جوامع بشری باشد! وی همچنین باحمله به « فرهنگ » حزب الهی، و یادآوری اینکه « هر جای خوش آب و هوا و خوش منظره » نیز « شمال شهر و مناطق لب دریا » مال طاغوت ها بوده است اظهار تأسف کرد که « آدمهای متدین و مقدس و حزب الهی زندگی شان برابر است با جاهای بد منظره و بی زینت و نا مناسب ». او همچنین « طرز تفکری » را که طبق آن « بی دین ها باید خوش منظره باشند، ولی مردم متدین نباید تمیز باشند » مورد انتقاد قرار داد و نماز جمعه را بشرطی واجد « منظره اسلامی » دانست که نمازگزاران « بهترین لباسها و عالی ترین حالت آرایشی را داشته باشند »؛ شما باید عطر بخودتان بزنید. باید سرتان را شانه کنید، ریشتان را شانه کنید و لباسهایتان تمیز باشد.!

رفسنجانی آنگاه، با شمامت کسانی که وقتی لباس خوب می پوشند، خیال می کنند ضد اسلامی است و « بعضی ها هم که نگاه می کنند، می گویند این قرتی است » بحث را به « گریزه جنسی » کشانید و « محرومیت » در این زمینه را مورد انتقاد قرار داد. او با یادآوری اینکه جوانهای کشور « تا آن موقعی که بتوانند خانه و زندگی و کاری دست و پا کنند » باید از نظر « اشباع غرایز جنسی » محروم نباشند، به آنچه که خود روشهای اسلامی می نامید مراجعه کرد و از این طریق به ستایش « ازدواج موقت » پرداخت. وی با دلسوزی بحال « طلاب ما »، « دانشجویان ما »، « سرباز ها و زندهای فراوان بیوه »، از اینکه « فرهنگ غلط در جامعه » به آنها « تحمیل » شده و آنها را به « ریاضت بیجا » واداشته است، اظهار نارضائی کرد و « سنت های غلط و فرهنگ تحمیلی » را مورد حمله قرار داد. وی خطاب به ملایان رقیب اظهار داشت: « آقایان شعار می دهند ما بی حجاب نمی خواهیم

و یا چرا با فساد و فحشاء مبارزه نمی شود ؟ » وی آنگاه به تفسیر دیدگاه های خود پرداخت و در حالی که می کوشید حساب خود را از همه خشونت های حزب الهی در سالهای اخیر جدا کند اظهار داشت که « مبارزه اصلاً این نیست. مبارزه ای که بنابود بشود، این نبود. » وی راه حل خود را مبتنی بر « اشباع نیاز های فطری جوانان » ارزیابی کرد و مبارزه با خطا را به بعد از این مرحله موکول نمود. وی تشریح کرد که صیغه کردن زنها و دختر های مملکت، هر دو طرف را از فشار غرایز جنسی نجات می دهد و بنظر می رسد که احتمالاً با هدف خارج کردن کنترل از دست ملاها باشد که وی چگونگی صیغه کردن را هم به روایت خود برای خلق الله تشریح کرد: « راه هائی وجود دارد که همه ما هم آنها را می دانیم. خیال می کنند مثلاً برای ازدواج موقت لازم است که برویم پیش یک آقای معمم. یک زن و مرد خجالت می کشند که بروند آنجا و صیغه عربی بخوانند. این حرفها لازم نیست، فارسی میتوانند قرارداد بگذارند! » وی البته، تذکر داد که همین « قرارداد » فارسی، « بهتر است » منظم باشد و در دفتر ثبت شود!

بنظر نمی رسد احتیاج به اثبات داشته باشد که هدف رفسنجان در طرح این مسائل، کنار زدن نیروهای موسوم به خط امام از صحنه خشونت های اجتماعی است. نارضائیتی عمومی، بویژه ناخشونوی و خشم زنها از مزاحمت های روزمره و کلافه کننده پاسداران و بسیجی ها در هر کوچه و خیابان، رستوران، جاده های میان شهری و غیره ... زیانزد خاص و عام است و حوادث نفرت آوری در این زمینه هر روزه اتفاق می افتد.

با اینحال جالب است توجه کنیم، آخوندی که با اصطلاح میان بقیه ملاها « معقول » تر است و می کوشد مقتضیات زمان را برای حفظ و گسترش پایه های حکومتش با ظرافت بیشتری در نظر داشته باشد، در هرحال وقتی به معضلات اجتماعی بر می خورد و با عقل ناقص خود برایشان راهیابی می کند، پوسیدگی افکار و اندیشه های ارتجاعی اش بیشتر نمایان می گردد.

در واقع، وی که تمام مشکلات ناشی از مناسبات زنان و مردان جوان کشور ما را در نیاز غرایز جنسی خلاصه می کند، برای یافتن راه حل « شرعی » به صیغه کردن متوسل می شود و از جوانها می خواهد که با هر فشار ناشی از این غرایز، خودشان را به طرف مقابل برسانند و با یک « قرار داد » به زبان فارسی، کار را یکسره کنند!

رفسنجانی در واقع با مصلحت چوئی آخوندی خود، برای اینکه این « جوانها » در راه رسیدن به « جائی » که باید رفع نیاز کنند، مورد حمله و غضب پاسداران مسلح رژیم قرار نگیرند، راه و چاه یادشان می دهد و به بهانه اینکه

« خجالت می کشند » پیش معمم بروند « قرارداد » خصوصی آنها را « مشروع » قلمداد می کند! حوادث هفته های اخیر نشان دادند که این نوع مصلحت چوئی ها، راه به جایی نمی برند و با این حرفها، نه مردم را می شود فریب داد و نه حزب الله را!

درواقع، مردم همه جا، از اظهارات رفسنجانی در دفاع از عمل صیغه، ابراز نارضائیتی کردند و این موضوع حتی در نشریات مجاز کشور نیز - از جمله در سلسله رپرتاژهای کیهان - منعکس شد. « جوانان » مورد ادعای رفسنجان، تقریباً در همه موارد با این « راه حل » آخوندی مخالفت کرده و بجای آن خواستار برداشتن محدودیت های توهین آمیز و زنده شده بودند. پله های زنانه - مردانه، آبخوری زنانه - مردانه، کلاس و زنگ تفریح زنانه - مردانه در دانشگاه ها و میله وسط اتوبوسها، از جمله مواردی بود که گزارشگران کیهان اعتراض عابرین و مصاحبه شوندهگان را در مور نشان منعکس کردند.

حزب الله هم البته بیکار ننشسته و همه جا از اینکه رئیس جمهور، مسئله « مهم و شرعی » صیغه را به یک « قرار داد » کوچک تشبیه کرده است، اظهار نارضائیتی کردند!

چنین شد که یک هفته پس از این نماز جمعه جنجالی، رفسنجانی در یک مصاحبه با خبر - نگاران، مجبور شد روایت باصطلاح « عقلانی » شده خود از راهیابی مشکلات اجتماعی را تصحیح کند و مثل همیشه جا خالی دهد!

نامبرده در اظهار نارضائیتی نسبت به ناخشونوی مردم از نصایح پدران وی، « جامعه » را مورد انتقاد قرار داد که: « جامعه ما ازدواج دائم را بعنوان حقیقتی مقدس پذیرفته، ولی از ازدواج موقت تصور زشت و نامطلوبی دارد. » وی همچنین، در اعتراض اصولی کسانی که راه حل رفسنجانی را، بویژه در مورد زنان، نوعی فحشاء شرعی محسوب کرده اند و بخوبی می دانند که صیغه کردن زنها، معمولاً اعتباری یکی دوساعته دارد و همانگونه که رفسنجانی نیز اشاره کرد به قصد رفع فشارهای جنسی است، مجبور شد به عوام فریبی متوسل شود و بگوید: « من گفتم زندهای بی شوهر هم می توانند استفاده کنند و زندگی ای یکساله، دوساله، پنجساله و کمتر یا بیشتر تشکیل دهند. »!

واضح است که رفسنجانی در مقابل اعتراض بحق مخالفین، ریا کارانه عقب می نشیند و حرفش را عوض می کند. چراکه خود خوب می داند که اگر جوانان مورد نظر او قادر باشند یک زندگی یکساله و یا بیشتر را تدارک ببینند - امری که در بحران اقتصادی فعلی ج. ا. غیر ممکن بنظر می رسد - دیگر دلیلی نخواهند داشت که از عقد موقت استفاده کنند و همسر خود را صیغه نمایند.

رفسنجانی همچنین، در مقابل فشار حزب الله هم عقب نشست و اینبار با دقت « شرعی » یک آخوند حرفه ای اظهار داشت: « ازدواج موقت، همه شرایط ازدواج دائم را دارد. و از جمله از « شرط ثبت » نام برد. به این ترتیب، بقیه در صفحه ۱۶

## کدام مرد؟

### و کدام تاریخ؟

د: روشنایی

دوستی، ضمیمه های سه شماره کیهان لندن را برایم فرستاد تا بخوانم و در باره رساله « ده سال پس از مرگ محمد رضاشاه پهلوی » آقای شجاع الدین شفا، نظرم را بنویسم. بعد از نگاهی به نخستین این ضمیمه ها، که جای صفحه های ۱۲ و ۱۴ شماره گذاری شده است، شانه بالا انداختم. دریغ آمد درباری رندانه بی که رانده شدگان از قدرت، تجدید کرده اند تا زمینه حضورشان را، در « پلمیک » سیاسی روز ایران فراهم آورد، شرکت کنم: آنها، پیش از اینهم بارها از طریق روزنامه، رادیو، کتاب، برای باز کردن رخنه و یافتن جایی در فضای اپوزیسیون چپ و ملی خارج از کشور، تلاش کرده اند و هربار موج رها شده شان را سکوت جدایی و بی اعتنائی این طیف، از توان انداخته و محو کرده است.

اما بعد به یاد حافظه فراموشکار جامعه، و استیلاي دوازده ساله ملاها بر ایران افتادم و آن تسمه که از گردن مردم ما و خاصه روشنفکران، کشیده اند. و آن شیوه های مردم فریب که اندک اندک در داخل و خارج کشور، یکسان از جانب رانده شدگان از قدرت، و سرسپردگان آنها، برای تسخیر و تخریب افکار عمومی، رواج یافته است: نوار های موسیقی مبتذل، فیلمهای « آنگوشتی»، بزم های دود و دم و محفل های خانقاهی، و از این راه، در خط اعتراض و مقاومت مردم در برابر رژیم ملاها، جا پا های انحرافی برای خود گذاشته اند. یادم آمد که سال ۴۲ هم، روشنفکران که ستم نظامی شاه و کودتا، تسمه از گردن شان کشیده بود، خاطره شیخ فضل الله نوری و عداوت بنیادین روحانیان را با تجدد و آزادی، از یاد بردند و راه قم، پیش گرفتند. و آخوند و روضه خوان و لعنت بر یزید و نوار های مذهبی و مجالس حسینی ها، روانه بازار اعتراض اجتماعی و سیاسی مردم شد. و پر فروش ترین نوار مذهبی، از آن « کافی »، آخوند فریبکار و بیسوای از یزد بود که در مسجد، به انبوه جمعیت می گفت: ما همه سگ علی هستیم، به درگاهش عو عو کنیم. و از انبوه جمعیت، تاچند دقیقه بانگ عو عو سگ بر می خاست!

استبداد و ستم، در سرکوب آزادی و بیداری مردم، و برای حفظ خود زمینه تبلیغ انحراف از مقاومت آگاهانه را در جامعه، این گونه می چیند. کاری که رژیم آریا مهری کرد؛ و حالا يك دهه است رژیم آخوندی می کند.

از سوی دیگر، آن نسته از نسل « تکنوکرات » های پرورده رژیم ساقط شده، که روی خط میانه، حرکت می کردند و فرصت طلبانه، چشم به راه بودند که کفه کدام جانب سنگین می شود تا همانجا جا بگیرند؛ با رژیم آخوندی بودند. به محافل چپ، رفت و آمد داشتند و به رابطه قدیم

نیز وفادار مانده بودند، با تحولی که در جهان چپ رخ داده است و آثاری که این تحول، در فضای چپ ایران گذاشته است، تحرکی یافته اند، و همه جا می کوشند نقش هموار کننده راه رانده شدگان از قدرت را، برای حضور در طیف « اپوزیسیون » چپ و ملی، ایفا کنند.

در چنین احوالی، رستاخیز ادبیات سیاسی بیست و پنج ساله آریا مهری را نمی توان و نباید سست کم گرفت. آن جمع، که حتی در خارج از کشور، و درین جهان گسترده فرهنگ و هنر، معتاد نشستن پای نوار تصنیف های مبتذل و فیلم های آنگوشتی، شده اند، به آسانی نیز می توانند شکار ادبیات سیاسی بی اصل و نسب و حرامزاده آریا مهری بشوند: ادبیاتی که بیست و پنجسال کارش آن بود که گریه لوس سالتی را، رنگ و آرایش و هیولای پلنگ و ببر بدهد و با ناخن و چنگ و دندان عاریه او، لانه پرندگان را به خون بیالاید. و گنجشک را رنگ کند و با زور تخمق، جای قناری به مردم بفروشد.

باین سائقه هست که خادمان و کارگزاران ادبیات سیاسی آریا مهری و از جمله آقای شجاع الدین شفا، مشاور فرهنگی شاه، به میدان آمده اند تا پس از دوازده سال، چشم و گوش پناهندگان و آوارگان ایرانی خارج از کشور را از نو با نغمه های سیاسی دربار آریامهر: مأموریت برای وطن، انقلاب سفید، تمدن بزرگ و مجموعه های قطور سخنرانی ها و مصاحبه های شاه، آشنا سازند. و به اصطلاح، تجدید مطلع کنند! این است که تصمیم گرفتم به آن دوست جواب مثبت بدهم و سپاسگزارم اگر « راه آزادی» پاسخ مرا چاپ کند.

نخست باید دید، آقای شفا درین زمانه، کجا ایستاده است و من کجا، و برخورد من با آقای شفا، بر سر چیست: تا آنجا که به بحث مربوط است، آقای شجاع الدین شفا، قریب بیست سال، مشاور فرهنگی شاه و پایه گذار کتابخانه پهلوی، مدون کننده مجموعه قطور سخنرانیها و پیامهای شاهنشاه آریامهر و چندین کتاب به نام شاه - و اگر خطا نکنم - الهام دهنده ایده جشنهای دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی است. و هنگامی که از شاه سخن می گوید، دینی تاریخی را که در خدمتگزاری به گردن دارد، ادا می کند. او، نه از شاه، که در واقع از « چهره فرهنگی » که طی پنجاه سال برای خویش پرداخته است، دفاع می کند؛ با ذهنی انباشته از همان بیان مطمئن، پر مداهنه، اغراق آمیز و میان تهی دوران آریامهری (و تا آنجا که حافظه ام یاری می کند، او مترجم و مؤلف کتاب پر حجم « موسولینی و ایتالیا » در سالهای آخر سلطنت رضا شاه بود)؛ و این است که تاریخ را، و مردم را، از بالا، و در مقام مباشر آریاب، می بیند.

اما من، تنی از ۲۶ میلیون ایرانی - شصت میلیون شده امروزین - هستم، که در تمام این دوران زیر ضربات تازیانه ستم سلطنت نظامی و جانشین سلطنت ایلی شده، و ساطور ستم و تکفیر ملای شریک جنایات پادشاهان، در طول تاریخ، هرگز مجال نیافته ام حتی با خودم در باره سرنوشت سر زمینم و مردم هم زنجیرم، آزادانه بیندیشم. عصیان من، هم بر شیخ است و هم بر شاه، و منطق من، سرشته از تجربه ها و آگاهی ها به من می گوید: تو در عصری از تکامل اجتماع زندگی می کنی که در آن، انسان، حقوق فردی و اجتماعی خود را باز یافته است. و قرنی است که خلافت، سلسله مراتب مذهبی، و سلطنت و سلطه خون آبی، از اعتبار افتاده است. انسان، برده هیچ هویت عینی و ذهنی نیست: نه آریاب، نه شاه، نه آخوند و امام و نه خدا. او، زنده آزادی است که بر پایه نیاز زندگی و به طور ذاتی، اجتماعی زاده می شود، پرورش می یابد و معیشت می کند، و می میرد. و هر قید و بند که طی تکوین تاریخ تمدن، بر دست و پای او نهاده شده، مولود شرایط عینی و تاریخی گذشته است و شکستن تاپو ها و طلسم ها، و زدودن تبعیض ها، از عرصه اجتماع، حق طبیعی اوست. این حق را، انقلابهای دو قرن گذشته پی افکنند و امروز، مصوبات سازمان ملل نیز بر آن، تاکید گذاشته است. حق هر جامعه اسپر تبعیض است که بر تبعیض بشورده و آن را ریشه کن سازد. امامت و سلطنت، شیوه های حکومت و دولتمداری دوران برده داری است. و استقرار و دوام آنها در جامعه امروزی، توهین به زمانه است، توهین به انسان زمانه است. و کسانی که می کوشند از گذشته، طنابیی برای بقای خود ببافند - گذشته یی دور که تازه دیگران آن را برای ما، از زیر خاک و خاکستر آوار چند هزار ساله بیرون کشیده اند - سرنوشتی بهتر از آنچه « آریا مهر » یافت، پیدا نخواهند کرد. و کسانی که می کوشند توهم فرو ریخته را، بار دیگر چون سرابی، برابر آرزوهای آریابان خود بگذارند و نه تنها به مردم سرزمینی که از آن گریخته اند، که حتی به ولی نعمت های خویش نیز خیانت می کنند.

آقای شفا، بحث خود را، با زیرکی نه چندان هوشمندانه، از مجرد ساختن « شاه » و « خمینی » آغاز می کند و سپس یکی را « آخرین پادشاه » و دیگری را « نخستین ولی فقیه » تاریخ ایران نام می برد و صوفیانه از جور سپهر یاد می کند که: با يك دو روزی پیش و پس - بر سکندر ایزد بگذشت آنچه بر دارا گذشت!

نمی توان باور کرد که او نمی داند « شاه » مجرد از رژیم دیکتاتوری نظامی، دیگر شاه نبود

و « خمینی » مجرد از ساخت و نهاد مذهبی هم « ولی فقیه » نمی شد . او ، می داند ، به دلیل آنکه جایی که لازم دارد ، شاه را دوست درجای خودش و در رأس نظامش می نشاند ؛ و اینجا ، او را مجرد می سازد ، تا بتواند با احساسات مخاطبانش بازی کند . او ، می داند که مطابقت درستی نیست و باز تمام گنجایش ادبی خویش را ، به کار می گیرد تا به مدد سوادجویی از حافظه تاریخی مخاطبانش ، خاطره شاهي مغلوب ، و سردار مهاجمی اجنبی و غالب را ، در آنها بیدار کند . اما کیست که نداند این صحنه سازی ، قیاس مع الفارق است : نه شاه ، داریوش سوم ، نه خمینی ، اسکندر مقدونی ، نه زمان سیصد سال پیش از میلاد مسیح است و نه ایران بستر مناسبی است برای استقرار « ولایت فقیه » .

« شاه » رأس هرم قدرتی بود که سی سال ، به روی مردم خوبی آتش گشوده بود . و برای پیروزی بر آنها ، به حمایت خارجی پناه برده بود . و « خمینی » نماینده نهاد و تفکری ارتجاعی بود ، که از بیست سال پیش از سقوط شاه ، خود را از بدنه نظام سلطنتی کنار کشیده و قدم به قدم ، به جنبش عام ضد شاه ، نزدیک ساخته بود . و این جدایی و موضع گیری او ، در شرایط حاد دیکتاتوری شاه ، « خمینی » را مقبول عام کرد . و زمانی که محاسبه حامیان خارجی شاه ، نشان داد لازم است حمایت خود را جای دیگر متمرکز کنند ، تفکر مذهبی را بر نو اندیشی روشنفکران رجحان نهادند و ماجرا آن شد که دیدیم . « آنهمه آوازه های شاه » در طلسم غربت قاهره سنگ شد و کلام گنگ « روح الله » تمام امواج صدا را در روی زمین ، تصرف کرد .

اما ، برخلاف پرهان خطابه ناموزون آقای شفا ، « شاه » و « خمینی » هر دو برای مردم ایران ، یک پیام داشتند و در شرایط متفاوت مأموریتی یگانه را دنبال می کردند : هر دو ، به نمایندگی نظام و نهادهی ارتجاعی ، در پی محروم نگاه داشتن مردم ، از حاکمیت بر خویش بودند ، هر یک به راه و شیوه خود ؛ یکی به نام سلطنت و دیگری به نام مذهب . و هر دو مردم را فریب می دادند . دروغ های شاه ، دروغهای زمینی و از همین نوع مقامه نویسی های آقای شفا بود ، و دروغ های خمینی ، دروغهای آسمانی . شاه با توسل به ابزار و فنون امروزی جعل و دروغ ، دائم به مردم وعده آمدن « بهار » می داد ، و خمینی ، با ترفند های قدیمی و ابزار امروزی ، غرفه ها و قصر های بهشت را با صف های حوری و غلمان ، به مردم می فروخت . و هر دو رژیم ، نقد و سره ، بار خود را می بستند .

برای اندازه گرفتن دروغ های شبانروزی سی ساله شاه و رژیمش ، نیاز نیست به گذشته باز گردیم ؛ همین مشقت پر که آقای شفا ، در سه خطابه اش پیش آورده است نمونه خروار است . کافی است اندکی از این مشقت را باز کنیم تا غبار دوازده ساله از چهره رژیم نظامی شاه ، اندکی زده شود و بار دیگر چهره واقعی « دوریان گری » آشکار گردد ، یا همان کراهت ، و چین و چروک

جادوی ! ( البته اگر ارجوزه خوانی « سراپا مرقم و مستند » آقای شفا نبود ، و آنگاه با شجاعت و ملامت ، جلال و شکوه بهشت - هرگز نیامده - فردا را به رخ مردم و تاریخ کشیدن ! به باز کردن مشقت او هم نیاز نمی افتاد . )

او ، با غرور از روزهای خوشی یاد می کند که بر اثر کمبود کارگر ، یک میلیون کارگر خارجی در ایران کار می کرد ؛ روزهای خوشی که اگر برای خادمان بی درد رژیم ، دوران بره کشتی بود ، اما موریانه داشت ستونهای رژیم را از درون می خورد . درآمد نفت ، شاه را در مقام سرحلقه کمپرادور ، مست و تورم ، رگهای اقتصاد مملکت را پر کرده بود . ارتش امریکا ، ویتنام را ترک می کرد ، و انبوهی خدمه تایلندی و فیلیپینی بیکار شده در ویتنام ، به کار نیاز داشتند . صدور نیروی کار ، از نیاز های اقتصاد فیلیپین و تایلند بود . و رژیم شاه ، بی توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور ، و روی تعهد های بین المللی پشت پرده ، داوطلب استخدام نیروی کار ، برای آشپزی ، بچه داری و نظافت در خانه شد . در در خانه های شمال تهران ، مد روز داشتن آشپز ، کلفت و نوکر فیلیپینی و تایلندی بود ، که با زبان انگلیسی بد لهجه ، به تلفن ها جواب می دادند و با بچه های خانواده ، انگلیسی حرف می زدند !

آن زمان ، اما روزهای خوش مردم ایران نبود ؛ کشور در تب بیکاری نامرئی می سوخت ؛ متوسط مزد روزانه کارگر متخصص در صنایع ایران ، پنجاه تومان بود و با مجموع مزایا و بن خوار و بار ، در طول سال ، از ۶۴ تومان روزانه تجاوز نمی کرد . در حالی که فشار شدید تورم ، مزد کارگر ساده را در ساختمان به ۱۵۰ تومان رسانده بود ، و مهاجران افغانی که تازه به ایران سرازیر شده بودند ، با نرخ شکنی ، روزی ۱۰۰ تومان مزد می خواستند و بین آنها و کارگران بومی ، در میدان های شهر ، زد و خورد و درگیری بود . تهران و شهر های بزرگ ، زیر فشار انبوه بیکارانی بود که ارتزاق طفیلی گرانه داشتند . سسته سسته دختران و پسران خردسال و نو جوان ، در خیابانها ، بلیط بخت آزمایی می فروختند . و شبکه توزیع سیگار قاچاق و مواد مخدر ، همه جا گسترده بود . و کنار هر اداره ، شرکت ، مؤسسه ، هتل و کبابه رستوران ، در انحصار چند ماشین پان ، و ماشین شوی بود که روزانه کمتر از دو بیست تومان ، درآمد نداشتند . حاشیه شهرها ، به سرعت بزرگ می شد ؛ حلبی آباد ها و حصیر آباد های تازه می روید و زاغه ها و گودال ها برکت یافته بود . رژیم قادر به حل مشکل مسکن نبود ولی عوامل رژیم ، عوامل نست اول رژیم ، به تجارت پر سود شهرک سازی و تصرف اراضی عمومی رو آورده بودند . پاسخ چاره جویانه رژیم ، به حاشیه شهر ها ، خشونت تاملرژ کشتار بود . و این پاسخ گره را بیشتر کور می کرد .

حاشیه شهر ها انباشته از میلیونها نیروی کار بی مصرف بود که ناچار از راه های جز کار به مفهوم اقتصادی آن ، کسب درآمد می کردند . این ها مردمی بودند که - در پرتو « کاردانی » رژیم شاه در اجرای برنامه اصلاحات ارضی - از روستا ها رها شده بودند و شهرها نمی توانستند

آنها را به کار جذب کنند . اقتصاد بیمار رژیم شاه ، همانطور که در بالا ، طفیلی پرور بود ، در پایین نیز طفیلی می ساخت . و درست زمانی که نیروی کار مفید و شاغل کشور زیر فشار محرومیت ها و محدودیت های شدید رژیم بود ، و میلیونها نیروی انسانی طفیلی شده ، به صورت بیکاری نامرئی ، بر اقتصاد کشور سنگینی می کرد ، رژیم به نام کمبود نیروی متخصص ، از سر تعهد های پشت پرده ، استخدام خدمتکار و آشپز و پرستار خارجی را ، در خانواده های مرفه ، رواج می داد ، و یا در صنایع مونتاژ نظامی ، و در ارتش - به دلایل خاص - هزاران کارگر خارجی ، فعال بودند . و شاه ، تقص و ضعف خود را ، به برکت آبخار درآمد نفت ، و با چشم بندی تبلیغاتی به حساب پیشرفت های برق آسا می گذاشت .

او ، با سرفرازی ، سیاست شاه را می ستاید که : « پیام نظامی بود که بدون شلیک یک گلوله ، یا دادن یک قربانی جنگی ، حق تاریخی ایران را ، در اروند رود تثبیت کرد . » و این طرز برخورد سطحی با واقعه ، از جانب چنان مقام سابق ، حیرت انگیز است . بگذریم ...

حق ایران بر اروندرود ، نه یک حق تاریخی ، که حق طبیعی بود . و حقی است که به استناد مجموعه سوابق و ضوابط و مقررات حقوق بین الملل ، خدشه بردار نیست . رودخانه یی است در مرز میان دو کشور ، که سرچشمه های آن ، در کوهستانهای شمال غربی ایرانست ، و پس از عبور از داخل عراق ، از نو به مرز دو کشور می رسد ، و مصب آن ، در خلیج فارس ، بین ایران و عراق ، مشترک است . و بسیار طبیعی است که دو کشور همسایه ، از نقطه یی که رودخانه از نو به مرز دو کشور تبدیل می شود ، در آن حقوق برابر داشته باشند . و خط « تالوگ » یا « قعر المیاه » نقطه تقسیم و تعیین مرز دو کشور باشد .

عراق ، کشوری است جدید و مولود وقایع و تحولات جنگ جهانی اول ، و پیش از آن ، یا قلمرو ایران ، یا قلمرو عثمانی بوده است . با این وصف ، ایران از زمان تأسیس دولت عراق ، با آن ، روابط دوستانه داشته است . و دو کشور ، زیر نفوذ استراتژیک قدرت های بین المللی ، چند بار متحد سیاسی - نظامی منطقه یی شده اند . ( پیمان سعد آباد ، در زمان رضاشاه ، بین تهران ، بغداد ، آنکارا ، کابل و پیمان بغداد به کارگردانی ژنرال توری السعید ، و با حضور انگلیس و امریکا ، به عضویت آنکارا ، اسلام آباد ، بغداد ، تهران )

قرارداد مرزی ایران و عراق در شط العرب ، در سال ۱۹۲۶ ، که انگلستان قیمومت عراق را داشت ، و زیر فشار انگلیس ، به ایران تحمیل شد . عاقد قرارداد ، رژیم رضا شاه بود که بیش از پسر توانایی داشت . اما در برابر فشار لندن ، تن به قبول ذلت داد و پذیرفت : حق ایران در شط العرب به اندازه یی باشد که ساکنان کرانه ایران بتوانند با سطل آب از اروند رود بردارند . و به این ترتیب ، مصب رود و راهتمایی کشتی ها که برای پارگیری به بندر های خسروآباد و بصره می روند ، به عراقی ها و در اصل ، به قیم آنها ، انگلیس ها سپرده شد .

این قرارداد، تا زمانی که انگلیس به ترک خلیج فارس مصمم نشده بود، مورد اعتراض رژیم شاه قرار نگرفت. در حالی که آثار زیان بخش آن طی جنگ جهانی دوم - حمله به ایران - و در جریان ملی شدن نفت ایران، ظاهر شده بود. تنها هنگامی که انگلیس مصمم شد خلیج فارس را ترک کند، و در سطح تعهدات بین المللی پشت پرده، در آبهای خلیج فارس تا دریای سرخ، تکالیفی به رژیم شاه سپرده شد، اعلام الغاء قرار داد تحمیلی ۱۹۳۶ نیز جواز پیدا کرد. آنچه غیر طبیعی بود، درین میان مقاومت دیپلماسی بغداد بود که تسلیم ۲۵ ساله رژیم ایران را، به استعمار بین المللی، منشاء حقی برای خود قرار داده بود.

برای آنکه رجز خوانی آقای شفا، درین مورد بهتر و بیشتر قابل درک باشد، می توان به خاطر آورد که رژیم شاه، در مقام مأموریتی که در خلیج فارس به عهده گرفته بود:

۱ - از حقوق تاریخی ایران، بر بحرین، صرف نظر کرد.

۲ - نیروی نظامی به ظفار فرستاد تا جای ارتش انگلیس، از سلطان عمان، به هزینه ایران دفاع کند. و دو سال آنجا جنگید.

لاید، مشاور فرهنگی شاه، ارقام کشته شدگان ایران را در جنگ های ظفار، جزو اسناد محرمانه خویش دارد. همان طور که لاید خشم شاه را هم از مطبوعات غربی فراموش نکرده است که به او ژاندارم منطقه «نقب داده بودند.

اختلاف مرزی ایران و عراق، در شط العرب، اختلافی حقوقی بود و برای حل آن نمی بایست از بیینی کسی خون بیاید. با این همه خونهایی که در ظفار از پیکر نظامیان ایران رفت، غیر مستقیم در این راه بود.

و تازه این جدا از توطئه انگیزی، فریبکاری و عهد شکنی و بی مسئولیتی شاه، در برابر سرنوشت شوم کرد های بازرانی بود، که او را در روابط خارجی نیز در شمار ناجوانمردان و پیمان شکنان تاریخ قرار داده است.

و شاه را می ستاید که: «... پیام نظامی بود که به هنگام سقوط خود، ده ها میلیارد دلار نخیره ارزی داشت. ولی نمی گوید این «ده ها» میلیارد، از کجا، چگونه و چرا نخیره شده بود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شاه در مقام مالک رقاب ایران، طرف مستقیم تقاضاهای خارجی بود. نخست در واگذاری منابع نفت، که حتی مرد نشاننداری چون جمال امامی، هنگام تصویب قرارداد کنسرسیوم در مجلس، پشت تریبون - شبیه به این مضمون - اعلام کرد: خدایا! تو شاهدهی که ما راضی نیستیم، اما در شرایط اضطراری این قرارداد را تصویب می کنیم.

و بعد، در هر زمینه دیگر، ایران و مردم ایران، مرتع و رمه رژیم شاه بودند. و شاه و خاندان و عواملش، آنچه در قدرت داشتند از ایران بردند. حتی کاخ های سلطنتی - در فاصله سالهای ۳۵ تا ۴۰ - به دولت فروخته شده بود.

هنگامی که آمریکا، در جنگ گروگان گیری، تمام سپرده های ایران را بلوکه کرد، تا آنجا که به خاطر می آورم، رقم کل اسمی ن، از ۱۲ میلیارد دلار بیشتر نبود! و این در واقع سپرده یی بود

برای تضمین فعالیت های غارتگرانه مؤسسات خارجی در ایران، و سفارش های خارجی شاه، چنانکه دیدیم. اما درست پنجسال پیش از آن، در مطبوعات، به نقل از آمار سالانه «وال استریت جورنال» در برآورد سرمایه های خارجی در آمریکا، سرمایه گذاری «خاندان سلطنت ایران» ۷۵ میلیارد دلار آمده بود. و بعدها، رژیم جمهوری اسلامی، تقاضای توقیف ۲۶ میلیارد دلار ثروت شخصی شاه را در آمریکا، داشت.

کاش مدعی پیام «ده ها» میلیارد دلاری، روشن می کرد که آیا هنگام سقوط شاه، «پیام ۷۵ میلیارد دلاری» خاندان سلطنت به چه رقم افزایش یافته بود. و این «پیام های میلیارد دلاری» را، کدام سرورش، برای بورس ها و بانک های بین المللی می فرستاد!

حتی همین ۲۶ میلیارد موضوع حصر وراثت شاه در دادگاه آمریکا، نزدیک دو برابر «پیام دهها میلیاردی» ستاینده نظام شاه است.

و ادعا می کند: شاه «آرزو می کرد روزی بیاید که سایه شوم جنگ از سر کشورش و همه کشورهای جهان بر کنار رود و کشور او، حتی یک دینار خرج تسلیحات نکند.»!

این دقیق، برشی از سخنان شاه است که در مقام دفاع از خویش در برابر افکار عمومی آمریکا و جهان، بر زبان آورد. و یادآور سنگ نبشته داریوش در بیستون، که از خدا می خواهد سر زمینش را از گزند دروغ نگاه دارد! و تاریخ، خود او را از نام آورترین دروغویان شناخته است.

دلالی تسلیحات، دلالی پردرآمدی بود و جایی نیز انعکاس پیرونی نداشت. و سفارش های کلان شاه به زرآد خانه های آمریکا، و سایر کشورها، یک چشمه پر برکت از اندوخته ها و سرمایه گذاری های «خاندان سلطنت» را جاری می ساخت. شاه، هرگز صلح را دوست نداشت. و از آغاز به جبهه یی پیوسته بود که کارش تدارک جنگ بود. نخستین قدم او، پس از کودتای ۲۸ مرداد، پیوستن به «پاکت بغداد» بود. پاکت بغداد را ژنرال توری سعید، نخست وزیر محافظه کار و آنگلو فیل عراق، کارگردانی کرد. و هنگامی که انقلاب عراق، نظامیان ناسیونالیست را به قدرت رساند، و ژنرال عبدالکریم قاسم، حکومت را به دست گرفت، اسناد محرمانه پیمان را رو کرد. و نشان داد ماهیت پیمان، تا چه حد دفاعی است!

حوادث عراق، شاه را به شدت دچار نگرانی ساخت، بیم و اضطراب تکرار حوادث عراق، در ایران، (در حالی که پنجسال پیش از آن، با یاری و نظارت حامیان خارجی خویش، خون ارتش را، کشیده بود و نگرانی اش از ارتش، بیجا بود.) خواب را از چشمش ربوده بود. او، باشتاب و طی چند روز، ماده واحده تصویب قرارداد نظامی محرمانه با آمریکا را - که سفیرش، سپهبد باتمانقلیچ، در آنکارا به اتفاق سفیر آمریکا امضا کرده بود - از دو مجلس گذراند. و پیمان سنتو، که به ابتکار و کارگردانی آمریکا و انگلیس، چنانشین پاکت بغداد شده بود، حلقه اتصال خاور میانه به ناتو، از یک طرف و به سیتو، در آسیای جنوب شرقی، از طرف دیگر گشت. ترکیه، نقطه گره ناتو و سنتو بود و پاکستان، نقطه گره سنتو و سیتو. و

امریکای ناظر، کارگردان اصلی پیمان، و متصدی برنامه ریزی و سازماندهی ارتش ایران شد. اوج اقبال شاه زمانی بود که درآمد نفت مجال داد وی جزو سفارش دهندگان عمده و سوگلی زرآد خانه آمریکا باشد. و این خرید ها و سفارش ها به اندازه یی چشمگیر بود که در مطبوعات جهان چتچالی پدید آورد. و در مقام پاسخگویی به این چنجال بود که شاهی کا میلیارد ها دلار ثروت کشور را با هدفی دوگانگانه روانه زرادخانه های غرب کرده بود، با لحنی حق به جانب «آرزو کرد روزی بیاید که سایه شوم جنگ از سر کشورش و همه کشورهای جهان برکنار رود و کشور او حتی یک دینار خرج تسلیحات نکند.»!

همان زمان - به زعم شاه و مشاور فرهنگی او - گویا این مردم ظفار بودند که از آن سوی عمان، لشکر هوا نیروز خود را به جنگل ها و کوهستان های ایران، سرازیر کرده بودند! آتش افروزی که این گونه غرور ناشی از تبلیغ آرزوی پنجمین قدرت نظامی جهان شدن، در آستینش می دمید، چنان مست غرور و از خود بیخود بود که حتی یک دم ناندیشه نکرد، چگونه روی آتشگیره هایی که تدارک دیده، چا خوش کرده است!

و پیوندی که با نظامیان جهان بست، سرانجام کار او را به جایی کشاند که «سه روز بود، ژنرال هویزر، معاون ستاد فرماندهی ناتو، در ستاد ارتش شاهنشاهی در تهران بود و شخص بزرگ ارتشتاران فرمانده، و برگزیده تاریخ، در کاخ صاحبقرانیه، خیر نداشت». این را هم خودشاه پس از آواره شدن از ایران، گفته بود. حیف که آقای شفا فراموش کرده سند به این مهمی را - در عظمت مقام شاه - نقل کند!

تاریخ، روی شعر عنصری و فرخی درباره جنایات سلطان محمود غزنوی در همد و ایران، داوری نکرد، با آنهمه فصاحت و بلاغت که آنها در شاهکارهای مدیحه سازی خویش بکار بردند؛ و به این اکتفا کرد که به استناد زبان گزنده و اقعیات، آن ترک غارتگر را یکی از آندخواران کشورگشای دوران بعد از اسلام نام دهد. بر این قیاس باید مدیحه سازان آریامهری، از پیش تکلیف مدایح دست سوم و چهارم خود را بدانند (و جایی را که این قبیل کاغذ سیاه کردند، در آینده دارد).

ماجرای روابط محرمانه شاه و زراد خانه های آمریکا، چنان پیچیده و سر بسته است که ارتشبد توفانیا، واسطه و سفیر نظامی شاه درین معاملات و روابط، در همان نخستین روزهای انقلاب، با دستهای نامرئی از زندان انقلاب ربوده شد، و کسی ندانست او را چگونه در بردند و کجا رفت. مردی چنان بلبل زبان، که حتی گاه دعوای درون بسته بندی زراد خانه ها را به تریبون مطبوعات ایران، و از آنجا به فضای مطبوعات جهان می کشاند.

و در ستایش نظام آریا مهری، از «رهبر» آن نقل می کند: «هدف نهایی من رساندن ایران، به مرحله ای از پیشرفت اجتماعی و اقتصادی است که دیگر ملت ایران احتیاجی به رهبر مقتدر نداشته باشد». صرف نظر از این که کجا و چرا

چنین سخنی بر زبان شاه رفته است، خود این کلام نشان می دهد که گوینده آن معترف است در ایران رژیم دیکتاتوری حاکم است و از طریق پرهان خلف، دیکتاتوری را برای ملت ایران تجویز می کند و امری طبیعی و لازم می شمارد . استدلال او این است که دیکتاتوری در ایران ناشی از عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی کشور است . و ملت ایران به دیکتاتور احتیاج دارد . البته نام دیکتاتور را « رهبر مقتدر » می گذارد . و هدف نهائی خود را در مقام دیکتاتور، نجات ایران از عقب ماندگی، تعریف می کند ، تا ملت ایران به « رهبر مقتدر » احتیاج نداشته باشد !

این ادعا و اعتراف را، در کنار ادعای قبلی شاه بگذارید تا منطق خدعه آمیز او را بهتر نمایان سازد : او ، ده ها میلیارد دلار سلاح به زراد خانه های امریکا سفارش می دهد، و هنگام بازخواست می گوید آرزو می کند روزی بیاید که سایه شوم جنگ از سر کشورش ... برکنار رود . و در کشوری که مردم آن، آغاز قرن بیستم، با انقلاب، استبداد و حکومت مطلقه را سرنگون کردند، در نیمه دوم این قرن، استبداد و حکومت مطلقه را با کمک خارجی، جاری ساخته است و ادعا می کند : هدف نهائی او، رساندن ایران به مرحله یی از پیشرفت اجتماعی و اقتصادی است که دیگر ملت ایران به دیکتاتور احتیاجی نداشته باشد !

و تعجب آور اینست که چنین ترجیحی بی منطق و ارباب منشانه را، مدیحه سرای مقامه

حل معضلات ... بقیه از صفحه ۱۲

صیغه کردن مورد نظر رفسنجانی نیز " باید در دفاتر موجود ثبت شده و مشخص روشن باشد ."

حزب الله در کنار برپا

قابل پیش بینی است که در هر موضوع کوچک یا بزرگی، جناح های داخلی رژیم، هیچ فرصتی را برای تدارک يك حمله جدید به طرف مقابل از دست نمی دهند و در این باره آخوندها الحق استعداد شگرفی دارند !

در باره خطبه های اخیر نیز، گرچه بنظر می رسد که در جریان يك واکنش وسیع اجتماعی، رفسنجانی عملا وادار به عقب نشینی شد و حرفهایش را پس گرفت، اما جناح های حکومتی، هرگز این « بهانه » را برای تصفیه حسابهای داخلی از دست ندادند و هرکس ساز خود را کوب کرد !

طرفداران رفسنجانی، پس از این نطق، همه جا رهنمود های رهبر جناحشان را به حساب درایت و دانش و مواضع خودگرایانه خود واریز کردند . در این میان، نماینده تفرش و آشتیان، گری سبقت را از بقیه هواداران ربود و سخنان رئیس جمهوری را « یکی از بهترین رهنمود های انقلاب » نامید ! وی با طرح این سؤال که « چرا جوامع اسلامی عموما علی رغم داشتن بسیاری از منابع و معادن خدادادی در نهایت فقر و عقب افتادگی به سر می برند ؟ » جواب داهیهانه ای ملهم از رهنمود های رئیس جمهور به ملت ایران

نویس، ترجیح بند خردمندی و بزرگی و آزادی شاه آواره کرده است ؛ و سوگوارانه مردم ایران را شماتت میکند که دهمین سالروز مرگ شاه : « همچنان در خاموشی و تنهایی گوشه یی از يك مسجد قاهره خواهد گذشت . و همچنان مرد بزرگی که به دور از انبوه غرض ورزی ها، و ناسپاسی ها، در آنجا به خواب جاودان رفته است، دیده در راه تحقق آخرین آرزویش، در آخرین روزهای زندگانش خواهد داشت ... »

مردی که سی سال، در کمال آگاهی، بر سر آزادی و حقوق انسانی مردم ایران، با آنها جنگیده است، و بیست و پنجسال، یکه تاز و دیکتاتور مطلق کشوری بوده است که تمام امکانات طبیعی و اقتصادی آنرا، در طایق اخلاص، به قدرتهای بین المللی - و لایه با هدف نهائی رساندن ایران به دروازه های تمدن بزرگ ۱ - هدیه کرده است و خود و خاندانش را از حق دلالتی کلان این خدمات، و از غارت کشور، در طراز اول سرمایه داران جهان قرار داده است، مدعی است برای پیشرفت کشور و مردم کشور است که دیکتاتوری می کند . و با این کار می خواهد زمینه را برای بی نیازی ملت ایران، از دیکتاتوری، آماده کند ! و مشاور فرهنگی او، که لایه در تدوین منطق تبلیغاتی و ارتباطی شاه، نقش عمده داشته است، در سوگنامه دهمین سال مرگ وی، همین استدلال سبک را، نشان آذیخواهی و بزرگی و دموکرات بودن شاه، می داند . اما از آنجا که به منطق خود، اعتماد ندارد، ناگهان به یاد نقش تاریخ در داوری می افتد و شمشیر به روی مخالفان می کشد که :

ارائه کرد که به دانستنش می آرد ! : فکر نمی کنید که یکی از مهم ترین عوامل این است که در فکر ما چنین تزریق شده که فقر بعنوان يك ارزش است و هرچه در این دنیا از نعم الهی بهره کمتری داشته باشیم در آن دنیا چندین برابر خواهیم داشت ؟ !

طبیعی است که آخوندهای رقیب هم، فرصت را غنیمت شمرده و هرچاکه پایش افتاد ، نیش نثار طرف مربوطه کردند !

فخرالدین حجازی در مجلس اسلامی اظهار داشت : « وقتی در کشور ما پولدارها ۱۷۴ برابر بی پول ها گوشت و ۲۲۰ برابری پولها میوه مصرف می کنند ... در مسئله ازدواج وقتی در يك شهر، يك نفر پولدار به ظاهر متدین، مهریه دخترش به تعداد آیات قرآن، ۶۶۶۶ سکه بهار آزادی است، نتیجه این می شود که جوانان دیگر ما نتوانند ازدواج کنند و مفاسدی بروز کند . »

کیهان حزب اللهی هم، در همین زمینه طی مقاله ای خطاب به « خطیب محترم جمعه » یاد آور شده است که شما « امکانات و نعمت ها را از چنگ طاغوتی ها، رفاه طلب ها و آنهایی که کاری به اسلام نداشته اند خارج کرده و در اختیار محرومان و پا برهنه ها " قرار دهید؛ آنگاه " اگر در میان متدینین و حزب اللهی ها کسانی پیدا شدند که زندگی در بیغوله ها و نقاط بد منظره را به زندگی در نقاط خوش منظره و خوش آب و هوا و مسافرت به لب دریا و ... ترجیح دادند " میشود آنها را « تصحیح » کرد و " از این اقدام ناپسند باز داشت ! »

\* اکنون دیگر حق داوری نهایی در باره او، مانند دیگر داوریهای مربوط به کلیه رهبران تاریخ جهان، پیش از آنکه با معاصران او، یعنی با دوستان یا دشمنان دوران خودش باشد، یا تاریخ است و داوری تاریخ معیارها و ضوابطی جدا از حسابگریها، غرض ورزیها، خدعه حسابها، کینه توزیها، عقده ها، یا در جهت عکس آن حق شناسی ها و عواطف خصوصی و سوجویی ها دارد ...

یعنی می خواهد به شیوه دوران سطوت آریا مهری، همه ، آنچه را که او از رطب و یابس، سر هم یافته است، بخوانند و به به بگویند یا اگر نمی گویند، دم در کشند و خاموش بمانند . و این گونه تاریخ را به داوری می خواند !

رساله یی که آقای شفا تدوین کرده است، نه حاوی بینش و نکاوتی است و نه از منطق برخوردار است . کاری است با روال تبلیغات درون تهی و بی مایه اما پر نهیب دوران آریامهری، که با بهره جویی درام نویسانه از کین و مهر ، و بازی با عواطف انسانی مخاطبان، در سطح جاری می شود . هیچ اطلاع تازه یی در آن نمی توان یافت و بیشت به اجرای سفارش بیوه یی حق شناس می ماند تا عرضه يك دفاع تاریخی از ولینعمت سابق .

این اندازه از برخورد تنگاتنگ با چند ستون نخست قسمت اول رساله برای نشان دادن شیوه اندیشه و اصالت کار صاحب آن، کفایت می کند . و از این پس برخوردی کلی تر و دسته بندی شده با مطالب آن خواهیم داشت . ( ناتمام )

\* آیا وقتی آیت الله خامنه ای، چند روز پس از همین نماز جمعه معروف، « با توجه به حساسیت شرایط کنونی » جناح های حکومتی را به « اهمیت مسئله وحدت » متوجه ساخت و هشدار داد که این « ابراز عقیده های چنانچه » نباید به حدی برسد که « شادمانی دشمن را موجب شود ، » می توانست پیش بینی کند که این دارو دسته ها، حتی برسر مسایلی همچون صیغه و شانه کردن ریش و پشم حزب الله هم چنان به جان هم می افتند که « دشمن » نه فقط شاه، که از خنده روده بر خواهد شد !





## چشم ها به ۱۵ ژانویه دوخته شده!

### چنگ یا راه حل مسالمت آمیز؟ با گذشت

۵ ماه از اشغال نظامی کویت توسط عراق، مردم جهان عادت کرده اند هر روز شاهد اخبار ضد و نقیض درباره چشم انداز حوادث این منطقه باشند؛ روزی صحبت از ملاقات شخصیت های آمریکا و عراق است، روز دیگر طرفین با تهدید یکدیگر بر طبل چنگ می کوبند، روزی دیگر خبر از مذاکرات پشت پرده برای حل قضیه است. همزمان با بالا پایین رفتن شدت بحران و خطر چنگ، قیمت نفت و بورس در پایتخت های مالی دنیا هم بالا و پایین می رود. اما اکنون به نظر می رسد تمهیدات لازم برای عملی ساختن یکی از دو راه حل فراهم آمده است. اینک حدود نیم میلیون نفر سرباز خارجی در عربستان سعودی و خلیج فارس مستقر شده اند که ۴۰۰ هزار تن آنها آمریکایی و بقیه بطور عمده انگلیسی، فرانسوی، مصری و سوری هستند.

عراق نیز در برابر بیش از ۷۰۰ هزار تن نیروهای خود را در کویت و در امتداد مرزهای عربستان مستقر کرده است. از سوی دیگر آمریکایی ها پس از مدتها تلاش دیپلماتیک گسترده توانستند قطعنامه ای را از تصویب شورای امنیت بگذرانند که بر اساس آن به نیروهای کشورهای عضو اجازه داده می شود دو سورتیکه عراق تا ۱۵ ژانویه خاک کویت را ترک نکوند، به هروسبیله ای برای وادار ساختن اینکشور به ترک مناطق اشغالی توسل جویند. بنابراین همه چشمها به روز ۱۵ ژانویه دوخته شده است و همه منتظرند ببینند سر انجام عراق چگونه با این مسئله برخورد می کند و در برابر واکنش سایرین و بخصوص آمریکا چه خواهد بود؟

### تردید های آمریکا

قطعنامه ۶۷۸ شورای امنیت که طی آن استفاده از « همه وسائل » ( از جمله زور ) در حل مسئله کویت مورد توافق قرار گرفته است، درحقیقت بعد از چنگ کره بی سابقه است. آمریکا بعنوان جدی ترین حامی این قطعنامه طی هفته ها، تلاش های دیپلماتیک وسیعی را صورت داد تا نظر موافق کشورهای اروپایی، شوروی، کشورهای عرب و جهان سوم را جلب کند و سرانجام رای معتن چین باعث شد این قطعنامه از تصویب بگذرد.

درست همزمان با این اقدامات، ژرژ بوش برای نشان دادن تعایل آمریکا به یافتن راه حل مسالمت آمیز، اعلام کرد حاضر است طارق عزیز را در واشنگتن ملاقات کند و در برابر، بیکر وزیر خارجه آمریکا را به بغداد بفرستد. اما اختلافات بر سر تاریخ ملاقات بویژه در رابطه با مهلت اعلام شده از سوی شورای امنیت برای تخلیه کویت، باعث شده است علیرغم توافق برسر تاریخ ۱۷ دسامبر برای آغاز مذاکره، چنین دیداری صورت نگیرد.

در استراتژی آمریکا از همان ابتدا جلب توافق عمومی در سطح بین المللی برای مقابله با عراق از اهمیت اساسی برخوردار بوده است. علاوه بر توافق با شوروی، کشورهای اروپا و نیز هماهنگی با کشورهای عرب متحد خود، آمریکا با شتاب روابط خود را با کشوری مانند

سوریه که فقط تا چند ماه پیش « تروریست » می نامیدش، بهبود بخشید و بوش با اسد دیدار کرد. برای آمریکا البته بشواریهای متعدد دیگر در این بحران نیز وجود دارند. افکار عمومی آمریکا، بویژه در پی آزاد سازی کامل گروگانها، برخلاف روزهای نخست بحران تعایل چندانی برای درگیر شدن در یک چنگ خارجی بخاطر یک کشور دیگر ندارد. کنگره آمریکا نیز یکی از موانع برسر سیاست ژرژبوش است.

علاوه بر این آمریکا باید اعمال خود را در برابر افکار عمومی کشورهای عربی که از خود می پرسند چرا، ۴۰ سال تجاوز اسرائیل از سوی آمریکا حمایت شده است ولی آمریکا در برابر تجاوز عراق اینچنین برآشفته است، توجیه کند. از سوی دیگر علی رغم آنکه مقامات نظامی آمریکا از چنگ سریع و کوتاه مدت با عراق سخن می گویند، اما دامنه درگیری ها با توجه به تمرکز نیروهای عراقی در منطقه مورد بحث چندان قابل پیش بینی نیست. در همین میان معاون فرمانده نیروهای آمریکایی در منطقه خلیج فارس اعلام کرده است که نیروهای آمریکایی برای ۱۵ ژانویه آمادگی عملیات نظامی را نخواهد داشت و سایر مقامات نظامی حتی از ۱۵ فوریه هم با تردید یاد می کنند.

حضور نظامی آمریکا در منطقه تا کنون بیش از ۳۰ میلیارد دلار هزینه برداشته است و خرج روزانه نیروهای مستقر در خلیج فارس به ۲۵۰ میلیون دلار بالغ می شود. کشورهایی که بطور عمده بار این هزینه را تقبیل کرده اند، تعهدات خود را بخوبی انجام نمی دهند. آلمانی ها و کره جنوبی پول نمی پردازند و ژاپن هم فقط بخشی از سهم خود را پرداخته است. در برابر چنین بشواریهایی آمریکا بیها تلاش می کنند همزمان با تدارک چنگ، در های مذاکره را هم بکلی نبندند و سفری که بیکر در پی جلسه اول ژانویه مقامات سیاسی و نظامی آمریکا قرار است به اروپا و خاورمیانه و از جمله عراق صورت دهد، در زمره این تلاش ها باید به حساب آید.

### عراقی و بازیهای حساب شده

عراق از همان ابتدا با توجه به محدودیت ها و مشکلات کشورهایی چون آمریکا و یا کشورهای همسایه برای مداخله در مسئله کویت بازی سیاسی حساب شده ای را به پیش برده است. تن دادن به صلح سریع با ایران، تلاش برای جلب حمایت افکار عمومی کشورهای عربی و برانگیختن افکار عمومی غرب علیه چنگ ( آزاد کردن گروگانها، اعلام آمادگی برای مذاکره ... )، سعی در ایجاد چند نستگی میان کشورهای عربی و یا در محافل بین المللی برای کاهش فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی بین المللی از جمله این اقدامات به شمار می آیند. عراق از روز اول اصرار کرده است که مسئله کویت باید جزئی از مسائل خاور میانه و بویژه مسئله فلسطین و لبنان به حساب آید و خوا ستار حل جامع همه این مسائل در چهارچوب یک کنفرانس بین المللی است.

عراقی ها همزمان با اعلام آمادگی خود برای مذاکره، همواره تاکید کرده اند که حتی یک

وجب از خاک کویت عقب نخواهند نشست و کویت را استان نوزدهم خود تلقی می کنند. البته در کنار این موضع نرمش ناپذیر، صحبت از مذاکرات پشت پرده ای است که میان عراقی ها با آمریکاییها و یا عراق با کویت و عربستان صورت می پذیرد. در این مذاکرات صحبت از واگذاری « جزیره روبه و بوبیان » و نفت رمیکه به عراق، اعلام یک منطقه غیر نظامی میان دو کشور و بخشش قرض عراق به کویت در میان است. با نزدیک شدن موعد ۱۵ ژانویه، تلاشهای سیاسی شتاب بیشتری به خود گرفته است. هم زمان با اعلام سفر بیکر، کشورهای عربی نیز دور جدیدی از مذاکرات برای گشودن گره مشکل کویت آغاز کرده اند.

### تحولات مهم در منطقه

اشغال نظامی کویت توسط عراق، پی آمدهای مهمی در مجموع منطقه داشته است. گذشته از صلح ایران و عراق، در عمل بر سر مسئله کویت صف بندی جدیدی از کشورهای عربی بوجود آمده است که در گذشته سابقه نداشته است. مسئله کویت، سوریه، مصر و عربستان را به موضع مشترکی کشانده است. آمریکا برای نخستین بار مجبور شده است در شورای امنیت به قطعنامه ای رای دهد که دعوت از یک کنفرانس بین المللی برای حل مسئله فلسطین با شرکت نمایندگان آنرا در آینده نزدیک توصیه می کند.

بحران خلیج فارس همچنین روند عادی سازی و روابط جمهوری اسلامی با کشورهای غربی و نیز کشورهای عربی حوزه خلیج فارس را شتاب بخشیده است. « شورای همیاری خلیج که در سال ۱۹۸۱ بطور عمده برای مقابله با تهدید ایران بوجود آمده بود، در آخرین نشست خود در ۲۷ دسامبر ۱۹۹۰، دست همکاری و دوستی به سوی جمهوری اسلامی دراز کرد و قطعنامه علیه عراق موضع گرفت.

در آشفته بازار بحران خلیج فارس مسائل چندی هم بدست فراموشی سپرده شده اند. هرچند غرب سرانجام امروز و در پی اشغال نظامی کویت درباره نقض خشن حقوق بشر در عراق طی ۱۰ سال گذشته به سخن آمده است، اما مسائلی مانند سرکوب کردهای ترکیه، نقض حقوق بشر در ایران، در عربستان و دیگر کشور های خلیج فارس، چندان مورد توجه قرار نمی گیرند.

افکار عمومی منطقه و جهان خواهان حل مسالمت آمیز بحران خلیج فارس و پایان دادن به اشغال نظامی کویت هستند. هیچکس نمی تواند دامنه واقعی خسارات انسانی و مادی را در صورت بروز یک چنگ پیش بینی کند. اما برای مردم منطقه سؤالات و مسائل جدی در این رابطه مطرحند: نیروهای خارجی و در رأس آنها نیروهای آمریکایی چه زمانی خلیج فارس را ترک خواهند گفت؟ آیا حضور نظامی آمریکا قسط مسئله کویت را در نظر دارد و یا اهداف بلند مدت تری در نظر است؟ آیا جامعه بین المللی و پیش از همه « عضو شورای امنیت سازمان ملل با همین حساسیت به سراغ مسئله فلسطین هم خواهند رفت؟ و ...

روزهای بعد از ۱۵ ژانویه بدون تردید عناصر جدیدتری برای پاسخ دادن به این سؤالات و سؤالات دیگر وجود خواهد داشت. نورسته - ۱۲ دی ۱۳۶۹ ( ۲ ژانویه )

## لهستان:

### بازار گرم عوامفریبی در جامعه ای سرخورده

و بخش های واسطه ای، مردم شاهد ظهور توکیسه هایی هستند که يك شبه از طریق بازار سیاه، احتکار، ورود اجناس خارجی به پول فراوان دست یافته اند و شکاف فقر و ثروت در جامعه به سرعت عمیق می شود. باز سازی اقتصاد، عقلانی کردن تولید در شرایط کار با تکنیک عقب مانده و بازدهی بسیار نازل بویژه از نظر اجتماعی روند بسیار دردناکی است که اولین نتیجه آن هزاران بیکاری است که هر روز از واحد های تولیدی به خیابانها فرستاده می شوند. در لهستان در طول فقط يك سال يك میلیون نفر بیکار شده اند که يك چهارم آنها فارغ التحصیلان دانشگاه ها تشکیل می دهند و این میزان به زودی به دو میلیون نفر خواهد رسید. برنامه دولت مازوسکی برای تغییر مدل اقتصادی کشور لاجرم این عواقب را در پی می آورد. این در شرایطی است که مثلا در زمینه خصوصی کردن، هنوز دولت بسیار دست به عصا عمل می کرد و از ترس افزایش بی رویه شمار بیکاران و آفت تولید کار های بسیار اساسی انجام نشده است.

#### سر خوردگی مردم

مردم در انتظار زندگی بهتر بودند و از دمکراسی این انتظار را داشتند، اما در عمل نه تنها بحران اقتصادی وضعیت را به مراتب بد تر کرده است، بلکه جامعه نیز روحیه و فضای سابق همبستگی و فرهنگ سالهای مبارزه برای آزادی را از دست داده است. جدایی در صفوف همبستگی به این سرخوردگی بطور جدی کمک کرده است. اکنون بسیاری از مردم در مسابقه برای پول در آوردن حاضر به هرکاری هستند. این شرایط نمی توانست نارضایتی عمیق مردم از شرایط موجود و اقدامات دولت را در پی نداشته باشد. در جریان انتخابات، والسا نوك تیز حمله خود را اقدامات گام به گام دولت و ناتوانی آن در کاربریست روش های قاطع در اقتصاد و جامعه قرار داده بود و این سیاست عوامفریبانه در برابر دولتی که می خواهد با «خرد گرایی» و با سیاست های سنجیده به پیش رود و به نضج شرایط دمکراتیک و احترام به قانون، بر پستر جامعه ای خشمگین، سرخورده و به تنگ آمده از بحران و کمبود، براحتی قادر است میداناری کند

به رهبری مازوسکی قرار گرفتند. دولتی که از حمایت گسترده روشنفکران جنبش همبستگی و شخصیت هایی مانند آدام میش، نیک و گرمک برخوردار بود. والسا در جریان انتخابات در رأس نیروی نوری سیاسی بنام اتحاد میانه قرار گرفت، و در برابر بخش دیگری از نیروهای «هم بستگی» در جنبش گرد آمده، که در برنامه های خود اولویت ویژه ای برای تحکیم مبانی دمکراسی و حقوق بشر، به «قانونی شدن» جامعه و دولت و نیز گذار تدریجی و آرام به اقتصاد بازار و نیز تکیه بر جنبه های اجتماعی و انسانی اقتصاد بازار قائلند.

این سیاستهای «خرد گرایانه» در یکسال ونیم گذشته از سوی دولت مازوسکی کم و بیش به مرحله اجرا در آمده اند. در عرصه اقتصادی، سیاست دولت از اوایل سال ۹۰ شامل مهار تورم، ثبات بخشیدن به واحد پول، محور تدریجی بازار سیاه، قطع سوبسید های دولتی در مورد کالا های اولیه و مورد نیاز مردم می شود. اعمال این سیاست رشد سریع قیمت برخی کالا ها را از پی آورده است در حالیکه دستمزدها و در آمد اقشار پایین و از جمله يك میلیون دهقان کم زمین، کم و بیش ثابت مانده اند. نتیجه فوری چنین سیاست هایی بالا رفتن سریع هزینه زندگی و ثابت ماندن نسبی در آمد است. با وجود آنکه دولت با سیاست حساب شده در صدد توسعه تدریجی بخش خصوصی است، اما با گسترش سریع فعالیت بخش خصوصی در تجارت

موفقیت غیر منتظره «استانیسلاو تیمینسکی» سرمایه دار لهستانی الاصل مقیم کانادا، چهره ای که تا چند ماه قبل برای همگان ناشناس بود، در انتخابات ریاست جمهوری لهستان را، باید فقط یکی از پی آمد های مستقیم بحران پر دامنه اجتماعی قلمداد کرد که سراسر کشور های اروپای شرقی را فرا گرفته است. تیمینسکی هر چند در دور دوم با اختلاف بسیار از رقابت با والسا، و مانند، اما در دور اول توانست چهره سرشناس سیاسی این کشور، مازوسکی نخست وزیر را پشت سر گذارد.

پدیده تیمینسکی در لهستان و یا حتی رشد چهره هایی مانند والسا در شرایط کنونی کشورهایی که مدت کوتاهی است دمکراسی نو پا را تجربه می کنند، چندان اتفاقی هم نیست. اگر لهستان تنها نمونه در اروپای شرقی نباشد، بدون تردید دردناک ترین نمونه در میان آنهاست که بحران اقتصادی - اجتماعی، رؤیای شیرین جامعه دمکراتیک و رها شدن از چنگال رژیم های توتالیتر را به کابوس میدل ساخته است.

#### اپوزیسیون در قدرت

زمانی که حدود یکسال و نیم پیش در پی توافق اپوزیسیون قدرتمند لهستان که بخش عمده در سندیکی همبستگی متشکل بود با دولت و حزب حاکم، نخستین دولت غیر کمونیست در چهل سال گذشته بروی کار آمد، هیچکس فکر نمی کرد دامنه بحران سیاسی و اجتماعی تا بدینجا کشانده شود. در طول یکسال و نیم گذشته، اپوزیسیون با سهم گشتن در قدرت دولتی، روندی را از سر گذراند که چند سستی از نتایج اجتناب ناپذیر آن بود. سندیکی همبستگی در طول حدود ده سال حیات خود توانست گروه های وسیع روشنفکر، مذهبی، کارگر و دهقان را در صفوف خود گرد آورد و بر سر شعاری که همه اتفاق نظر داشتند، یعنی دمکراسی مبارزه ای سر نوشت ساز را به پیش برد. اما زمانی که اپوزیسیون از دوران مبارزه «چه نمی خواهیم» وارد دوران «چه می خواهیم» شد، با گذشت مدت کوتاهی بر همگان آشکار گشت «اتحاد مقدس» روشنفکران، کلیسا و کارگران دیگر میسر نیست و صف ها بر سر چند و چون تحول آینده جامعه از یکدیگر جدا شد. لخ والسا و نزدیکانش باتکیه بر افکار ناسیونالیستی، کلیسای شعار های پوپولیستی در برابر دولت «همبستگی»



# اسرائیل

## در انزوای بین المللی

نتیجه تیره ماندن دورنمای صلح، در داخل و در میان شهروندان اسرائیلی و فلسطینی ها نوعی واکنش خشم آلود و عصبی را در پی آورده است و نیروهای افراطی بیشترین بهره برداری را از این شرایط می کنند. طی ماه های اخیر حملات در کوچه و خیابان با چاقو و خنجر و یا اسلحه گرم میان اعراب و اسرائیلی ها شدت بی سابقه ای یافته است و کشتار وحشیانه اکتبر در مسجد الاقصی فقط یک نمونه افراطی آنست. این در حالی است که درگیری و اعتصاب و تظاهرات روزمره در سراسر سر زمین های اشغالی پس از سه سال کمکان با شدت ادامه دارد.

فلسطینی ها با پشتیبانی وسیع اهالی مناطق اشغالی، با اعلام دولت مستقل فلسطین تهاجم سیاسی مهمی در سطح بین المللی را آغاز کرده اند که موفقیت آن تاحدودی به جو بین المللی بستگی دارد. یک فشار بین المللی نیرومند در شرایط فعلی می تواند مبارزه فداکارانه و روزمره مردم مصیبت زده این دیار را به ثمر بنشانند. این مسئله بویژه برای افکار عمومی مردم منطقه از این نظر اهمیت دارد که تمام امکانات بین المللی برای مسئله تهاجم عراق به کویت و اشغال این کشور بسیج شده است، در حالی که اسرائیل بیش از چهل سال است با قدری به اشغال فلسطین ادامه می دهد. امریکا در برابر اوضاع کنونی مسئولیت درجه اول دارد، چراکه ادامه حمایت بی چون و چرا از اسرائیل و نادیده انگاشتن حقوق مردم فلسطین را نمی توان با هیچ منطقی توجیه کرد.

قطعنامه ۶۸۱ شورای امنیت که در آن برای نخستین بار از بیت المقدس شرقی هم بعنوان منطقه اشغالی نام برده شده و امریکا هم به آن رأی داده است، یک گام جدید در این راسته است. ضمن اینکه مواعی که برای تشکیل یک کنفرانس بین المللی قرار دارند (علیرغم زمان بندی سازمان ملل) چشم انداز کوتاه مدتی برای صلح نمی گشاید.

این برخورد جدید امریکا هرچند بطور جدی تحت تأثیر حوادث خلیج فارس و تلاش امریکا برای خنثی کردن مانورهای سیاسی صدام حسین جهت ارتباط دادن میان مسئله فلسطین و کویت صورت می پذیرد و نیز افکار عمومی کشورهای عربی را در نظر دارد ولی همزمان نشانه هایی از تغییر سیاست در برابر بحران اعراب و اسرائیل را هم حکایت می کند. سه سال شورش بی وقفه مردمی در سرزمین های اشغالی و بکارگیری روشهای سرکوبگرانه که در جریان آن ده ها هزار نفر کشته، مجروح و یا دستگیر شده اند، در جلب افکار عمومی جهانیان تأثیر مهمی برجا گذاشته است. امریکا بعنوان بزرگترین حامی نظامی، سیاسی و مالی اسرائیل در جهان در برابر این حوادث و نیز افکار عمومی نمی تواند چون گذشته عمل کند. فضای جدید بین المللی و حل سریع مناقشات محلی در سایر مناطق، مسئله فلسطین و درگیری اعراب و اسرائیل رادرمکز توجه همگان قرار داده است. اما تاکنون سرسختی اسرائیل و بویژه دولت شامیر، در برابر هرگونه راه حل که بتوسی ایجاد یک کشور مستقل فلسطین و باز پس دادن مناطق اشغالی به کشورهای عربی را در بر داشته باشد، همه تلاشهای بین المللی دو ساله اخیر را بی ثمر ساخته است.

سیاست های ضد صلح اسرائیل در سطح بین المللی و اعمال فشار و سرکوب خونین شورش مردمی در سر زمین های اشغالی و در

تصویب قطعنامه ۶۸۱ (۲۰ آسامیر ۹۰) شورای امنیت به اتفاق آراء در باره مسئله فلسطین و طرح مسئله تشکیل یک کنفرانس بین المللی برای حل مسائل اعراب و اسرائیل برای نخستین بار هرچند یک پیروزی بزرگ سیاسی در سطح بین المللی برای فلسطینی ها درست در سومین سالگرد شورش مردمی در سر زمین های اشغالی به شمار می آید. ولی در وضعیت روزمره زندگی مردم این مناطق تأثیر چندانی برجا نگذاشته است و روزی نیست که چندین نفر بر اثر تیراندازی و یا ضرب و شتم نیروهای اسرائیلی از پا در نیایند. اهمیت قطع نامه ۶۸۱ که تصویب آن هفته ها بطول انجامید، بطور اساسی پیوستن امریکا به گروه کشورهای است که خواهان دخالت سازمان ملل برای حمایت از مردم فلسطین در سرزمین های اشغالی و نیز فرا خواندن سریع یک کنفرانس بین المللی با شرکت همه طرف های درگیر برای حل قطعی بحران خاور میانه است که از چهار دهه پیش به اینسو سرچشمه اصلی در گیریها و تنش های منطقه بوده است. بدین ترتیب در طول سه ماه گذشته این سومین باری است که امریکا در شورای امنیت به قطعنامه هایی رأی می دهد که علیه اسرائیل و سیاست رسمی آن کشور طرح شده اند. دو قطعنامه قبلی (۶۷۲ و ۶۷۳) در رابطه با کشتار بیت المقدس و نیز خود داری اسرائیل از پذیرش گروه تحقیق سازمان ملل به تصویب رسیدند.

نوعی گجی و سر در گمی نچارند که بیش از همه از دامنه بحران و بیقراری مردم برای حل مشکلات سرچشمه می گیرند. حزب متحد کارگران حتی با تغییر برنامه و تصویب برنامه های سوسیال - دمکراسی نتوانسته اعتباری بیاید و چپ مورد بی اعتمادی جامعه قرار دارد. ک. گیبرت از نزدیکان مازوسکی پیچیدگی کنونی در موضع گیری نیروهای سیاسی را اینگونه توضیح می دهد: "چپ و راست در فضای کنونی بسیاری از نشانه های خود را از دست داده اند. چپ به سرمایه داری امید دارد، درحالیکه راست به آن با نوعی بدبینی می نگرد. چپ فکر می کند خصوصی کردن و اقتصاد بازار به دمکراتیزه کردن جامعه و گسترش آزادیهای سیاسی منجر خواهد شد. در برابر راست از سرمایه و بویژه سرمایه خارجی می هراسد و فکر می کند سرمایه خارجی در صدد بست اندازی به منابع و سرمایه ملی است. به عبارت دیگر چپ بیشتر غریبی فکر می کند و راست سنتی."

### روزهای شوار در پیش است

در لهستان روند تحول جامعه آر آینده باز هم پیچیده تر خواهد بود. در طول همه سالهای گذشته کلیسا فعالانه از نظر مالی و معنوی در امر مبارزه علیه دولت کمونیست ها، « همیستکی » را یاری رسانده است. امروز کلیسا سهم خود را می طلبد و این برای هر دولتی که بوسر کار آید، همواره یک مسئله خواهد بود. تدابیری مانند ممنوع کردن سقط جنین یا برقراری مجدد آموزش مذهبی در مدارس، موضوعاتی بودند که در ماه های گذشته به بحث های داغ و حساس در جامعه تبدیل شدند. از سوی دیگر برون رفت از بحران، بازسازی اقتصاد، افزایش کمی و کیفی تولید در مقیاس کشوری که بی صبرانه در انتظار چیدن میوه های « دمکراسی » در همه عرصه های زندگی خود است مشکلات مهمی هستند که هر دولتی باید با آنها دست و پنجه نرم کند. نیروهای سیاسی نیز مانند افکار عمومی به

و افکار عمومی را بسوی خود بکشاند. در همین فضاست که چهره نا آشنائی چون تیمسکی می تواند با وعده پولدار شدن سریع و آسان با تبلیغ سرمایه داری عربیان و وحشی آنچنان توجه مردم را به خود جلب کند که حتی مازوسکی را در انتخابات پشت سر گذارد. بیهوده نیست که بخش بزرگی از رأی دهندگان به اورا جوانان و کارگران تشکیل می دادند. پدیده تیمسکی، پدیده لهستانی نیست. این محصول جامعه بحران زده و مردم سرخورده ای است که به دنبال اکسیری برای خروج از بن بست فلاکت بار اقتصادی هستند. نظیر این پدیده هم در سایر کشورهای اروپای شرقی دیده می شود و هم در دمکراسی های نوپای امریکای لاتین. فقدان یک فرهنگ قوام یافته دمکراتیک و بحران اقتصادی و اجتماعی، افکار عمومی را به آسانی به سوی افرادی سوق می دهند که عوامفریبانه خود را ناجی و کسی که قرار است یک شبه مسائل جامعه را حل کند، جا می زنند.

## «انتخابات آزاد» به چه معنا؟

هم اکنون درصوف اپوزیسیون دمکراتیک ایران در زمینه اتخاذ مشی سیاسی در مبارزه علیه رژیم استبدادی جمهوری اسلامی و برای تأمین مکراسی در ایران بر محور گزینش یکی از روشمار و مشی مبارزاتی «سرنگونی و براندازی» و یا «انتخابات آزاد» اختلاف نظرها، مباحث وجدالهای سیاسی مهمی جریان دارد. واقعیت آنست که چپ آزادیخواه ایران، پس از رهائی از پختک تفکر سنتی ایدئولوژیک و قید و بند های فلج کننده، هنوز در حوزة فوق و نیز عرصه های مهم دیگری نظیر سیاستهای ائتلافی، ارائه برنامه روشن و واقع بینانه برای راه رشد اقتصادی، اجتماعی ایران، به جمع بندی نهایی و تدوین پیشنهادات و طرحهای مشخص خود دست نیافته است. در زمینه درکهای ناظر بر تدوین مشی سیاسی، چپ ایران در گذشته، به استثناء يك دوره کوتاه تاریخ خود، یعنی از زمان تأسیس حزب توده ایران تا سال ۱۳۳۲ یعنی دوره رانی که هنوز نیرویی ملی و دمکراتیک به شمار می آمد و آزادیهای سیاسی نسبی در کشور برقرار بود، کارنامه تیره و تاری دارد. به جز دوران فوق، چپ ایران در اتخاذ مشی سیاسی همواره و متأثر از درک و نگرش استبدادی خود دچار مطلق نگرش، ذهن گراشی، سکتاریسم و ماجراجویی بوده است. اراده گرایي در جهت هرچه رادیکالیزه کردن و قهرآمیزتر کردن شیوه مبارزه، تلاش در راه سوق مبارزه دمکراتیک به مبارزه مسلحانه، تشدید روحیه انتقام جویانه در بسیج لگد مال شدگان جامعه، از جمله نشانه های درک و تفکر مسلط در چپ ایران بوده است. این درک و فرهنگ بنیادگرایانه و قشری، طرح شعارهای خونریز و مطالبات ذهنی حداکثر را یگانه معیاره و فاداری به انقلاب و پروولتاریا، قلمداد می کرد و سیاستها و روشهای مسالمت جویانه و مطالباتی چون آزادیهای دمکراتیک و از جمله انتخابات آزاد و حکومت قانون را بورژوازی و لیبرالی میدانست. بی تردید علاوه بر اندیشه و فرهنگ و منش چپ سنتی، دیکتاتورهای خشونت بار حاکم بر جامعه در چنین واکنش های عقب مانده و اراده گرایانه ای، نقش ایفا کرده است.

اکنون که میانی تفکر چپ ایران بر بستر تجارب بزرگ ملی و جهانی بطور بنیادی متحول شده است، توجه و تعمیق امر سازماندهی مبارزات مردم با توسل به شیوه های سیاسی و مسالمت آمیز، باهدف محوری تحقق دمکراسی در ایران پیش از پیش ضرورت یافته است. بحث جدی و سازنده درباره نحوه و چگونگی بست یابی به دمکراسی در ایران در حقیقت ادامه منطقی تحولات بنیادین فکری مادام عرصه سیاست گذاری است. در این حوزه، رهایی اندیشه چپ نه تنها از پختک ایدئولوژی، بلکه از حصار کینه توزی، انتقامجویی و خشونت نیز ضرورت جدی دارد.

قصد اصلی این نوشته بررسی شعار سرنگونی و براندازی ج.ا یعنی شعار سیاسی روز و محوری در مقایسه با شعار و پیشنهاد انتخابات آزاد بعنوان شعار محوری و استراتژیک است، که از ماهها پیش در میان نیروهای دمکرات و چپ دمکرات، مطرح می باشد. طبیعتاً همچنانکه شعار

اقتصادی موجود در ایران، اینکه رژیم در برابر انبوه فشارها و مطالبات دمکراتیک مردم که همه عوامل داخلی و جهانی در راستای تحقق آنها عمل می کند، تن به عقب نشینی و لیبرالیزه کردن فضای سیاسی کشور خواهد داد و یا اینکه باز هم به اختناق و سرکوب شدیدتری روی خواهد آورد.

قابل پیش بینی نیست. ولیکن اینرا می توان از هم اکنون مورد تأکید قرارداد که در هر دو حالت فوق در نهایت رژیم جابر کنونی باید برود و رفتنی است. اما اگر سیر رویدادها به سمت تراکم انبوه تضادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود در جامعه تحت شرایط ادامه استبداد پیش رود، انفجار عصبانیتبار و ناهنجار آن بسیار محتمل است. در چنین وضعیتی، احتمال استمرار استبداد و تداوم قهر به اشکال دیگری بسیار قوی بوده و شانس برقراری دموکراسی در ایران بسیار کاهش خواهد یافت، توجه به تجارب و نتایج انقلابها و تحولات ناگهانی و شورشهای خود بخودی توده ای قرن حاضر چه در ایران و چه در جهان مؤید این واقعیت است. این تجارب به اثبات میرساند که نتیجه سرنگونی قهرآمیز و خونبار و به یکباره رژیمهای دیکتاتوری، قبل از آنکه استقرار دموکراسی و حاکمیت مردم باشد، حاصلی جز استقرار حکومت جدید به استبداد و خشونت متوسل شده اند، نداشته است. بنابراین این موضوع اهمیت و حساسیت اساسی دارد که اپوزیسیون آزادیخواه ایران برای تحول سیاسی کشور کدام راه را استقبال می کند و به سهم خود، برای تحقق مناسب ترین و مطمئن ترین راه دستیابی به دمکراسی چه تدابیری می اندیشد و چه پیشنهادها و مطالباتی را پیش پای خود، جامعه و حکومت می گذارد.

يك نیروی سیاسی جدی و دمکرات می تواند و باید علیرغم همه عوامل نامساعد موجود، از طریق سیاست گذاری مستقل خود در تعیین میدان مبارزه و نوع و شیوه مبارزه نقش مهمی بازی کند و بنوبه خود آفرینشگراشاعه دهنده يك فرهنگ سیاسی نوین و دمکراتیک برای جامعه مردم باشد و در صورت لزوم و حتی به قیمت ایستادن در برابر جنبش های خودبخودی و کور و انتقام جویانه لگدمال شدگان جامعه، تا به آخر از دموکراسی و حقوق بشر و حاکمیت مردم دفاع کند. وانگهی، مبارزه برای تحقق مطالبات دمکراتیک بایستی از همین امروز و قبل از برکناری رژیم ج.ا و در راستای وادار ساختن رژیم به عقب نشینی صورت گیرد. اپوزیسیون آزادیخواه بجای وعده دمکراسی به پس از برکناری رژیم، از همین امروز بایستی در نوع سیاست گذاری خود، نحوه و تلقی و انجام تعهدات خود به دمکراسی و همزیستی دمکراتیک گرایشهای گوناگون سیاسی و اجتماعی موجود در جامعه را در عمل آشکار سازد.

مدافعان شعار سرنگونی و ویژگیهای ایدئولوژیک و سیاسی، رژیم را چنان مطلق می کنند که دیگر عوامل مؤثری که در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران حضور دارند و علیرغم خصلت اسلامی و استبدادی رژیم نقش بازی می کنند، به حساب نمی آورند. بعنوان نمونه به این نکته کم بها داده می شود که پس از تضعیف همه جانبه «جناح تندرو» در بخشهایی از اهرمهای کلیدی توسط «جناح میانه رو» که تز «بازسازی ایران»

و سیاست سرنگونی و براندازی بانگوش های سیاسی و اجتماعی گوناگون و نگاه متضاد طراحی و مستدل می گردد، طرفداران شعار و پیشنهاد برگزاری انتخابات آزاد نیز از زوایا و بایروداشتهای متفاوت سیاسی و اجتماعی به ضرورت طرح آن می نگرند. اصلی ترین دلایل مدافعان شعار سرنگونی و براندازی در طیف نیروهای دمکراتیک تأکید بر ویژگیهای رژیم ج.ا و بویژه خصلت اسلامی آن، سرشت استبدادی این رژیم، تجارب تاکنونی و خلاصه اینکه «روحانیت حاکم به این سادگی ها زیر بار دادن آزادی و حق انتخاب به دگراندیشان نمی روده می باشد. این نظریه همچنین با تأکید بر «عامل استقلال سیاسی ج.ا» و تأثیرناپذیری این رژیم از تحولات ژرف دمکراتیک جهانی، شعار انتخابات آزاد را توهمی میدانند که ناشی از انطباق مکانیکی تحولات اروپای شرقی بر ایران است. بدون تردید باید تأکید کرد مجموعه اقدامات ۱۲ سال اخیر رژیم چیزی جز تلاش برای تحکیم استبداد، سطره خفقان مذهبی بر کشور و مخالفت آشتی ناپذیر با هرگونه آزادیهای سیاسی و حق حاکمیت مردم و حقوق بشر نبوده است. در این نیز تردیدی نیست که برقراری دمکراسی در ایران بدون پایان دادن به رژیم استبدادی ج.ا امکان پذیر نیست. این واقعیت اگر بطور ساده و سنتی و یکبار برای همیشه مبنای اتخاذ مشی سیاسی قرارگیرد، نتیجه ای جز ضرورت طرح شعار براندازی رژیم بعنوان شعار روز و تکرار مکرر این شعار و یا تدارک سازماندهی قهر و توسل به يك مبارزه مسلحانه حاصل نمی شود. همین سیاست و الزامات غیر دمکراتیک ناشی از آن یعنی شیوه های نظیر کودتا، وعده های گوناگون در براندازی قریب الوقوع رژیم، ایجاد ارتش آزادیبخش، دعوت به گردآمدن نیروهای سیاسی پیرامون يك «محور مقتدر سیاسی و نظامی» و یافراخوان های متعدد همگانی برای سرنگونی و غیره چه باهدف کسب قدرت سیاسی و چه ادعای برقراری دمکراسی مدتها توسط بخش بزرگی از اپوزیسیون در طیفهای گوناگون آن، پیش برده شد که همگان از فرجام آن آگاهند. صرفنظر از انتقادات دیگری که به این مشی وارد است، عملاً اثبات گردید که چنین سیاستی نه تنها قادر به بسیج مردم در راه سرنگونی نیست، بلکه فاقد هرگونه کارایی در ایجاد تحرك سیاسی در مردم است و نقشی در ارتقاء فرهنگ دمکراتیک جامعه و یا تحقق برخی از مطالبات مردم، ایفا نمی کند. در شرایط کنونی و چشم انداز نزدیک نیز هیچ يك از مدافعان شعار سرنگونی، نه توان براندازی رژیم را دارند و نه در عمل قادر به تجهیز و سازماندهی مردم در راه تحقق آن هستند. زیرا نه رژیم ج.ا علیرغم بحران همه جانبه و کشمکش های حاد درونی در معرض فروپاشی و انهدام قرارداد و نه نیروی جایگزین دمکراتیک رژیم، وجود واقعی دارد. بی اعتمادی به حق مردم به نیروهای سیاسی و نبود سابقه تحزب و تشکلهای دمکراتیک سیاسی و صنفی در کشور نیز جای خود را دارد.

دریستر بحران عمیق سیاسی، اجتماعی

## یک روشنگری کوتاه

نهایی بر رژیم مستبد و جابر کنونی گردید.

تذکر این نکته مهم ضرورت دارد که طرح شعارانتخابات آزاد به این مفهوم نیست که رژیم ج.ا.درباربر «آخرین انتخاب» خود قرار گرفته و همین امروز وفردا به آن تن خواهد داد. راه برقراری دمکراسی درایران راهی طولانی و دشواراست و مبارزه ای دراز مدت و پیچیده را می طلبد. درکشورما علاوه بر دیو استبداد حاکم، تضاد ها و تناقضات متراکمی همچون عقب ماندگی فرهنگی، اجتماعی و صنعتی، خشونت و بزهکاری بالنسبه فراگیر، مردسالاری، فقر و تنگدستی خانمانسوز باهمه پیامدهای اجتماعی و فرهنگی ناهنجار آن، بیسوادی و عقب ماندگی شدید سیستم آموزشی و غیره همچون هیولایی جان سخت دربرایرماست و همه اینها عواملی است که می تواند تحت شرایط معینی حتی درصورت برکناری ناگهانی ج.ا.د زمینه ساز یک هرج و مرج گسترده و یک جنگ فرساینده داخلی گردد. یکی از دلایل درپیش گرفتن شیوه های نوین و قابل انعطاف درهمین دشواری و طولانی بودن راه برقراری دمکراسی و حاکمیت مردم درایران درتوجه جدی به این واقعیات نهفته است.

بدین ترتیب درطرح شعار انتخابات آزاد قبل ازآنکه سخن بر سر «ایجاد توهم» نسبت به «استحاله» دردرون رژیم و یا کپی برداری ازتحولات اروپای شرقی باشد، بحث برسرآن است که کدام مشی سیاسی درجهت برقراری دمکراسی بجای استبداد درست تر است. طرح شعار انتخابات آزاد درحقیقت نمایانگر سرشت و انگیزه های انساندوستانه و مسالمت جویانه و فرهنگ تجدد خواهانه اپوزیسیون دمکراتیک است و تلاش و احساس مسئولیت ما برای اجتناب از خشونت، قهر و خونریزی و مخالفت عمیق ما با روحیه انتقام جویانه و تخریب گرانه را درعمل و ازهمین امروز آشکار می سازد. این مشی درعین حال درتقویت نیروهای آزادیخواه داخل و خارج کشور و اعمال فشارهای شدید تر به رژیم مؤثرخواهد افتاد. ذکر این نکته نیز ضروری است که مبنای سیاست گذاری و مشی ما، نه صرفاً برپایه مخالفت و ضدیت هیستریک با رژیم ج.ا.د بلکه بایستی برخواست دمکراسی و حاکمیت مردم و قانون استوار باشد. براساس چنین درکی، ازجمله سیاستهای ائتلافی ما درتقویت همه نیروهای ملی و دمکراتیک داخل و خارج کشور و تلاش برای اتحاد عمل سیاسی با آنها متناسب بادرجه و میزان پایبندی به دمکراسی و حقوق بشرکه خود امری نسبی و درچهارچوب رشد سیاسی و فرهنگی جامعه ایران است، کیفیت نوینی می باید و توهمات و دل نگرانیهای تابجا در تکرار خطاهای سهمگین گذشته درهمکاری بانیروهای آدمخوار «خط امام» فرو می ریزد. همچنین براساس چنین درکی بنظرم درهر زمینه ای که رژیم کنونی زیرفشار واقعیات زندگی و مبارزه مردم و نیروهای سیاسی دمکرات و الزامات جهان معاصر، ناگزیر به انجام اقدامات مثبتی به سود لیبرالیزه کردن فضای سیاسی کشور وخواستهای مردم، می گردد، بجای سیاست سنتی افشاگری و مخالفت خوانی کور، می توان ضمن حفظ موازین اصولی و دموکراتیک و طرح انتقادهای ضروری، به تأیید این یا آن سیاست و اقدام مشخص مثبت، بدون ایجاد توهم نسبت به کلیت رژیم، پرداخت. بعنوان نمونه اقدامات

و نزدیکی به غرب و صنعتی کردن کشور راندنبال می کند، رژیم مجبورشده است تا حدی افکار عمومی و توقعات جهانی را به حساب آورد، که پذیرش نماینده سازمان ملل متحد برای بررسی وضعیت حقوق بشر درایران، علیرغم برد محدود آن از نشانه های آن است. به علاوه شدت نارضایتی مردم از رژیم و طرح درخواستهای گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درداخل کشور، حضور و فعالیت نیروهای سیاسی ملی آزادیخواه همچون امضاءکنندگان نامه ۹۰ نفره و یا روزنامه نگاران و دیگر فعالان تجدیدخواه فرهنگ و هنر درداخل کشور، دمکراتیزه شدن بخش بزرگی از اپوزیسیون چپ و راست خارج ازکشور در راستای طرفداری از دمکراسی و حقوق بشر از دیگر عواملی هستند که درصحنه سیاسی ایران درچهارچوب همین رژیم ج.ا.د به اشکال گوناگون نقش بازی می کنند، بنا به ملاحظات فوق، بنظرم بجای تلاش درراه براندازی و محو فیزیکی و قهرآمیز رژیم قرون وسطایی حاکم، باید درراه تدارک پیروزی معنوی و مسالمت جویانه مردم و نیروهای سیاسی بر استبداد حاکم مبارزه کرد. تلاش در راه عقب راندن رژیم از مواضع استبدادی و طرح مطالبات و پیشنهادات مشخص و قابل انعطاف از الزامات این مشی سیاسی دمکراتیک و همچنین مؤثرترین شیوه سیاست گذاری در شرایط کنونی است. هم اکنون خواستها و پیشنهاداتی از قبیل آزادی کلیه زندانیان سیاسی، لغو حکم اعدام درایران، اعلام عفو عمومی برای بازگشت هزاران پناهنده خارج ازکشور به ایران، آزادی مطبوعات، آزادی بیان و عقیده، آزادی احزاب و سندیکاها، تأمین اشتغال برای انبوه میلیونی بیکاران، طرح پیشنهادات مشخص جهت حل معضل کمربند گرانی و دیگرخواستهای رفاهی مردم می تواند بعنوان خواستهای روز اپوزیسیون دمکراتیک مطرح شود. طرح این خواستها و بسیج مردم برای تحقق آنها از مهم ترین و مقدم ترین گامهای ضروری درمبارزه برای بازگشت فضای سیاسی کشور و تأمین نسبی خواستهای معیشتی و رفاهی مردم است. در روند دستیابی به این خواستهاست که پیشنهاد برگزاری انتخابات آزاد در خارج از چهارچوب قانون اساسی ج.ا.د بعنوان هدف و استراتژی مرحله ای برای تأمین دمکراسی و حاکمیت مردم ایران اهمیت محوری می یابد و می تواند به بسیج و محور اتحاد عمل حداکثر نیروهای سیاسی و مردم ایران منجرشده و پشتیبانی وسیع ترین نیروها و محافل آزادیخواه و مدافع حقوق بشر در سطح بین المللی را برانگیزد. بنابراین بعقیده من طرح شعار انتخابات آزاد ضمن آنکه ازهم اکنون می تواند بعنوان یک پیشنهاد وخواست استراتژیک اپوزیسیون دمکراتیک ایران مطرح شود و مورد تبلیغ و روشنگری وسیع قرارگیرد، به مفهوم بی توجهی به مبارزه برای ایجاد پیش شرطهای ضرور حداقل، یعنی گشایش فضای سیاسی کشور و تلاش برای بهبود نسبی و تدریجی اوضاع مشقت بار زندگی مردم نیست. با چنین درک و برنامه عملی است که می توان تعادل قوای سیاسی و اجتماعی کشور را گام به گام به سود نیروهای آزادیخواه و مدافع حاکمیت مردم که شرط حتمی استقرار دمکراسی بجای استبداد است تغییر داد و به سهم خود مانع از تحمیل ناگزیر قهر و استمرار استبداد به مردم درغلبه

کمیته سوند سازمان فدائیان خلق ایران به بهانه انتقاد به مقاله «جوابی کوتاه به دوسؤال کوتاه نشریه فدائی» مندرج در شماره ۲ راه آزادی، اعلامیه خشم آلوی علیه حزب دمکراتیک مردم ایران در شماره ۱۷ نشریه فدائی منتشر کرده است. لحن و مضمون خصومت آمیز و تحریف گرانه این اعلامیه تنها مایه تلسف و دریغ است.

از آنجا که باوجود انتقادات گوناگون، ما سازمان فدائیان خلق ایران را از متحدین طبیعی خود و بعنوان یک نیروی چپ دمکرات می شماریم و بخصوص از آنجا که هرگونه مقابله به مثل و برخورد خشن و انتقامجویانه و کشمکش های بیزارکننده گروهی و فرقه ای را مفایر اندیشه و فرهنگ دمکراتیک و سازنده میدانیم، تنها به ارائه توضیح کوتاهی درباره یکی از مهم ترین ستاویزهای اعلامیه فوق یعنی تحریف سخنان فرهاد فرجاد در سوند اکتفا می کنیم اعلامیه مذکور پس از کاربرد شدیدترین حملات فردی علیه فرهاد فرجاد، برای اثبات اتهامات مطروحه علیه ایشان و سپس حزب دمکراتیک مردم ایران، علت قید شعار سرنگونی در چند شماره نشریه راه آزادی را از قول فرهاد فرجاد به غلط «اشکال چایی» و «تلاشی برای سرپوش گذاشتن بر اختلافات درون حزبی» عنوان کرده است.

برخلاف این ادعا، فرهاد فرجاد در جلسه مورد اشاره پس از توضیحات مفصلی درباره مسئله سرنگونی و ارائه نظرات خود در این خصوص، ضمن مخالفت با قید هرگونه شعار در نشریه، علت چاپ این شعار در راه آزادی را اشکالات فنی و علمی مطرح کرد، ایشان در توضیح این علت، بویژه بر طبیعی بودن چنین اشکالاتی در یک حزب دمکراتیک و ژند که بر پایه سانترالیسم و فرماندهی و فرمانبری عمل نمی کند و هر نظریه ای حتی اگر مصوبه ارگانهای حزبی باشد، برخلاف شیوه ها و قواعد احزاب تمرکزگرا و سنتر به فدریت و یا به صدا درآوردن یک زنگ و صدور بخشناما نمی تواند به اجرا گذاشته شود، تاکید جدی نمود.

برخلاف ادعای اعلامیه فوق الذکر، توضیحات فرهاد فرجاد نه تنها درجهت سرپوش گذاشتن به روی اختلافات طبیعی درون حزبی درباره مسئله سرنگونی نبود، بلکه برعکس تاکید ایشان بر ضرورت شرکت فعال همه رفقا و علاقمندان بانظرات مختلف سیاسی درجهت بازکردن و تعمیق مباحث سیاسی و مسایل واقعی و روز اپوزیسیون بود.

علاوه بر اینها، تنوع اندیشه و نظر و برخورد صریح و ساد و بیادگاهها یکی از وجوه مشخصه حزب دمکراتیک مردم ایران و دیدی تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد.

هیئت هماهنگی سازمان سوند حزب دمکراتیک مردم ایران

آبانماه ۱۳۶۹

نسبتاً مؤثر اخیر رژیم در زمینه جلوگیری از افزایش بی رویه جمعیت، به لحاظ اهمیت آن برای منافع و مصالح نسل کنونی و آینده ایران، از جمله این نمونه هاست.

تردیدی نیست که بدون پایان دادن به حاکمیت سپاه و مستبد کنونی، برقراری دمکراسی و حاکمیت مردم در ایران امکان پذیر نیست. مبارزه پیگیر مردم و تلاش متحدانه همه نیروهای ملی و دموکراتیک از طریق طرح خواستها و مطالبات مشخص سیاسی، اجتماعی و رفاهی و به عقب راندن تدریجی رژیم و پیشنهاد برگزاری انتخابات آزاد بعنوان شعار مرحله ای، مطمئن ترین مسیر دستیابی به این هدف است.

محسن حیدریان

مهرماه ۱۳۶۹

## به یاد اردشیر

اردشیر آوانسیان در مهرماه ۱۳۶۹ (اکتبر ۱۹۹۰) در سن ۸۶ سالگی درگذشت و همه دوستان و آشنایان خود را داغدار کرد. اردشیر از سال ۱۹۲۲ که به سازمان جوانان حزب کمونیست ایران پیوست تا همین اواخر که بیماری او شدت گرفت و سکتا ناقص قدرت کارکردن را از وی سلب نمود، همچنان فعال و با سرنوشت چپ و کمونیست های ایران در پیوند بود. در پیام خود به کنگره دوم حزب دمکراتیک مردم ایران، به فرزندان خود می گوید: «رفقای جوانم! توصیه من به شما مبارزان این است که همه کوشش خود را در راه وحدت تمام نیروهای چپ واقعی به کاربرید تا بتوانید به هدف های مقدسمان نائل گردید. برای شما نیروی بیش از پیش و توفیق دائمی آرزو مندم».

اردشیر میل شدیدی داشت تا چاپ شده خاطراتش را ببیند. در نامه ها و پیام هایش آن را بروز می داد. همه کوشش های ماه های اخیر ما برای تسریع در تهیه و چاپ خاطرات وی بی حاصل ماند. پیک اجل شتاب بیشتری داشت. کتاب خاطرات در آستانه چاپ بود که خبر ناگوار مرگ او فرا رسید.

اینک برای تجلیل خاطره وی و معرفی توأمان شخصیت اردشیر و کتاب خاطراتش، خلاصه شده مقدمه ای را که ویراستار (بابک امیر خسروی) بر خاطرات وی نگاشته است، ذیلاً می آوریم.

در یک سو گرایش مسلط و عمده آن است که همین سیما و استخوان بندی حزب را نگه دارد و از این رو در عین گسترش پایه های توده ای آن، بر گسترش پیوند با بورژوازی ملی و لیبرال و اقشار دمکرات جامعه بای می فشارد و چون یک نیروی سیاسی، شرکت در مجلس و دولت درگیر شدن با بازی های سیاسی در مقیاس کشور را حتی با رده های بالای جامعه ضروری می داند. نماینده برجسته و پیگیر و تام مرگ وفادار به این گرایش، رفیق نقیذ ایرج اسکندری است. علاقمندانی که خاطرات اسکندری را خوانده اند، از روی گفته ها و روایت ها و موضعگیری های وی، بی تردید به وجود چنین گرایشی پی برده اند.

در قطب مقابل آن، اردشیر آوانسیان، این کمونیست سابقه دار و پراعتبار، اما تندرو و رادیکال و چپ رو قرار دارد که پس از یازده سال امارت، از تبعیدگاه بندرعباس راه می افتد و با دوام تأخیر، سر می رسد و از اینکه حزب کمونیست تشکیل نداده اندسر می خورد و با اکراه به تشکیل حزب توده ایران تن می دهد. اما لحظه ای از پای نمی نشیند و تلاشش آنست که به انکاء کمونیست های انگشت شمار و کم مایه و دمکرات های انقلابی، همین حزب توده ایران را به حزب کمونیست و با ایدئولوژی مارکسیست-لنینیست فرا رویند. خاطرات اردشیر که یک مرحله تاریخی از حیات حزب توده ایران در سال های ۱۳۲۰-۱۳۳۶ را دربر می-گیرد، آئینه روشن نمای این گرایش است.

اردشیر با همکاری حزب توده با معسطنی خانج، در چارچوب روزنامه مردم هدفلیست مخالف است و به مبارزه با آن برمی خیزد. شرکت اعضاء حزب توده در دولت قوام را سازش با بورژوازی می داند، بورژواک های مارکسیستی تشکیل می دهد، اعتصاب راه می اندازد و چون رهبران حزب را سازشکار و بورژواشن تلقی می کند؛ تکت روی کرده و به اقدامات متعددی، بدون موافقت و اطلاع کمیته مرکزی دست می زند. البته اوضاع و احوال پلیدشو و ملوک الطوائفی، سال های اول تکیون حزب توده را هم نباید از نظر دور داشت. آزموی دیگر، این تلاش ها در شرایطی صورت می گیرد که کمونیست ها انگشت شمارند و از سطح آگاهی و معرفت بسیار نازلی برخوردارند.

رفیق اردشیر که خود انسان پاک و بی الایش و مبارزی پرشور و بی تاب و ملاتقت است، دیگران را از موضع و کیفیت و دیدگاه های خود می سنجد و چون آنان را آنگونه که می خواهد نمی یابد، به انتقاد می نشیند و از خیلی ها به بدی یاد می-کند و گاه ناسزا می گوید و در برخوردش خشک و یکسنگر است.

از خواندن خاطرات ایرج و اردشیر، خواننده درمی یابد که این دو شخصیت، نماینده دو دنیای متفاوتند که در عین حال از جهاتی، خاطرات آنها مکمل هم است و عناصر و مبانی لازم و مفیدی را برای تعمق و ارزیابی عینی تر درباره حزب توده ایران، به جویندگان حقیقت و واقعیت حزب عرضه می دارد. قصد ما این نیست که به روال گذشته، از میان این دو گرایش یک جهت را حق و دیگری را باطل بخوانیم. اساساً پرورشی جامع و اظهار نظر قاطع درباره جوینات حزب توده و تاریخ آن نیاز به کار مستقل و جدی دارد. و از حوصله این مقدمه خارج است به خصوص که واقعیت حزب توده ایران فقط در این دو گرایش خلاصه نمی شود. گرایش ها و جریانات دیگری هم در حیات حزب توده نقش سرنوشت سازی داشته اند. منظور ما از اشاره به این دو گرایش صرفاً از آن جهت است که چون حزب دمکراتیک مردم ایران تصادفاً به انتشار خاطرات برجسته ترین نمایندگان این دو گرایش توفیق یافته است، لذا خوانندگان گرامی را با این جنبه از واقعیت حزب توده ایران آشنا می سازد تا هنگام مطالعه هر یک از این دو خاطره، چهار یکسونگی نشوند.

۲- توجه به یک ویژگی در شناخت شخصیت اردشیر، اهمیت دارد. او نمونه کمونیست های متأثر از انقلاب اکتبر و نوسندار سابقان و بی شائبه اتحاد شوروی بود. وی به شوروی به این باور که مهد سوسیالیسم ایده آل وی است، عشق می ورزید و به چشم دژ انقلاب جهانی، مدافع استقلال ایران و حامی رنجبران و توده های محروم کشور و طرفدار دمکراسی و آزادی به آن می نگریست.

اردشیر در ۱۸ سالگی به حزب کمونیست نوپای ایران پیوست. در ۲۰ سالگی در دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق در مسکو به تحصیل پرداخت و در شور و هیجان سال های اول بعد از انقلاب اکتبر، شیفته آن شد.

اردشیر احساسات خود را چنین توصیف می کند: «در دور امرو من با تمام شوروی ها همکاری داشته ام و دوستی فوق العاده ای داشته ام (منظور ایشان سال های اول تاسیس حزب توده است). با عده زیادی از

خوسند و مسرومیم که به این وسیله، خاطرات رفیق اردشیر آوانسیان، این یادگار مجسم و فراموش ناپذیر جنبش کمونیستی ایران را در اختیار علاقمندان به جنبش چپ و به ویژه نسل جوان قوام می دهیم. رفیق اردشیر از اولین اعضاء و فعالان و رهبران حزب کمونیست ایران بود که پس از آزادی از زندان رضاشاه، در شمار مؤسسان و سازندگان و رهبران طراز اول حزب توده ایران درآمد.

بایداری، سرسختی و شجاعت در برابر دشمن و در زندان ها و تبعیدگاه ها؛ ایمان راسخ و خلل ناپذیر به دفاع از حقوق محرومان و ستمکشان ایران و جهان؛ صداقت و سادگی، وک گوئی و یگدنگی و سازش ناپذیری، توأم با مهربانی و انسان دوستی و از همه بالاتر عشق به ایران و ایرانی، از شخصیتی که اکنون در ۸۶ سالگی و پس از ۷۰ سال تلاش، در عین کهولت و بیماری به سر می برد اما هنوز شعله مبارزه و شور انقلابی در قلبش زیبانه می کشد، یک انسان دوست داشتنی و رؤیایی ساخته است.

انگیزه اولیه ما از انتشار خاطرات رفیق اردشیر، شناساندن او و همچنین مسیر مبارزات روزمره و سیاسی وی به نسل جوان، و قدرشناسی از این پیر دیر است. سپس از اینکه در روی آن، تلاش ها و فداکاری های هزاران هزار دهقان و کارگر و روشنفکر مترقی جامعه خود را نشان دهیم که از فدای سقوط رژیم مطلقه رضاشاه، با چه فداکاری ها و دادن قربانی های بسیار، در راه تکیون و گسترش حزب توده ایران و ایجاد اتحادیه های سرتاسری کارگری و دهقانی شهر و روستا کوشیدند. با این امید و انگیزه که این حزب حافظ منافع آنها و آزادی و استقلال ایران باشد. افسوس که آن همه فداکاری و از جان گذشتگی- که با گوشه هائی از آنها در همین خاطرات آشنا می شویم- به علت سرسپردگی یک عده و دخالت های مستمر خارجی در امور داخلی حزب و سرکوب های پی در پی ارتجاع ایران به فنارت.

خواندگان این خاطرات، در جریان اوضاع و احوال سال های جنگ جهانی دوم، اشغال ایران از سوی متفقین و پیامدهای حضور ارتش سرخ در شمال کشور و به ویژه آذربایجان قرار خواهند گرفت و از تأثیرات و چگونگی دخالت های مستمر آنها آگاه خواهند گردید.

بیده می شود که چگونه وقتی نیروهای مردمی و مترقی در کشور قوی هستند و دمکراسی نسبی در جامعه برقرار است، شاه و مستگاه حاکم راه و روش ملتزمانه و سازشکارانه و مداخلات جویانه پیشه می کنند اما به مجرد اینکه تناسب نیروها به نفعشان عوض می شود، شایخ و شانه می کشند و آن سرچماق را نشان می دهند.

اردشیر می نویسد: سرلشکر ظفرالدوله مقدم، برادر صمدخان شجاع الدوله معروف که در انقلاب مشروطیت از مستبدان خونخوار بود، به اصرار از وی تقاضای ملاقات می کند و می گوید: «شاه می خواهد مرا به عنوان فرمانده قوای آذربایجان روانه آن سامان بکند، نظر شما چیست؟ اگر موافقت من خواهم رفت ولی اگر مخالفت منصرف خواهم شد. از شنیدن حرف های او در درون خود گفتم: چاشنی طبقه کارگر ایران! ببین چه کارهایی تو می کنی؟ همین امیر لشکر در روزهای اول در تبریز حتی نمی خواست با من و امیر خیزی صحبت کند. او اصلاً ما را آدم حساب نمی کرد. حالا خبردار ایستاده، به نماینده کارگران تلقی می گوید و احترام می گذارد. خوشحال بودم از اینکه طبقه کارگر این همه نفوذ پیدا کرده و از من که یک دهقان زاده بودم، نه مالی دارم و نه مقامی، این چنین حساب می برد».

برای بهره گیری بیشتر از این خاطرات و درک جامع و همه جانبه از برخی از اظهار نظرها و موضع گیری های آن، توجه به نکات زیر را برای خوانندگانی که با تاریخ و مسائل درون حزب توده آشنائی کافی ندارند، می توان مفید باشد:

۱- حزب توده ایران از آغاز به صورت یک حزب چپ و دمکرات و فراگیر، همچون حزبی سیاسی و غیر ایدئولوژیک و پراساس یک برنامه ساده، مبتنی بر ۵ اصل: استقلال و تمامیت ایران، مبارزه با استعمار، برقراری دمکراسی و تأمین آزادی های فردی و اجتماعی، مبارزه با هرگونه رژیم دیکتاتوری و دفاع از زحمتکشان تشکیل شد. حزب توده ایران حزب همه طبقات زحمتکش کارگران، پیشه وران و روشنگران بود و رهبری آن نیز ترکیبی از ملیون و دمکرات های انقلابی و کمونیست ها بود.

اما از همان آغاز، حضور و عملکرد در روش، دو شیوه کار، دو دیدگاه و دو برخورد نسبت به حوادث و مسائل کاملاً محسوس است.

آذربایجانی های شوروی ملاقات و با آنها دوستی می کرده ام. با دور آن روزی خودم، فکر می کردم هریک از آنها توهی های کارل مارکس و لنین اند! بنابراین نهایت احترام و مهربانی را به آنها می - کردم. آنها نیز ظاهراً به من احترام می گذاشتند. ولی معلوم شد بعضی از آنها باطناً ناسیونالیست اند. چرا من این ها را توهی های مارکس حساب می کردم؟ من در شوروی تحصیل کرده بودم و در آن دوران که کسی بعد از انقلاب اکتوبر بود و هنوز در انسان ها مهر انقلاب باقی مانده بود و اصولاً کمونیست های شوروی مردمان باشرف و با ایمان و از خودگذاشته بودند. من فکر می کردم حالا که از آن تاریخ ۱۶ سال گذشته، کمونیسم به صورت عمیق تری بین مردم نفوذ کرده و جوانان این دوره بیشتر به کمونیسم نزدیک شده اند. بعدها معلوم شد که من خیلی در اشتباه بوده ام. زندگی غیر از اینها بوده است. (تکیه از ویراستار).

با اطمینان می توان گفت که علاقه و احساسات اردشیر به اتحاد شوروی، چون توره ها، تولیاتی ها، تلمن ها و سلطان زاده، لره، حسابی، نیک بین، مرتضی علوی، ارانی و - از باور و از ایدئولوژی کمونیستی وی نشأت می گرفت. ملاقات ها و همکاری های او با نمایندگان حزب کمونیست اتحاد شوروی و حتی گزارشات او به کمیترن را، که در خاطراتش به آنها اشاره می کند، باید در کادر روابط کمیترن و فرهنگ مسلط آن روزی میان کمونیست ها دریافت، نه پیش از آن.

به یقین می توان شهادت داد و مسیر زندگی سیاسی او، به ویژه در بزنگاههای تاریخی ثابت می کند که اردشیر یک کمونیست ایرانی مستقل بوده است و نه عامل و وابسته به شوروی. تماس های او با مقامات کمیترن و شوروی، به عنوان نماینده رسمی حزب توده بود. «مرکز کمونیستی» که اتفاقاً در قیاب او وقتی که هنوز در تبعید بود، تشکیل می شود و اشخاصی چون ایرج اسکندری، رادمنش و دکتریزدی در ترکیب آن بوده اند، وی را به عنوان نماینده حزب در نامه ای به دیمیتروف معرفی می کند. اردشیر آن قماش افراد حزبی را که تماس های انجمنی با مقامات شوروی می گرفتند، چنین توصیف می کند: «اینها اکثر اشخاص شانزلاتاند. کسی که بتواند از راه این تماس ها در حزب به مقامی برسد، وای به حال این حزب» اردشیر از سخالت های مقامات شوروی در امور داخلی ایران و حزب همیشه ناآلن و به آن معترض بود. در جایی می نویسد کنسول شوروی که ماتریف نامی بود به من گفت استنادار (آذربایجان) خیلی میل دارد با تو ملاقات بکند. من خیلی بگر شده و گفتم خوب داداش، من ایرانی، ام چه ایرانی- پای تو را چرا به میان می کشد و می خواهد به وسیله تو با من ملاقات کند؟ باز در شوکه از این سخالت ها می نویسد: «درست است که ما دوستدار شوروی بودیم اما آنها نمی فهمیدند که ما انقلابی ایرانی هستیم بنابراین شخصیت انقلابی ایرانی مان را باید در درجه اول قرار دهیم.

در سفرم به ایروان، در شهریور ۱۳۶۸ که به قصد دیدار اردشیر صورت گرفت، او بخش هایی از خاطراتش را که به قلم نیاروده است به من دیکته کرد. از جمله می گفت: «برای برگزاری جشن مشروطه در تبریز، صحبت از این بود که چه مسیری عبور کنیم و کجا میتینگ برگزار کنیم. یکی گفت فلی اوف گفت است. مسیرتان از فلانجا باشد! عصبانی شدم و گفتم به او چه مربوط است! خودم بودم پانگان، چشم آذر و میرحجی دولتی با مقامات شوروی مربوط بودند و جزئیات را با آنها در میان می گذاشتند.» شخصیت مستقل اردشیر و پای بندی وی به تمامیت ارضی ایران اتفاقاً در همین ماجرای حساس و سرنوشت ساز آذربایجان چلوه گر می شود.

در یک بازنگری به گذشته و تعمق در سیر حوادث، ملاحظه می شود که تبعید خلیل ملکی از تبریز در اوایل مرداد ۱۳۲۸، دلگ کردن اردشیر در همان وقت به بهانه ماجرای لیلیوان و بالاخره برداشتن علی امیرخیزی از مسئولیت کمیته ایالتی تشکیلات آذربایجان، حلقه های به هم پیوسته زنجیری بوده است که اوضاع را برای تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و الحاق سازمان ایالتی حزب توده ایران با ۶۰ هزار عضو را به آن فراهم ساخت. روشن می شود که هدف جز از سر راه برداشتن سدی نبود که شخصیت های مستقل و ایران دوست و فرزندان فرزانه و شریف آذربایجان، می توانستند در برابر نقشه های شیطان میوه جعفر باقراوف و شوروی به وجود آورند. اردشیر در خاطراتش، آنجا که از ناپدید شدن بی ریا صحبت می - کند - «بعدها معلوم شد برای آماده کردنش برای الحاق اتحادیه های کارگری آذربایجان به فرقه دمکرات و همکاری با پیشه وری به باکو برده بودند - چنین می - نویسد: «در این باره از شوروی ها پرسیدم، این نامرده ها حقیقت را به من نگفتند. بعداً هم از گروه و کنار شدیم عده ای علیه حزب توده و من و امیرخیزی انتشاراتی می دهند که معلوم شد در مرکز این تبلیغات، نمایندگان آذربایجان شوروی قرار داشتند و نقشه های مفصلی بر سر دارند.»

تعمق در ماجرای آذربایجان نشان می دهد که چگونه مطامع خارجی که ممکن است حتی از سوی کشورهای سوسیالیستی باشد که در دیدگاه آذیخواهان و انقلابیون ایران در لحظه تاریخی، نمونه همسایه ایده آل و مدافع استقلال ایران به شمار می رفت، و همراه با بازیگری و مشارکت عده ای از افراد خود فروخته و خود یافته «خودی» می تواند احساسات بی شائبه توده های وسیع مردم را که از ظلم طبقاتی و ستم ملی جانشان به لب رسیده است و نیتی جز از میان برداشتن ظلم و بی عدالتی و تأمین آزادی و برابری نداشته اند، با زرنگی و عوام فریبی، دستکاری کرده و افکار عمومی بسازند. چه بسا اگر ترندفشان می گرفت و زورشان می چربید و با رای آزاد آن ها، بخشی از ایران را جدا کرده و سرنوشته آذربایجان شوروی پیوند می زدند. تازه بعد از ۷۰ سال و افتادن پرده ها و برملاشدن داده ها معلوم می کرد که مردم آذربایجان شوروی نه به حقوق ملی دست یافته اند، نه به آزادی رسیده اند و نه از امنیت و رفاه و زندگی بهتر برخوردار بوده اند.

اردشیر از مخالفان سوسخت ماجرائی بود که «از مهابتران» به نست فرقه دمکرات برای تجزیه آذربایجان از ایران، تدارک می دیدند. وی در ملاقات ایروان نقل کرد که: «وقتی جریان تشکیل فرقه و الحاق کمیته ایالتی آذربایجان را که بدون موافقت و اطلاع کمیته مرکزی حزب توده صورت گرفته بود، شنیدم، جلسه کمیته مرکزی تشکیل شد. همه عصبانی و ناراحت بودیم ملکی به خصوص داد می زد و جلسه شرع بود. قرار گذاشتیم که رهبری حزب کمونیست شوروی نامه ای بنویسیم تا ایرج که عازم فرانسه بود به عبور از مسکو آن را برساند. مضمون آن تا آنجا که به خاطر دارم اعتراض به جریانی بود که در آذربایجان به وجود آورده بودند که می خواستند جدا از بقیه ایران عمل کرده و دنبال راه حل عملی بودند. ما می گفتیم که اگر شرایط انقلابی در کشور موجود است باید به نام ایران و دمکراسی بپلشد نه برپایه مساله ملی و برای آذربایجان تنها. می گفت: «در این مورد حتی با الهیار صالح صحبت کردم و او برای اقدامی که سرتاسری باشد توافق داشت.»

در باره ضمیمه ناگهانی او در چنین روزهای سوال کردم که بعضی ها گفت و نوشته اند که اردشیر را رفقای شوروی زندانی کرده اند. (بگذاریم از اینکه کل جریان را از نظر تاریخ و موضوع تعریف کرده اند) جریان را توضیح داد. می گفت «شوروی ها می دانستند که مبتکر و مسبب اصلی این مخالفت من هستم. لذا مرا بردند مسکو و با خیلی عزت و احترام در یکی از خانه های کمیته مرکزی پذیرائی کردند. بعد از چند روز رفیق مسئولی از کمیته مرکزی آمد و نظرم را درباره مسائل مختلف پرسید. درباره جریان تشکیل فرقه، موزه کمیته مرکزی را توضیح دادم و هنرهای ادبیات محلی و جدا از بقیه ایران را تشریح کردم.»

نظر او را درباره نخست وزیری قوام می خواهند و اردشیر دلایل مخالفت خود را می گوید. البته شوروی ها از مدت ها پیش از موضع او باخبر بودند و از مشاجره لفظی تند او با ماکسیموف سفیر شوروی که در حضور همگان، در مهمانی سفارت شوروی به مناسبت انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) رخ داده بود، اطلاع داشتند...

اردشیر تعریف کرد که در مسکو «چندین روز متوالی، و فغانی که از کمیته مرکزی آمده بودند، با وی به گفتگو می نشینند و به او اطمینان می دهند که مساله جدائی آذربایجان در میان نیست و قصد آن است که به زوال انقلاب مشروطیت، آذربایجان مرکز انقلابی برای تأمین دمکراسی در تمام ایران باشد. اردشیر بر اساس اعتمادی که با دور آن روزی خود به شوروی ها داشت و با باور به گفتار آن ها به ایران برمی گردد و همراه با سایر اعضاء کمیته مرکزی به این امید که آذربایجان گویا دوباره دارد نقش گهواره ازای را ایفا می کند، از هیچ کمکی به پیشرفت کار فرقه دمکرات فروگذار نمی کند.

به احتمال قوی، رفقای شوروی می خواسته اند به بهانه مشورت و نظرخواهی و بحث و گفتگو، اردشیر را در آن روزهای سرنوشته ساز از تهران دور و او را خنثی کنند. در همین روزهای اقامت او در مسکو است که قوام رای اعتماد می - گیرد و فراکسیون توده به نفع او رای می دهد. با در نظر گرفتن توازن آرای موافق و مخالف (۹۰-۰)، و با توجه به نفوذ او در کمیته مرکزی و سرسختی اش در مخالفت با قوام و با جریان آذربایجان و شخص پیشه وری، دور کردن اردشیر از مجلس و از تهران در آن روزها، معنی پیدا می کند.

می دانیم که علی رقم آن همه سابقه مبارزاتی و نقش پیش کسوتی، اردشیر در کنگره دوم (اردیبهشت ۱۳۲۷)، به عضویت کمیته مرکزی انتخاب نمی شود. علت را چویا خدم. می گفت از قرار در آستانه کنگره، طبری و کشاورز و یک نفر دیگر که به خاطر نداشتن با رفقای شوروی در سفارت (گویا با علی اوف) ملاقات می کنند و از وضع سه رفیقی که بعد از شکست آذربایجان و هجوم ارتجاع از کشور خارج شده بودند سوال می کنند (منظورشان اردشیر، کامیخ و اسکندری است). از قرار قصدشان این بوده است که بدانند برگشتنی هستند یا نه؛ و در واقع به انتخاب آنها در کمیته مرکزی نظر داشتند. نماینده شوروی به دروغ می گوید که اردشیر مشغول کارهای مهم بین المللی است، او را به حال خود بگذارید ولی آن نونفر دیگر را اگر خواستید، انتخاب کنید! که خصومت با اردشیر در اینجا آشکارا مشاهده می شود. در این میان بی تردید موضع دشمنان گردانندگان و نمایندگان حزب کمونیست آذربایجان شوروی جای ویژه ای داشت. می گفت: «باقراوف از دست من عصبانی بود. چون سیاست او را در آذربایجان نمی گذاشتم عملی بود. از آغاز، همان راه افتادن حزب توده مانند کالی او بود. روس ها خوشحال بودند که کار ها پیش می رود. ولی باگوشی ها وقتی سرا می دیدند مثل اینکه فاسق مادرشان را دیده اند. از زیر همیشه علیه من تبلیغ می کردند.» برای توضیح مطلبی که فوقاً نقل شد، تعمق در کتاتی که در متن خاطرات اردشیر درباره سرهم بندی «سازمان زحمتکشان آذربایجان»، شایان توجه است. این سازمان را بلافاصله بعد از ورود ارتش سرخ و حتی قبل از تشکیلات حزب توده در آذربایجان به دست عده ای از مهاجرین می خرید به اغواء نمایندگان آذربایجان شوروی تشکیل می - دهند. آیا میان این اقدام و تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در چهار سال بعد ارتباط منطقی وجود ندارد؟ آیا این دو امر از سرچشمه واحدی آب نمی خوردند و نیت واحدی را دنبال نمی کردند؟

رفیق اردشیر در پلنوم وسیع چهارم (تیرماه ۱۳۳۶)، از سوی کاربدها، همراه با ما جزء ۱۰ نفری است که به عنوان مشاور (ناظر) انتخاب می شود. و فقط در پلنوم وسیع هفتم (مرداد ۱۳۳۹) به عضویت اصلی کمیته مرکزی انتخاب می شود. لکر این داده ها را از آن جهت لازم می بینم که اردشیر در بیوگرافی پیوسته که به خواهش ما تنظیم کرده است، به این موارد اشاره ننموده است.

احترام عمیق من به شخصیت والای اردشیر و اطمینان به اصلیت و سازش ناپذیری و استقلال عمل و اندیشه او، در جریان پلنوم یازدهم حزب (دیماه ۱۳۴۲) در ماجرای اخراج قاسمی و فروتن و تعلیق سفارتی، ظلمت یافت. دانشانم غم انگیز این ماجرا مفصل است و من در نامه ای که همان وقت به بوروی حزب نوشتم، به آن پرداخت ام. شاید در فرصت مناسبی به انتشار آن دست بزنم. اما آنچه در اینجا در ارتباط با اردشیر گفت دارم به اجمال از این قرار است: مساله گروهی این پلنوم کمیته مرکزی، تصمیم گیری درباره سه نفری بود که در پاسخ به پرسشی از همه اعضاء کمیته مرکزی، درباره اختلافات تازه آغاز شده جنبش جهانی کمونیستی بین شوروی و چین، مواضع نسبتاً معتدل مائونیستی اتخاذ کرده بودند. اکثریت قاطع کمیته مرکزی، صرفاً به این علت که این رفقا دارای گرایش های فکری مائونیستی هستند، با اخراج آنها مخالف بوده اند. اما عده ای در رأس آنها غلام بیچی و کوچک ابدال های وی چون صفری و لاهروی خزانها اخراج بودند و به عنوان اعتراض به تصمیم کمیته مرکزی، جلسه را ترک گفتند. وقتی تشن در پلنوم بالا گرفت، رفقای شوروی در جریان ماجرا قرار گرفتند و با خشونت با حضور افرادی با گرایشات مائونیستی در کمیته مرکزی مخالفت کردند. از این لحظه ورق برگشت. نوکران و کسانی که مسعود به قله قدرت را در همافنگ کردن تارهای سرتی مواضع خود با امواج سیاست شوروی و خواست های اساسی رفقای شوروی می دیدند و نیز برخی از اعضاء غیر وابسته، اما ضعیف النفس، که سال ها برای حفظ موقعیت خود از شعار توجیه گرانه:

درکف شیر تر خونخواره ای غیر تسلیم و رضا کوچاره ای

پیروی می کردند، دست به نست هم دادند و از رای خود برگشتند و به اخراج او در نظر و تعلیق سفارتی رای دادند و با این اقدام سنت رفیقیت و بیچارگی رهبری را افشا کردند.

در این میان راهمردانی چون اردشیر، امیرخیزی، نوشین و شاندرمنی و - سازش ناپذیر بر مواضع قبلی خود ماندند و شخصیت مستقل و والای خود را به نمایش گذاشتند. اما از میان آنها، موضعگیری علنی اردشیر معنی و وزن و ارزش ویژه ای داشت. زیرا وی نماینده کمیته مرکزی در دفتر مجله «صعل و سوسپالیسم» بود که هیات تحریری آن بعد از اشغال کمیترن و کمیترن، ملاً نقش آنها را در هدایت جنبش جهانی کمونیستی و در برقراری ارتباط میان آنها و القاء ایدئولوژیک جهانی به عهده داشت. در چنین نهایی رفقای شوروی به خصوص با احزاب کوچک چون حزب توده و نمایندگان آنها خوشی نداشتند و یاخی و کردن کش نمی خواستند. اردشیر با این رای خود نیم حزب توده و نمایندگان آنها خوشی نداشتند و یاخی و احساسی خود را به بازی گرفته بود. ولی انصافاً از این آزمایش سربلند بیرون آمد و جای آن دارد که از سوی فرزندان و نوادگان خود مورد ستایش قرار بگیرد.

۲- ارزش واقعی و اهمیت این خاطرات، به ویژه بخش هایی که به سخالت خارجی ها در امور حزب توده و ایران اشاره می کند، که خود دلیل سمرات و رک گویشی و بیانگوشی شخصیت مستقل وی است، وقتی به درستی سنجیده می شود که زمان نگارش و موقعیت تحریر آن در نظر گرفته شود. بخش عمده و اساسی این خاطرات بین سال های ۱۳۶۷ و ۱۳۷۲ در پراگ و ایروان، در اوج دوران بزرنش به نگارش آمده است. به همین مناسبت در نوشته آن ها بارها از زبان استعاره کمک گرفته اند و در به کارگیری اصطلاح های چون: «دوستان»، «بالا»، «حضرات» و یا آنجا که می گوید قازار سیمونیان «مأموریت» داشت، همیشه منظورش شوروی ها است.

درباره مقاله «نوآندیشی، یا اشاعه لیبرالیسم بورژوازی» به قلم م. آشنا در شماره «راه آزادی» چندین نامه و مقاله از سوی خوانندگان به دفتر روزنامه رسیده است که ما از آن میان دو مقاله طرح مباحث کهنه و دفاع از مفاهیم شکست خورده و انصاف در بینش، تعهد در نگرش را منتشر می‌کنیم.

## طرح مباحث کهنه و دفاع از مفاهیم شکست خورده

در نشریه راه آزادی، شماره ۵، مهر ماه ۶۹ مقاله ای تحت عنوان «نو آندیشی، یا اشاعه لیبرالیسم بورژوازی» به قلم آقای م. آشنا درج گردیده است که ظاهراً نقدی است به مقالات «ضرورت یک اتحاد بزرگ ملی» و «چرا جبهه جمهوری خواهان» (مندرج در راه آزادی شماره ۲ و ۳). قبیل از نخل به مضامین و محتوای مقاله م. آشنا نیست که ابتدا نظری به متد لوژی و سبک بیان ایشان بیندازیم. آنجا که م. آشنا مرتکب نوشتن میشود با شیوه و لحنی خصمانه و کج فرهنگ که یاد آور پلیمیک های سنتی و طرد شده گذشته است، مقاله اش را تزئین می‌دهد. «وقیح»، «چاپلوسی»، «ذلت بار و تهوع آور» بخشی از واژه هایی است که در نوشته م. آشنا به چشم می‌خورند.

جو فرهنگ سیاسی حاکم بر اپوزیسیون دمکراتیک ایران در سمت و سوی مثبت در حال تحول است و نوشته هایی به سبک و آهنگ مقاله م. آشنا یادگاری از ناپلویی فرهنگی و بیماری چپ سنتی است که متأسفانه بر فضای بحث ها و گفتگو های سالم و سازنده آسیب می‌رساند.

م. آشنا در ابتدای مقاله اش ادعای کهنه شده ای را طرح می‌کند که گویا «لیبرالیسم جدی ترین خطری است که هم اینک جنبش دفاع از دمکراسی را تهدید می‌کند» و در ادامه آن نیز «خواهان مبارزه و مقابله جدی با این گرایش در مجموع جنبش دمکراتیک می‌شود.» و نویسندگان مقالات «ضرورت یک اتحاد بزرگ ملی» از آقای محسن و «چرا جبهه جمهوری خواهان» از آقای بابک امیر خسروی را هم نیز جزء گرایش بورژوا لیبرالی می‌خواند.

برای ما که روزگاری جزء پیروان ایدئولوژی م. ل و ایده های «پرولتری» بودیم این حکم م. آشنا مقوله نا آشنایی نیست. ارائه چنین تصویری از لیبرالیسم، بویژه در ایران امروز، مخدوش بودن آن را در نخستین تأمل به تماشا می‌گذارد.

سؤالی که به ذهن خواننده خطور می‌کند، این است که در این مرحله از تاریخ مبارزات مردم ایران، «مجموع جنبش دمکراتیک» در وطن ما کدامند که بورژوازی لیبرال آنهم در مبارزه با دین سالاری و استبداد مذهبی، شامل آن نمی‌شود؟

عمق تأسف انگیز نظرات م. آشنا در خصوص گرایش بورژوازی لیبرالی و طمعان این جاست که بخشی از این گرایش، علیرغم انکار آقای م. آشنا، زیر پوشش جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت مردم ایران با انتشار شجاعانه نامه

سرگشاده ۹۰ نفری بنام دفاع از آزادی، تحت تعقیب و آزار دامنشان جمهوری اسلامی قرار دارند و با خشونت سرکوب می‌شوند. باید تأکید کرد که این بخش از اپوزیسیون متوقی و دمکراتیک ایران باتهام جدیت برای کسب آزادی و دمکراسی با شیوه های خاص سیاسی خود، مبارزه می‌کند و در کنار سایر مدافعان دمکراسی و آزادی قرار دارد.

لیبرالیسم به لحاظ سیاسی و اقتصادی در جامعه استبداد زده یا نظام دیکتاتوری مذهبی حاکم بر کشور، در این مرحله از مبارزه، مناسب ترین گزینه مردم ایران و آرزوی بنیادین جنبش دمکراتیک است.

### م. آشنا در تنگنای دیکتاتوری پرولتاریا

م. آشنا به نویسندگان دو مقاله پیشین ایراد می‌گیرد که «چرا مارکسیست ها (پیروان دیکتاتوری پرولتاریا) را با مدافعین دیکتاتوری خاندان پهلوی همسطح و همطراز کرده اید و هر دو را مؤلفه های استبدادی خوانده اید»

در این رابطه باید برای روشن شدن موضوع خاطر نشان کرد که هر دو نوع این دیکتاتوری ها توسط مبارزات و اعتراضات مردمی فرو پاشیده اند، یعنی اینکه، مردم با هر دو سیستم دیکتاتوری شاهی و «پرولتری» مخالف بودند و برای واژگون ساختن آنها خون داده اند ولی یک فرق اساسی بنظر من، بین این دو دیکتاتوری وجود دارد. خاندان پهلوی از موضع یک پادشاه به جامعه و مردم نگاه می‌کردند و دومی با اندیشه لنینی و بنام دفاع از حقوق مزد بگیران و «مدافعان واقعی دمکراسی» که، م. آشنا هم در مقاله اش به دفاع از آن برخاسته است، دیکتاتوری خود را بر سراسر جامعه گسترده کردند. این نوع دوم به مراتب عوامفریبانه تر عمل کرد، چرا که تحت عنوان دفاع از مزد بگیران و دمکراسی خلقی، دیکتاتوری خشن خود را هفتاد سال بر نیمی از جهان اعمال کرد. شایان ذکر است که نیرو های جمهوری خواه و آزادی طلب با هر نوع دیکتاتوری چه از نوع شاهی، مذهبی و پرولتری باشد، مخالفت دارند و هر سه را جزء مؤلفه های استبدادی می‌دانند.

### گناه کبیره

گناه کبیره ای که م. آشنا برای نویسندگان «چرا جبهه جمهوری خواهان» و «ضرورت یک اتحاد بزرگ» به حساب می‌آورد، این چنین است: «اولاً، وارد یک مسابقه و مناسبات دمکراتیک با سلطنت طلبان شده اید و ثانیاً پای سلطنت طلبان را به ائتلاف گسترده ترتان باز کرده اید و بالاخره به رضا پهلوی توجه داده اید که اگر حد اقل صداقت را بخرچ دهد، به مؤلفه های ملی - دمکراتیک مفتخرش می‌سازید!»

واقعیت این است که جامعه استبداد زده و خشن ایران که سالها زیر سیطره دیکتاتور ها له شده و فاقد هرگونه سنت و فرهنگ دمکراتیک است، برخورد با دگر اندیشان و سایر گرایش ها

فرهنگ جدید و متفاوتی می‌طلبد.

از دیدگاه م. آشنا، برخورد با طیف وسیع سلطنت طلبان که در اثر تجربیات ایران و جهان، طیف های نا همگونی را به لحاظ سیاسی تشکیل می‌دهند و بحث و گفتگوی سالم و تقویت

تحولات دمکراتیک طیف مشخصی از این گرایش را گناه دانسته و به مقابله با آن بر می‌خیزد.

باید این نکته را یاد آور شد که برخورد و گفتگوی سالم با حفظ اصول و تقویت هرگرایش دمکراتیک از هر نیرو و سازمانی و احیاناً مقابله دمکراتیک با نظریات غیر دمکراتیک آنها، مبارزه ای است در خدمت و تقویت دمکراسی نه در تقابل با آن.

در ضمن، این مبارزه بدون «تحکیم صفوف جمهوری خواهان و ارائه برنامه روشن از سوی آنها و لذا تشکیل جبهه جمهوری خواهان غیر ممکن است».

### احزاب ملی و دمکراتیک در جنبه تعبیر

«هنر سیاسی» م. آشنا در برخورد با سازمانها و احزاب ملی و دمکراتیک، پرونده سازی وارانه پرونده و تحقیر آنهاست.

برای نمونه گذری کوتاه به برخورد م. آشنا به سایر احزاب و شخصیت های ملی و دمکراتیک بیاندازیم:

«در حزب دمکراتیک گرایش نیرومند بورژوا لیبرالی در حال تسخیر کامل ح - د - م است» که البته «جدی ترین خطری است که جنبش دفاع از دمکراسی و آزادی را تهدید می‌کند»، «نهضت مقاومت ملی ایران - آقای شاپور بختیار - در اوج انقلاب، خود را کاندید نجات سلسله پهلوی معرفی کرده است»، «لیبرال ها که وجودشان از کینه بهیمی به کمونیستها لبریز است»، «جمهوریخواهان ملی ایران نه تنها نیروی واقعی دمکراسی نیستند بلکه فراتر از آن به نام دفاع از دمکراسی بزرگترین ضربه را به جنبش دفاع از دمکراسی در ایران، وارد می‌آورند»، «جبهه ملی ایران یک جویان عمیقاً ضد چپ است و دشمنی کوربا مارکسیست ها دارد»، «نیرو های ملی و اسلامی مانند بازرگان و بنی صدر که دشمنی شان با دمکراسی و آزادی واقعی قابل کتمان نیست و درد اینها تنها عدم شرکت مؤثر در قدرت سیاسی و به بازی نگرفته شدن توسط حکام جمهوری اسلامی است»، «حزب توده که برای مقبولیت یافتن در پیش «خط امامی ها» به هر ذلت و پستی تن دادند»، «نویسندگان مقالات «چرا جبهه جمهوری خواهان» و «ضرورت یک اتحاد بزرگ ملی» هم چاپلوس، ذلت بار و تهوع آور... با این شیوه برخورد آقای م. آشنا به جریانات ملی و دمکراتیک را می‌توان ادامه داد و شامل همگان کرد و از آنجا نیکه م. آشنا هم برای ما چهره نا آشنایی نیست و خود ایشان نیز با تمام جدیت «برای مقبولیت یافتن پیش خط امامی ها به هر ذلت و پستی تن داده اند». در نتیجه خود م. آشنا هم از طیف «مدافعان واقعی دمکراسی» خارج می‌شود.

در آخر سؤالی که برای خواننده مقاله م. آشنا می‌ماند این است که راستی «مدافعان واقعی دمکراسی» چه صیغه ای است که هیچ کس را یارای نفوذ به آن نیست؟

الف - جهانگیر از سوئد.

## انصاف در بینش ،

## تعهد در نگارش

اخیراً طی چند مقاله رفیق م. آشنا



مطالبی را به رشته تحریر در آورده که جدا از نکات درست و منطقی آن، لحن نوشته و بیان سخت‌گزننده و متأسفانه تا حد زیادی پرخاشگروانه است. از مقاله کیمیا و خاک اگر شروع کنم، ذکر دو نکته منفی در این نوشته می‌بایستی تذکر داده شود، آنجا که می‌گوید: «من اگر بمب در اختیار داشتم، اول این فرهنگ شاه آبادی را منفجر می‌کردم» (راه آزادی شماره ۲) ضمن آنکه آنچه در مورد تخریب آثار ادبی و فرهنگی ایرانی و خارجی که از طریق ترجمه بدست خواننده ایرانی می‌رسد و استفاده عوامل سوذجو و فرهنگ ستیز از آشفستگی وضع موجود در ایران و تعهد نیروهای مترقی در برخورد با نوشته‌ها و کتب عوامل سرسپرده سابق و رسالت آزادیخواهان در نگارش و تنظیم تاریخ مردم ما از بعد از مشروطیت تا امروز همه از نکات جدی در پیام دکتر رضا پراهنی است، اما ما در مقابله با عوامل مخرب و بدون آنکه فعالیتهای گسترده فرهنگی - ادبی را انجام دهیم نمی‌توانیم با انفجار بمب جلوی فرهنگ مسخ شده و احیاناً رایج آنها را بگیریم.

ما اگر در مبارزه فرهنگی از بمب گذاری استفاده کنیم در مبارزه سیاسی همان کاری را خواهیم کرد که دیکتاتورها تا امروز کرده‌اند. در آنجا می‌گوید: «پورژوازی بی‌غیرت مردم را هم بی‌غیرت می‌داند و چون خودش دست بوس، اجیر و در صد بگیر خارجی است، ... این واژه‌های بی‌غیرت، دست بوس، اجیر، در صد بگیر بدون تعریف پورژوازی ایران، حد اقل از شهریور ۲۰ تا امروز و تعیین جایگاه اقلاری که به لحاظ اقتصادی، اجتماعی در جبهه نیروهای پورژوازی ایران قرار می‌گیرند نوعی پرخاش گری سیاسی است.

واقعیت اینست که با تمام خیانت‌های محافل کلان سرمایه داری وابسته ایران از گذشته تا امروز، بخش‌هایی از پورژوازی صنعتی کشور ما از رگه‌های میهن دوستی، تجدد و ترقی خواهی (آنچه که در زندگی چپ سنتی معنی نداشته و ندارد) برخوردار بود و از رشد فرهنگ اجتماعی، ایجاد تکنولوژی ملی، امنیت قضائی و البته در همان چهارچوب حفظ و تداوم یک نظام سرمایه داری رشد یافته با سطح تولید و تکنولوژی بالا پشتیبانی میکند. اینها را یکجا «بی‌غیرت و دست بوس بیگانگان خواندن»، به حل مشکلات جامعه بحران زده امروز ایران کمک نمی‌کند.

مقاله «تواندیشی» یا اشاعه لیبرالیسم پورژوازی (خوانندگان نشریه را از چنین نگرش و نگارشی متعجب می‌کند. م. آشنا از درج نو مقاله «چرا جمهوریخواهان» و «ضرورت اتحاد بزرگ ملی» بعنوان دیدگاهی که منحط‌ترین نوع گرایش لیبرالی را نمایندگی می‌کند و آشکار و نهان علیه جنبش دمکراتیک موضع اتخاذ کرده‌اند، نام می‌برد. نقد هردو مقاله یاد شده با این الفاظ همخوانی ندارد و چپ نو اندیش و دمکرات ایران در تلاش یافتن معیارهای سالم و نوین در زندگی جدید خود، میتواند دچار لغزش و بعضاً گرایش‌های لیبرالی شود ولی در حرکت بسوی دمکراتیزه کردن حیات سازمان‌های سیاسی خود، گروه‌ها و سستجات منفی، استقرار و تحکیم

مبانی درست دمکراسی پایدار در جامعه ایران، این اشتباهات را منحط‌ترین نوع گرایش لیبرالی خواندن بی‌انصافی در نقد سیاسی و بی‌حرمتی به ارزش قلم است. آنچه نویسنده «چرا جبهه جمهوریخواهان» در برخورد با دفاع ما از نظام جمهوری پارلمانی با پورالیسم سیاسی بعنوان نظامی که برای آن مبارزه می‌کنیم بیان داشته، از زاویه طرح مسئله شاید کامل نباشد ولی در هیچ کجا او هم همانند اکثریت قاطع اعضای حزب ما، در تلاش برای همکاریهای سیاسی یا محافل و گروه‌های رنگارنگ سلطنت طلب نیست و توجه به پیچیدگی در برخورد با نیروهای نسبتاً «دمکراسی طلب مشروطه خواهان» هنوز باید دقت بیشتری از جانب همه نیروهای دمکرات جمهوریخواه واقع شود. اما سه نکته مهم در هردو مقاله پیشین و در نقد م. آشنا وجود دارد که نیازمند بررسی بیشتر است. ۱- دیدگاه ما در برخورد با «نهضت مقاومت ملی» و شخص دکتر بختیار:

در این نهضت وزنه سنگین توازن در دست کسانی است که گرایش سلطنت طلبی دارند و تا آن بخش متمایل به همکاری یا جبهه جمهوریخواهان در این نهضت تکلیف سیاسی این موضوع مهم را روشن نکنند، هرگونه همکاری سیاسی با مجموعه نهضت مقاومت ملی به نفع اپوزیسیون جمهوریخواه دمکرات نیست. شاپور بختیار نوعی «مرجعیت» خود را بر این گروه دیکته می‌کند که حد اقل مورد اعتراض بخشی از عناصر صادق این نهضت است. خود شاپور بختیار اگر شخصیت ضد ملی نباشد، حد اقل تا زمانیکه ارتباطات تنگاتنگ با دستگاه سلطنت پهلوی دارد و با محافل امریکائی بر سر منافع ملت ایران معامله می‌کند و از گلته‌های بی‌اساس خودش، مبنی بر، رسمیت قانون اساسی گذشته و نخست وزیری کاذبش دفاع می‌کند و تا زمانیکه به دمکراسی سیاسی در نهضت مقاومت ملی و عدم مرجعیت و قیمومت بر جامعه ایران گردن نهد، جزء تفکیک ناپذیر جبهه سلطنت طلبان است و آنهم نه از نوع گرایش‌های لیبرال منشانه آنها. بنا براین اطلاق شخصیت ملی به شاپور بختیار، نوعی کم‌بها دادن به گذشته و خواسته‌های امروز اوست و من نظرات نویسندگان دو مقاله نامبرده را نوعی شتابزدگی در ارزیابی از نهضت ملی مقاومت و دکتر بختیار میدانم. یا اینهمه دیدگاه آنها را با واژه «شیطنت» مورد تمسخر قرار نمی‌دهم و این کار م. آشنا را نمی‌پسندم. به اعتقاد من هر دو نویسنده را میتوان بخاطر اختلاف در دیدگاهها مورد نقد سازنده قرار داد ولی بیان اینکه آنها خیلی «ساده دل» و یا خیلی «وقیح» هستند مرا در پذیرش جنبه‌های مثبت نظرات م. آشنا و تبلیغ قلمی آن خلع سلاح کرده و در آنجا که بنی صدر و بازرگان را «دیکتاتورهای مذهبی» می‌نامد و موضعگیریهای رفقای بابک و محسن را «چاپلوسی‌های ذلت بار و تهوع آور» می‌نامد، واقعاً آندیشه و قلم حقیر من توانائی ادامه مبارزه را از دست میدهد.

۲- شیوه برخورد ما با مهندس بازرگان و بنی صدر: واقعیت اینست که جدا از انتقاد ما

به برخی از عملکردها و موضعگیریهای سیاسی آقای مهندس بازرگان و دوستانشان در «نهضت آزادی» و یا آقای بنی صدر و اطرافیانش، که میبایست با روح انصاف و دقت همه جانبه تدوین و بیان شود. من نظرات م. آشنا را در مورد «دیکتاتور مذهبی» بودن برای بازرگان و بنی صدر واقع بینانه و درست نمی‌دانم. مهندس بازرگان، بنی صدر و تقریباً خیل عظیمی از طرفداران آنها در داخل و خارج کشور از مخالفان جدی ولایت فقیه و حکومت موروثی آخوندی و تمحیل یک نظام ارتجاعی بنیاد گرای مذهبی بر جامعه ایران هستند. آنها مسلمان بودن خوششان را هرگز کتمان نکرده و نمی‌کنند. خواستار همکاری با تمام ممالک و از جمله هفت قدرت صنعتی سرمایه داری هستند. با سرمایه داری انگلی و غارتگر داخلی که هیچگونه حساب و کتابی در کارش نیست موافق نیستند. هردو از رشد صنعتی، تمرکز سرمایه‌های بخش خصوصی در تولید دفاع می‌کنند و اطلاق دیکتاتور مذهبی زبینه آنها نیست و اگر بود چرا تا امروز م. آشنا یک اعتراض کوچکی هم به پشتیبانی ما از نامه ۹۰ نفره نکرده؟

۲- جبهه جمهوریخواهان دمکرات و ملی ایران وصف چپ‌های پیرو دیکتاتوری پرولتاریا: چکیده اعتراض رفیق م. آشنا به هر دو مقاله، نادیده گرفتن گروه‌ها و جریان‌های چپ سنتی ایران است. آنچاکه می‌گوید: «مارکسیست‌های پیرو دیکتاتوری پرولتاریا را که از مدافعان پیگیر دمکراسی و آزادی بوده و هستند؟» خواستار آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسیند؟ نباید از مؤلفه‌های استبدادی در کنار انواع سلطنت طلب و غیره نام برد. من با او هم موافقم و هم مخالف. اولاً موافقم چراکه بخش غالب مبارزانی که صفوف نیروهای چپ سنتی ایران را تشکیل داده، انسان‌های شریف و عدالت جویی هستند که عشق به «رهایی زحمتکشان و ستم دیدگان میهن» از ویژگیهای آنهاست و آنها را نباید در یک گزارش یا بررسی جامع از تابلوی سیاسی اپوزیسیون امروز ایران در کنار مؤلفه‌های استبدادی سلطنت طلب قرار داد. اما برآستی این نیروها نیز از باور و عملکرد به دمکراسی در میان خودشان و شیوه حکومتی آینده ایران، خیلی دورند و دقیقاً به همین خاطر هست که با نظرات م. آشنا دال بر اینکه آنها واقعاً مدافع پیگیر دمکراسی و آزادی در گذشته بوده یا امروز بدان دست یافته‌اند موافق نیستیم. عدالت به شیوه‌ای که آنها جستجو می‌کنند، تجربه فاجعه بار و غم انگیز ۷۰ ساله خود را عیان ساخته و اگر آنها در مبانی سیاسی - نظری خودشان تجدید نظر جدی نکنند واقعا همان راه شکست خورده دیگران را برای خود و جامعه ایران می‌خواهند که جبهه جمهوریخواهان دمکرات ایران نمی‌تواند تن به سازش و همسویی با آنها بدهد. در پایان آرزو می‌کنم که شرط انصاف در بینش سیاسی و تعهد در نگارش مقالات از آن هوای تازه ای تنفس نماید که سم بدبینی، سوء ظن و ناسزاگویی به یاران و آزادیخواهان ایران را از وجود من بدر کند.

س - پاکنهاد: آلمان & نوامبر

بررسی علل جدائیها در خارج از کشور

## چرا از هم جدا شدیم؟

چرا بسیاری از خانواده های جوان ایرانی در خارج کشور از هم پاشیده اند؟ چرا شمار چشمگیری از زوجهای جوان در پی مهاجرت از ایران از یکدیگر جدا شده اند؟ چرا اختلافات خانوادگی یکی از مشکلات مهم تعداد بسیاری از هموطنان ما در خارج از کشور شده است؟ با اینکه هیچ آمار دقیقی از میزان جدائی خانواده های ایرانی در خارج از کشور در دست نیست اما هریک از ما با توجه به مشاهدات شخصی خود این احساس را دارد که نمونه طلاق و درگیری خانوادگی در میان آشنایان و دوستان دور و نزدیک در خارج، به مراتب بیشتر از ایران است.

گزارشی که می خوانید به هیچ رو وظیفه بررسی جامعه شناسانه مسائل و مشکلات خانوادگی ایرانیان خارج از کشور را در برابر خود قرار نداده است، کاری که بر عهده یک مطالعه جامعه شناسانه است، بلکه هدف از گزارش بیشتر پرداختن به این مسائل در چهارچوب کار یک روزنامه است و نه بیشتر. گزارش مجموعه مصاحبه هایی را تشکیل می دهد که در چندین کشور اروپائی با مراجعه مستقیم به افرادی که دارای چنین مشکلاتی بوده اند تهیه و تنظیم شده است.

پیش در آمد:

خانواده سازمان اجتماعی کوچکی است که بشدت از محیط اطراف خود و دیگر سازمان های موجود در جامعه تاثیر می پذیرد. شکل، کارکرد و جایگاه خانواده در جامعه انسانی در طول سده ها همگام با تحولات در سازمان جامعه و اقتصاد دگرگون شده است. در جامعه صنعتی امروز خانواده کارکرد اقتصادی خود را از دست داده است و در خانواده جدید و مستقل عوامل اجتماعی و انگیزه ها و علائق عاطفی به مثابه چفت و لولای روابط میان اعضای خانواده (زن، شوهر و بچه ها) عمل می کنند. ازدواج بر اساس عشق و خواست زن و مرد به جای ازدواج های سنتی نشسته اند، جامعه باز و دموکراتیک روابط اعضای خانواده و بویژه مرد و زن را دچار دگرگونی ژرف ساخته است. و سازمان جامعه و آموزش و پرورش بخش مهمی از وظایف پیشین خانواده در قبال فرزندان را رأساً به عهده گرفته اند.

در جوامعی مانند ایران سازمان خانواده ضمن آنکه تغییرات ژرف و دامنه داری را از سر گذرانده است، در عین حال جنبه هایی از سنت ها و ذهنیات گذشته را هم کماکان حفظ کرده است. این پدیده یعنی همزیستی عناصر نو با جنبه هایی از سنت های خانواده در واقع ویژگی بسیاری از جوامع در حال گذار از فرهنگ جامعه بسته و ماقبل سنتی به فرهنگ باز جامعه صنعتی امروزی است. جامعه صنعتی نوع جدیدی از رابطه میان اعضای خانواده و جایگاه آن در سازمان جامعه و اقتصاد را می طلبد و دیر پای بسیاری از سنت ها بویژه در آنجا که آداب و رسوم و یا اعتقادات مذهبی وزن سنگین خود را در جامعه حفظ کرده اند، سرچشمه اصلی این نوگانگی در روابط خانوادگی به شمار می روند.

یک نمونه روشن در این زمینه مسئله حقوق و آزادی زنان است. گسستن از فرهنگ جامعه سنتی در زمینه نقش و جایگاه زن، بطور بلاواسطه در روابط خانوادگی بازتاب می یابد و برای مثال در خانواده جدید بر خلاف خانواده سنتی سلسله مراتب بر پایه موقعیت برتر مرد بتدریج جای خود را به روابط برابر حقوق زن و مرد می دهد. حق انحصاری طلاق از مرد سلب می شود، رابطه جنسی مرد و زن شکلی مناسب با روابط نوین آنها پیدا می کند ...

با توك ایران، بسیاری از خانواده های ایرانی در چنین شرایطی از محیط طبیعی خود جدا می شوند و به دنیایی گام می نهند که از بسیاری جهات فرهنگی و روابط بین انسانیها با جامعه یی که به آن تعلق داشته اند، متفاوت است. این فاصله فرهنگی، تفاوت ارزشها، مسئله انطباق سازمان اجتماعی متعلق به جامعه دیگر را با جامعه نوین، با پیچیدگی های جدی مواجه می سازد. خانواده در مهاجرت، اگر نخواهد نسبت به جامعه جدید حالت تدافعی بخود گیرد، از برقراری رابطه فعال با محیط پیرامون خود اجتناب ورزد و به حاشیه جامعه رانده شود، در تماس خود با دنیای جدید ولی بیگانه بدون تردید دچار "ناهمسازی" می شود. بویژه آنکه مشکلات اقتصادی و انواع نا به سامانی های ناشی از مهاجرت و زندگی در یک محیط جدید خود در این زمینه مزید بر علت می شوند و بر دشواری ها می افزایند.

در خود کشورهای غربی در ربع قرن اخیر تغییرات ژرفی در رابطه زن و مرد و خانواده رخ داده است. در فاصله سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۵ میزان ازدواج به یک سوم کاهش یافته است و در عوض زندگی بدون ازدواج رسمی رواج بیشتر یافته است. میزان باروری زنان به نسبت ۱/۵ بچه کاهش پیدا کرده است و میزان طلاق به ۳۰ درصد ازدواجها بالغ می شود. خانواده ما در مهاجرت به چنین فضایی گام می گذارد و به عنوان یک "عنصر بیگانه" در این محیط باید نه تنها کلیم خود را به لحاظ مشکلات مادی زندگی، از آب بکشد، بلکه بنوعی رابطه خود را با این فرهنگ و ارزش ها هم تنظیم کند.

پس از این چند اشاره بسیار کلی به برخی جنبه های مسئله خانواده در جامعه بهتر است رشته سخن را بدست کسانی دهیم که خود این تجربه را پشت سر گذارده اند. در مصاحبه ها کوشش بر این بوده است تا بویژه نقش مهاجرت در بوجود آمدن نابسامانی در روابط خانوادگی زوج های جوان مورد توجه قرار گیرد.

\* \* \*

مریم، خانم ۲۰ ساله ای است که ۸ سال پیش مجبور به مهاجرت شده است و اکنون در پاریس پسر می برد. وی حدود ۳ سال است جدا از همسر خود (۳۱ ساله) زندگی می کند. مریم در رابطه با زندگی گذشته خود می گوید:

... مسئله مشکلات خانوادگی برای من با آنکه در مهاجرت پیش آمد، ولی در واقع ریشه در ایران و سالهای دورتر داشت. مهاجرت فقط به من و شوهر سابقم کمک کرد واقعیات را با وضوح بیشتری ببینیم. ما در سال ۵۸ در دانشگاه با یکدیگر آشنا شدیم. هر دو طرفدار یک گروه سیاسی بودیم و در جریان کار مشترک روزمره بهم نزدیکتر شدیم. من آن موقع ۱۹ سال داشتم و با توجه به اینکه در یک خانواده مذهبی بزرگ شده بودم، اولین آشنایی من بصورت جدی با یک پسر بود. فقط ۷/۵ ماه پس از اولین برخورد با هم عروسی کردیم. اگر راستش را بخواهید برای من شخصیت او بیشتر در نقش سیاسی که در گروه مربوطه ایفا می کرد، خلاصه می شد و کمتر فرصت داشتیم واقعاً خودش را بعنوان یک فرد بشناسیم. البته روال زندگی ماهم طوری بود که چنین فرصت هایی را کمتر بدست می داد. حساب کنید ما از صبح تا شب دنبال کار دانشگاه، کار سیاسی، نون در آوردن بودیم، شبها هم یا سراغ بچه هایی می رفتیم که از نظر فکری به ما نزدیک بودند یا نزد خانواده بودیم. بنظر من خانواده و گروه سیاسی دو پوششی بودند که نمی گذاشتند ما بطور واقعی با هم باشیم. یعنی بهتر همدیگر را بشناسیم. از نظر فامیل ما، او پسر بسیار خوب و سر براهی بود و از نظر فامیل او هم من دختر خوبی بودم. ما هر دو هم فکر می کردیم لابد این طوری است.

سفر ما به خارج در سال ۶۱ این وضعیت را دگرگون کرد. ما برای اولین بار با واقعیت های زندگی همانگونه که هستند برخورد کردیم. پس از مدتها بحث قرار شد برای گذران امور، او کار کند، منم درس بخوانم در ابتدا زندگی ما بسیار سخت ولی عادی بود. بخاطر روابط گسترده با دوستان ایرانی کمتر احساس می کردیم از نظر رابطه با آدم ها در یک کشور خارجی هستیم. ورود من به دانشگاه سرچشمه بسیاری از تغییرات در من و آغاز مشکلات در روابط ما بود. من می دیدم که تلقی جوان های فرانسه و یا حتی کشورهای امریکای لاتین و ... از زندگی با تلقی ما بسیار تفاوت می کند. وقتی مثلاً در جمع صحبت از دیدن یک نمایشگاه، یک فیلم،

نشریه گرامی راه آزادی

اعلامیه ای به امضای «شش نفر از اعضای هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب توده ایران» به تاریخ آذرماه ۶۹، باپست برآیم رسیده است که چون آن شش نفر نام خود را ننوشته اند، ناچار با این نامه سرگشاده به آن ها پاسخ می دهیم. البته اگرچنانچه باشید و متن اعلامیه را هم در صفحه طنز نشریه تان چاپ کنید، خوانندگان تان محظوظ و متلذذ خواهند شد.

فریدون تنکابنی

نامه سرگشاده

خانم ها و آقایان «شش نفر از اعضای هیئت اجرایی...»

خدا رحمت کند مرحوم مغفور چنت مکان خلد آشیان حزب توده ایران را. خداوند از سرتقصیرات و گناهانش بگذرد و هرچه خاک آن مرحوم است، عمر شما باشد.

چون می گویند پشت سر مرده نباید حرف زد، بنده سعی خواهم درباره آن مرحوم چیزی بگویم. فقط این را عرض می کنم که آن مرحوم با همه خوب و بدش، زندگی اش را کرد و پیش از آن که به پنجاه سالگی برسد، در چهل و چند سالگی عمرش را به شما داد و به بیماری مرموزی درگذشت. برخی را عقیده بر این است که دچار مسمومیت غذایی شد، چون اشتباه فاحشی کرده بود و از سبزی فروشی «حاج روح الله» تره خریده بود که قاتق نانش کند، قاتل جانش شده بود. برخی دیگر را عقیده بر این است که به بیماری «وابستگی» مزمن و علاج ناپذیر دچار بود. به هرحال، بیماری که پزشکان معالجتش دکتر صفری و پروفسور لارودی باشند و پرستارش «علی آقا» معلوم است که چنان سالم به در نمی برد.

باری، دیگر هیچ مسیحایی قادر نیست این مرده را زنده کند. تلاش و تقلای شما و امثال شما هم آب دره اوان کوبیدن است.

بنده فقط می خواهم چهار کلمه یا شما شش نفر و پنج شش نفرهای قبل از شما و قبل تر از شما بگویم که تا وقتی که صابون صفری به چامه خودتان نخورده بود، با او خوب و خوش بودید و مجیزش را می گفتید و پیژر لای پالانش می چپانیدید. نه مسئله دموکراسی درون حزبی داشتید و نه درد اداره جمعی و گروهی.

این هم که صفری به مصداق «دوستی، دوستی، بکنم ازت پوستی» بلایی سر این حزب و اعضایش آورد که تا آن روز هیچ دشمنی نتوانسته بود بیاورد، باز برای شما مهم نبود. شما هم مثل او عقیده داشتید که یک «ترازودار» و ده پانزده شاگرد برای چرخاندن این «دکان» کفایت می کنند. پس «توده حزبی» هم عطای این دکان را به لقای جناب ایشان بخشیدند و رفتند و پشت سر خودشان راهم نگاه نکردند.

با یک کنسرت می شد، من همیشه ساکت بودم. چون ما فقط تلویزیون تماشا می کردیم و اگر کنسرت موسیقی ایرانی بود می رفتیم. بچه های دانشگاه با اینکه در یک رشته علمی درس می خواندند ولی توجه ویژه ای هم به ادبیات و هنر داشتند. اما من بکلی با دنیای آنها بیگانه بودم.

مدتها سعی کردم بر سر این مسائل با همسر سابقم بحث کنم، کمی او را به این فضا بیاورم، اما برای او یا بیشتر، این نوع فعالیت ها از سر «شکم سیری» خارجی ها بود و یا بی معنی. بدین ترتیب ما هر کدام دو دنیای جداگانه خودمان را می ساختیم و روز بروز از یکدیگر دورتر می شدیم. او فکر می کرد من همسر ازلی و ابدی او هستم و همیشه با او خواهم ماند. این وضعیت در همه روابط ما، از ارتباط ساده تا رابطه جنسی اختلال جدی ایجاد کرده بود.

وقتی باهم بحث می کردیم، می فهمیدیم چقدر دنیای ما از هم جدا شده است و چقدر ارزش های ما با هم فرق می کند. حس می کردم او کم و بیش همانطور است که در ایران بود و من با شخصیت خودم در ایران بکلی بیگانه ام. من دیگر نمی توانستم آن ارزشها، اعتقادات و برخورد ها را حفظ کنم. دیگر کار بجایی رسیده بود که حتی طرز لباس پوشیدن او هم برایم قابل تحمل نبود. در چنین شرایطی ما تصمیم گرفتیم جدا از هم زندگی کنیم. خوشبختانه نداشتن بچه باعث شد که این مسئله «آسانتر» حل شود.

(نا تمام)

اما شما از این موضوع هم كك تان نگزید فقط کاری را کردید که از صفری یاد گرفته بودید. یعنی دشنام دادن و برچسب زدن به آنها که رفته بودند. چندی پیش شایع شد که صفری پول های حزب را برداشته و به امریکه گریخته (دوتا ارباب داشتن این خوبی را هم دارد!) و عاقبت دست از سر کچل حزب برداشته. خیلی ها خوشحال شدند و گفتند: جهنم پول، سگ خور! همین که یارو شرش را کم کرده، خودش بزرگ ترین ثروت و سعادت است.

البته قسمت اول این شایعه درست بود، اما قسمت دومش متأسفانه درست از آب درنیامد و پس از چندی جناب صفری سر و سر و گنده برگشت و باز برمسند فرمان روایی اش تکیه زد و به ریش هرچه آدم ساده لوح و ساده اندیش و (تواندیش!) است، خندید و زیر لب خواند:

گرونه دار من آن است که من می دانم

شیشه را دریغل سنگ نکه می دارد.

بعد هم شد آنچه خیال می کردید نمی شود. در دروه ای که برای گریباچف آدمی هم تره خرد نمی کنند، صفری استالین وار آمد و حکمی را قرائت کرد و شعارا از مقام و منصب نداشته تان معزول کرد و حتی به شما اجازه بحث و گفت و گو و چون و چرا هم نداد.

علی آقا «صدر» هم که ماشاءالله ماشاءالله، چشم کف پاش، چشم نخورد، به شاه سلطان حسین گفت تودر دنیا که من درآمده ام. عین رضا نیم پهلوی و ملکه انگلستان و پادشاه اسپانیا سلطنت می کند، نه حکومت، (ببخشید، صدارت می کند، نه دخالت!) و روی حرف «معاون صدر» حرفی نمی زند. (آنچه استاد ازل گفت بگو، می گوید!)

و شما مانند در آن بن بست همیشگی که پیش از شما هم خیلی ها در آن گیر کرده بودند. (خود کرده را تدبیر نیست.) حالا چه بکنیم، چه نکنیم؟ شما هم همان کاری را کردید که آن های دیگر هم پیش از شما کرده بودند. برداشتید اعلامیه دادید و به توده حزبی متوسل شدید. (اما حتی شجاعت و شهامت آن قبلی ها را هم نداشتید که دست کم اسامی مبارک تان را ذیل اعلامیه مرقوم بفرمایید. شاید هنوز هم دارید مخفی کاری می کنید!)

اما دیگر خیلی دیر شده. بابا، بیچاره، خیلی دیر آمدی، خرابه های حزب نزدیک بقایای دیوار برلین است!

در اعلامیه تان از «اعمال شیوه های فزونی و تمرکز گرای مطلق در اداره حزب» شکره و شکایت کرده اید. ساعت خواب! بعد از سالها تازه دوزاری تان افتاده است؟

بعد از آن از «برگزاری کنگره سوم» سخن می گویند. بگذریم از این که آرزو بر جوانان، حتی جوانان سابق و جوانان اسبق، عیب نیست، اما شاعر فرماید:

خانه از پای بست ویران است

خواجه بر بند برگزاری کنگره سوم حزب توده ایران است!

خانم ها و آقایان «شش نفر...»

راستش از خواندن اعلامیه تان که لحنش هم خیلی خیلی جدی است، چنان مرا خنده در گرفت که انگار دارم بامزه ترین روزنامه فکاهی دنیایم خوانم. «بی پاری به کار و خورد جمعی تا بدان جا ادامه یافت...» (باز خدا پدرتان را بیامرزد که نوشته اید ادامه یافت، نوشته اید: شروع شد!)

«گاهش تحرك و نفوذ معنوی و سازمانی حزب در عرصه های مختلف مبارزه...» آفرین! به این می گویند خود را به کوچه علی چپ زدن، «تحرك و نفوذ معنوی» وجود نداشته چطور می تواند «گاهش» پیدا کند؟

«محروم شدن هسته ها و فعالان داخل کشور از یک پشت جبهه نیرومند...» اگر هنوز هسته ها و فعالانی در داخل کشور وجود داشته باشند، هزار بار ملتسمانه خطاب به این «پشت جبهه نیرومند» فریاد می زنند:

مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان.

و سخن آخر این که در گذشته می گفتند: خداوند هیچ بنده ای را به درد چه کنم، چه کنم گرفتار نکند.

امروزه باید گفت: «خداوند اعضای هیئت اجرایی کمیته مرکزی هیچ حزبی را در بن بست تشکیلاتی گرفتار نکند!»

بایرکنار شدن شما شش نفر که فی الواقع از آخرین بازمانده ها بودید، دیگر «علی» مانده است و «حوضش»، آن هم چه حوضی، پراز لای ولجن، باپاشوره های لیز که «بچه» های بی توجه و سربه هوا را چنان به خود می کشد و غرق می کند که فقط در آخرین لحظه فرصت پیدای می کنند فریاد بکشند، اما بیبوهه و بی فایده. شاعر فرماید:

به «علی» گفت مادرش روزی

که بترس و کنار «حوض» مرو

رفت و افتاد ناگهان در «حوض»

بچه جان حرف مادرت بشنو.

## دیروز امروز فردا

ارگان:

### پیروان سوسیالیسم علمی در ایران

اخیراً شماره ۲ نشریه «دیروز امروز فردا» مورخ تیرماه ۱۳۶۹، ارگان «پیروان سوسیالیسم علمی در ایران» به دست ما رسید. از اینکه جوانهای دلیر ما همچنان در شرایط خفقان، فعال اند و می کوشند پرچم چپ را در ایران برافراشته نگه دارند، بسیار مسرور شدیم. آن گونه که از توضیحات نشریه بر می آید، «پیروان سوسیالیسم علمی در ایران»، تشکل مستقلی است که به یاری تعدادی از عناصر هوادار جریانات کنونی چپ در داخل کشور و برخی نیروهای مستقل در سال ۶۷ پایه ریزی شده است. از اسفند ۷۷، نشریه ای تحت عنوان «کمونیست» به صورت گاهنامه منتشر می ساخت. بعد از انتشار ۵ شماره از این نشریه، به سازماندهی نوینی با نگرش نوین و سیستم کاملاً دموکراتیک درون تشکیلاتی دست زدند.

در توضیح نام جدید چنین آمده است: «بر این باور شدیم که واژه «کمونیست»، واژه مناسب برای عنوان نشریه ای که هدف از انتشار آن تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی آزادانه و دموکراتیک مسائل و اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی در ایرانست، نمی باشد. از میان نامهای پیشنهادی عنوان «دیروز، امروز، فردا»، جامع تر تشخیص داده شد. زیرا که این عنوان ضمن برخورداری از سادگی، روانی و روشنی، سیر حرکت مستقل و در عین حال پیوسته نمای رویدادها و مسائل فلسفی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و... را نیز نشان داده و محدودیتی را نیز شامل نمی شود.»

نشریه می کوشد بمثابة ارگان مستقل و آزاد از تعصب باشد و «نظرات و اندیشه های مختلف نیروها و عناصر سیاسی «چپ» میهن را از زبان و نشریات خود آنها صادقانه منعکس سازد.»

در این شماره از جمله مقاله های زیر جلب توجه می کند: بحثی در باره شیوه فعالیت کنونی مبارزان انقلابی؛ پیشنهادهای ما به سایر نیروهای فعال سیاسی میهن ما؛ مصاحبه نشریه «راه ارانی» با بنی صدر؛ حزب دموکرات و آلترناتیو سوسیالیسم؛ حزب توده ایران و پروستریکا؛ مصاحبه نشریه کار با فرخ نگهدار؛ مصاحبه نشریه راه ارانی با رضا مرزبان، جنبش کارگری و انقلاب علمی و فنی...

از نظر اهمیتی که دارد، ما فراخوان آنها را تحت عنوان «پیشنهادات ما به سایر نیروهای فعال سیاسی میهن»، عیناً چاپ می کنیم و از صمیم قلب موفقیت این رفقا را آرزومندیم.

«رتاریخ ۱۳۶۹/۲/۲۰ ازسوی کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور) - کانون دموکراتیک جوانان ایران - گروه پیروان سوسیالیسم علمی در ایران - پیشنهادات مشخصی در جهت تأمین و گسترش اتحاد عمل خطاب به نیروهای فعال سیاسی (بویژه در داخل کشور) ارائه گردید. در این پیام پیشنهاد گردید بود که:

در چارچوب جبهه دفاع از حاکمیت مردم، صلح، حقوق بشر که برنامه آن، اصول و مواد مشترک مندرج در برنامه کلیه احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی میهن می باشد، و با اتکاء به شرایط مساعد حقوقی واصل «هر جریان، یک رأی» شرکت نمائیم. این جبهه باید در جهت گسترش دامنه فعالیت افشاگرانه علیه رژیم و تشدید فعالیت تبلیغی و ترویجی در میان مردم و جلب اقشار گوناگون مردم به پیرامون برنامه جبهه، و تأمین و تثبیت و تحکیم وحدت میان سازمانهای پیشرو سیاسی، سازماندهی مبارزات اعتراضی مردم و سمت دهی این مبارزات در جهت سرنگونی رژیم استبدادی و تأمین دموکراسی همه جانبه برای مردم گام بردارد برای انجام این امور و گسترش فعالیت آگاه گرانه و سازمان گرانه مؤثرترین و کارآ ترین و مناسب ترین وسیله، انتشار یک نشریه به عنوان «ارگان مرکزی جبهه» می باشد که در آن نقطه نظرات و تحلیل ها و رهنمود های عمل مشترک،

و اخبار روشنگرانه از جنبشهای اعتراضی مردم و مسائل افشاگرانه از حقایق موجود در حاکمیت و بویژه سیاست های سرکوبگرانه و ضد دموکراتیک آن، منعکس می گردد. این نشریه توسط یک هیأت تحریریه متشکل از نمایندگان گروه های عضو جبهه اداره می شود و کلیه تصمیمات آن به اتفاق آراء اجرا می گردد. این هیأت تحریریه زیر نظر «شورای مرکزی جبهه» (متشکل از مسئولین و نمایندگان تام الاختیار هرگروه عضو)، می تواند نشریه را هفته ای یکبار، در چهار صفحه، با حجمی کم و کیفیتی ممتاز، در تیراژی مناسب و با برد زیاد، با سازماندهی صحیح و تقسیم مسئولیت مناسب و مساوی، منتشر نماید. در عین حال می توان از طرق دموکراتیک و با اتکاء به مباحثات سیاسی - تئوریک پیرامون مسائل بفرنج مورد اختلاف، که در نشریه «دیروز - امروز - فردا» (که به عنوان بولتن آزاد جنبش انقلابی میهن عمل می کند) منعکس می گردد، در جهت حل اختلافات

سیاسی و نزدیک ترشدن گروهها به یکدیگر فعالیت نمود. در عین حال جبهه می تواند از رادیو های جریانات و سازمانهای سیاسی میهن در خارج از کشور، به منظور انعکاس نظرات خود استفاده نماید.

این چکیده پیشنهادات ما به سایر نیروهای فعال سیاسی میهن بویژه در داخل کشور بود و تاکنون پاسخی نیز دریافت داشته ایم اما هنوز بحث ادامه دارد. مادر شماره آینده، متن کامل پیشنهادات خود و پاسخهای دیگر گروهها و نتایج کلیه بحثهای انجام شده را در اختیار شما قرار می دهیم. موفق و پیروز باشید.

همزمان با دریافت نشریه «دیروز، امروز، فردا»، شماره دوم دوره جدید «درفش جوانان»، ارگان «کانون دموکراتیک جوانان ایران»، بدست ما رسیده است. این شماره، شامل مقاله های زیر است: مبارزه برعلیه رژیم را متحداً گسترش دهیم، ۱۳ آبان، درخشش مبارزات جوانان مترقی، کارخانه داروسازی ابوریحان، بت سازی، حسابهای پس انداز برخی از سران رژیم در خارج کشور، واژه نامه، سیزدهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان.

مقاله ها شدیداً ضد جمهوری اسلامی و در جهت اتحاد جوانان کشور است. در باره وضع تشکل های جوانان و دانشجویان و دانش آموزان، چنین نظر می دهد: «به علت وسعت قشر جوانان و گرایشات گوناگون سیاسی - اجتماعی مختلف، هیچ سازمان و جریان نمی تواند به تنهایی خود را نماینده مترقی و دموکرات و پیشرو قلمداد کند... و چنین توصیه می کند: «این سازمانها و جریانات می توانند بر حول یک برنامه مشترک دراز مدت و بر بستر یک مبارزه مشترک بصورت هماهنگ و متحد عمل نمایند. این سازمانها می توانند در یک «شورای ملی جوانان ایران» گرد هم آیند و با فعالیت گسترده خود در این شورا و بر حول برنامه مشخص و مشترک، هم خود را به عنوان یگانه نماینده واقعی جوانان ایران در عرصه ملی و بین المللی بشناسانند و هم بتوانند جنبش مترقی جوانان و دانشجویان ایران را در لحظات حساس و تاریخی بطور جدی و مؤثر هدایت و رهبری کنند.»



ارگان: پیروان سوسیالیسم علمی در ایران